

١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠

❖ فهرست آنچه از بیانات و مطالب در این نامه پاك آورده شد ❖

❖ صحیفه ❖

(۰۰۴) در ستایش خدای و درود بر مهربان درگاه او تعالی *

(۰۰۴) سبب نگارش نامه *

(۰۰۶) ❖ مقدمه ❖ در وصایای نامه نگار *

(۰۰۷) بحال پروتستانی

(۰۰۸) ❖ میزان نخستین از میزان الموازین ❖

بیان اطوار خداشناسی و آنچه متفرع بر آن است *

(۰۰۹) ❖ معیار اول ❖ بیان توصیف خدای بصفات کمال *

(۰۱۰) ❖ معیار دوم ❖ اشعار بحریف انجیل و بطلان عقایدی

که منافق با توحید باری است *

(۰۱۱) ❖ معیار سیم ❖ بیان لزوم تناسب مدرک با مدرک *

و امتناع ادراک ذات باری تعالی *

(۰۱۴) ❖ معیار چهارم ❖ در شناختن خدای از جهت آیات

و علامات و بیان علت ایجاد موجودات و نشان دادن

مضنوع صانع را و بیان اطوار و احوال انسانی مبدء او معاد *

(۰۲۰) ❖ معیار پنجم ❖ در عدم جواز دخول چیزی بذات

خدای و خروج چیزی از آن و بیان مبدء اشیا و بیان

مظهریت مخلوق اول مر صفات کالیه صانع را *

(۰۲۴) ❖ تمثیل ربانی ❖ بیان چگونگی ظهور خدای تعالی

در آفریدگان *

(۰۲۶) ❖ معیار ششم ❖ در ترتیب مراتب وجود و بیان

واسطه کبری و نبی مطلق مر عالم امکان را *



(۰۲۹) * معیار هفتم * سبب تقدم عبوديت نبی مطلق بر نبوت او *

(۰۳۱) * تفسير جلد خدای و شهادت بوحنا بر آن نبی مطلق در مکاشفات خویش و شناختن عیسویان حرمت ذات پاک مسیح را *

(۰۳۳) * معیار هشتم * بیان پیدا شدن ظلمت و تاریکی و مرآت آن و بیان بعثت انبیا و رسل و هادیان سبیل *

(۰۳۵) * معیار نهم * بیان جهات تاسیس شرایع در هر زمانی باقتضای آن زمان و کیفیت وقوع امتحانات خدای در مخلوقات *

(۰۳۸) * معیار دهم * بیان نسبتها و اضافتها که بخدای داده می شود مانند روح الله و ذات الله و بیت الله و امثال آنها *

(۰۴۰) * میزان دومین از میزان الموازنین *

در پیدا کردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی بصیرت و انصاف *

(۰۴۰) * معیار اول * ملاحظه کردن حال بیدینی و تدین در بیرون از هر دو حال *

(۰۴۵) * معیار دوم * مشاهده حال بیدینان با دلایل خودشان از یکطرف و صاحبان ادیان مختلفه را از طرف دیگر *

(۰۴۶) * معیار سیم * قیاس حال پروتستانها و حق دخول و عدم دخول آنها در دایره اهل ادیان *

(۰۴۸) * معیار چهارم * رجحان ترك عیسوی و قبول یکی از مذاهب و شرایع بقول مطلق پیرهان عقل و ذکر دلیل دوم *

(۰۵۰) * معیار پنجم * اعتراف کردن بیدینان در مقام صفای طوبیت و بقای انصاف بر اینکه امر دین را مطلقا انکار نمی توان کرد *

(۰۵۱) * معیار ششم * وجود و سبب از انبیا و اولیا در میان خاکیان و صانع مقدس و انتخاب سه گروه از میان اهل ادیان که صاحبان کتب شده هستند *

(۰۵۳) * شروع بمکالمات در میان مسلم با عیسوی در جمله اطوار و مسائل مختلفه خودشان *

(۰۵۹) * معیار هفتم * مجلس دوم از مکالمات عیسوی با مسلم *

(۰۶۳) * معیار هشتم * مجلس سیم از مکالمات مسلم با عیسوی *

(۰۷۰) * معیار نهم * معنی عبودیت و ربوبیت و بیان مقام مسیح از صانع مقدس و تحقیق معنی متکلم و کلمه الهیه او و بیان اول مخلوق *

(۰۷۶) * معیار دهم * نمونه از کیفیت تحریف یافتن توریق و انجیل با دلایل واضح و بیان فقراتی که در تحریف آنها جای اشتباه نیست *

(۰۸۶) * میزان سیمین از میزان الموازنین *

(۰۹۰) * در استخراج سخنان پروتستانی که انکار تحریف کتب و نسخ شرایع مقدمه را کرده اند *

(۰۸۶) * معیار نخستین * در تحقیق سخنان میزان الحق پروتستانی که در اثبات صحت توریق و انجیل آورده است *

(۰۹۰) * معیار دوم * در بیان تحقیق سخنانی که باستناد بنسخه های کتب عهد عتیق و جدید آورده اند *

- (۹۲) ❖ معیار سیم ❖ نمونه از سخنن نالایق که در حق
انبیا در توریة و غیره نوشته اند *
- (۹۷) ❖ معیار چهارم ❖ در شرایط الهام حقیقی که صاحب
میزان الحق پروتستانی آورده و موازنه آن شرایط در حق
توریة و انجیل *
- (۹۹) ❖ معیار پنجم ❖ سخن در وقوع و عدم وقوع
نسخ در کتب و شرایط مقدمه *
- (۱۰۵) ❖ ذکر بعضی از دلائلی که در کتب مقدمه در خصوص
بخت خاتم انبیا است *
- (۱۰۹) ❖ معیار ششم ❖ اثبات وقوع نسخ در احکام
شریعت موسی بسبب آمدن عیسی بدلائلی که خود در مقام
عدم وقوع نسخ آورده اند *
- (۱۱۳) ❖ معیار هفتم ❖ در بیان عهد ابدی بودن ختنه است
بنص توریة و سبب ترك آن که عیسویان کرده اند و تحقیق
دلائلی که درین مطلب دارند * (۶۷۱)
- (۱۱۷) ❖ معیار هشتم ❖ در بیان سخننای که در رد
بر وقوع تحریف در کتب مقدمه آورده اند * (۶۷۲)
- (۱۲۲) ❖ معیار نهم ❖ در تحقیق معنی انحصار نجات
و شفاعت که در عیسی علیه السلام می کنند * (۶۷۳)
- (۱۲۸) ❖ معیار دهم ❖ خلاصه مطالبی که در این میزان
گفته شد و رسیدن سلسله سخن باینکه در میان سه گروه
از صاحبان کتب نهاده کار منحصر ب تحقیق در امر اسلام
خواهد بود *
- (۱۴۰) ❖ میزان چهارمین از میزان الموازی ❖
در بیان بشارات توریة و انجیل است در حق پیغمبر موعود *

- (۱۴۰) ❖ معیار نخستین ❖ در بیان کیفیت وقوع
انتحانات خدا وندی است در حق هر قوم و هر گروهی
در هر زمانی *
- (۱۴۶) ❖ معیار دوم ❖ در بیان دلالت واضحیه آیات کتاب
موسی بحضرت خاتم الانبیا و عدم دلالت آنها بجناب عیسی
علی نبینا و علیه السلام *
- (۱۵۲) ❖ معیار سیم ❖ در ذکر بشارتهای وارده در حق
حضرت خاتم الانبیا و درخواستن آنجناب باشمشیر و حکم
جهاد از نص توریة و انجیل و حکمت حکم شمشیر *
- (۱۶۲) ❖ معیار چهارم ❖ دلالت صریحه آیات زبور
که در حق عیسی علیه السلام آورده است بر بعثت خاتم
الانبیا علیه وآله السلام *
- (۱۶۹) ❖ تفسیر آیات مکاشفات یوحنا که صریح در حق پیغمبر
آخر الزمان است *
- (۱۷۲) ❖ معیار پنجم ❖ بشارت زبور از بعثت خاتم پیغمبران
باشمشیر *
- (۱۷۴) ❖ تفسیر و اشارت در معنی عصای آهنین که در چند جای
از انجیل حاضر و وارد شده است * (۶۷۱)
- (۱۷۶) ❖ معیار ششم ❖ بشارت از کتاب اشعیا در حق
حضرت خاتم الانبیا علیه السلام و تذیل سخن بر وقوع
تحریفاتی که در فقرات مذکور کرده اند *
- (۱۸۲) ❖ معیار هفتم ❖ بیان معنی ملکوت آسمان که مسیح
علیه السلام در نمازها درخواست نزدیک آفرین از خدا
می کرد *
- (۱۸۶) ❖ معیار هشتم ❖ بقیه بشارات انجیلیه در ظهور
صاحب الملكوت که باجماع آهنین مبعوث گردیده و شریعت
محکم و جزعین گذاشت *

(۱۹۶) معنی (فارقلینا) که در انجیل حضرت مسیح بشارت
اورا داد *

(۲۰۱) معنی اتحاد و حل چیزی بر چیز دیگر و تقسیم این گونه
حلیات بر هشت قسم *

(۲۰۳) معنی نهم * بشارت دیگر در حق حضرت نبی
مطابق علیه الصلوة والسلام از انجیل و بیانات دیگر که در ذیل
ان است *

(۲۰۶) معنی دهم * معنی کلام یحیی علیه السلام
که گفت بعد از من کسی خواهد آمد که پیش از من است
تا آخر آن کلام و ابطال تا و بی که عیسویان در آنجا کشد *

(۲۱۱) پایان سخن * و ختم میزان چهارمین بنناجات
باری تعالی *

(۲۱۴) میزان پنجمین از میزان الموازین *

در اتمام بیانات در خصوص حجرات و وحی و الهام آسمانی
و ستایش از قرآن و دیگر اطوار دین اسلام *

(۲۱۴) معنی نخستین * سخن در صدور حجرات
از پیغمبر آخر الزمان و بیان آیات قرآنی که میزان الحق آنها
آنها را دلیل مطلب خود دانست *

(۲۲۴) معنی دوم * ترجمه فقرات رساله * حجة البالغة *
در خصوص حجرات و جواب سایر مطالب شیخ نصرانی
که در اعتراض بر اسلام آورده است *

(۲۳۱) معنی سیم * در شناختن پیغمبر راست کوی
و پیغمبر کاذب و میزان تصدیق و تکذیب ایشان *

(۲۳۴) معنی چهارم * در بیان عظمت قرآن و جلالت
شان آن برهان الهی و بعضی از سخنان لطیف که در این مقام
آورده شد *

(۲۴۳) معنی پنجم * سخن در آیت کریمه * اقتربت الساعة
و انشق القمر * و تحقیقات دیگر که در این مقام است *

(۲۴۸) معنی توحید * و اجمال بیاناتی که در آن کلمه طیه
تواند بود *

(۲۵۲) معنی ششم * در وجود اخبار قبل از وقوع
در قرآن و بیان اعتراضاتی که در میزان الحق آورده اند *

(۲۵۸) معنی هفتم * بیان اطوار بهشت و دوزخ
و مانند آن که مؤلف در فهمیدن آنها اشتباه کرد *

(۲۷۲) معنی هشتم * بعضی از نسبتهای نالایق که در توره
و غیر آن در حق انبیا و اولیا گفته اند *

(۲۸۶) معنی نهم * بیان حال قرآن و معنی امی بودن
پیغمبر آخر الزمان و باقی مطالب که در آن میان آورده شد *

(۲۹۵) معنی دهم * بیان از بدایت حال انسانی و مراتب
زول و صعود او در منازل و عوالم چند - و شرط وصول این
مخلوق مکرم بمقصد اصلی *

9



Handwritten text in Arabic script, arranged in two columns. The text is faint and appears to be a transcription or a list. The right page is heavily stained and discolored, with a large rectangular area of discoloration in the center. A small, dark, irregular mark is visible near the top right corner of the right page.

میزان الموازين • فی امرالدین

اخلاص باخدای سرمایہ نیک بختیها است

کلام ولی خدا علی است

اثر خاتمه دانش نجفعلی

در اسلامبول
در مطبعه عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

*Treatise of the controversy
Between
Islam and Protestants*

FOURTH
EDITION.

M. Abdurrahman

عبد الرحیم

ادله اسلام

در اسلام

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimy
—1871—

﴿ هوالعلی الغالب ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینه جلال قدرت اوست .
و ذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . اخذیش را آرایش از شمار
و تعداد نیست . حمدیش را آرایش بصاحب و اولادنی . مستغنی
از مشیر است و وزیر . متره ازمانند است و نظیر . نفس کلی
از تولید روح ادراک ذاتش عقیم است . و عقل نخستین بمشاهده
نجوم صفاتش مترجم بهانی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از پی
پیدایی اوست . و با همه پیدایی پیدا و نهان سرگشته پیدای
ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون و سلام علی المرسلین ﴾

خاصه پر پیغمبر رادی . که به بندگی افتخار آورد . و عبودیت را بر رسالت
پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده و رسوله ﴾ بهترین موجودی
که نخستین عدد است . و صاحب ابد . خاتم رسل است . و هادی سبیل .
کل عقل است و عقل کل . سید کونین است و سرور عالمین . ملک
وجودین است و مالک دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی
الله علیه و آله و اصحابه و سلم *

﴿ اما بعد ﴾

جماعتی از اهل مذاهب مبتدعه که در زمره عیسویانند . در اعتراض
را سلام و اسلام میان تألیفاتی بتکلفات نکاشته . و بر نشر آنها همت

﴿ ۵ ﴾

نکاشته و پنداشته اند . که متاعی رنگین در بازار دین آورده اند .
و اساسی متین در سرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در مجمعی سخن از کفتهای آنکروه که در تألیف
(میزان الحق) نام آورده اند در میان نهاده اظهار افسوس کردند .
و ضرر بعضی از مند رجات آنرا در دلهای ضعیفای اهل دین محتمل
دانستند . و از من بپنده خواستند که رای یادآوری دلهای پاک .
و آگاهی صاحبان ادراک . مختصری بنویسم . که سعادت مند را
مزید بصیرت شود . و فتنه جو را اتمام حجت کردد *

در حالتیکه مرا اشغال و علایق بسیار فرا گرفته بود . و بعلت کمی
آگاهی که داشتم . و خود را مرد مبارزت دزین میدانهایمی دانستم .
و ناچار از پند یرفتن امر برادران شدم . کرد خواهش ایشانم
ناکوار آمد . امثال کردم . و بد آنچه توانستم اقتصار نمودم . و از
شرح و بسط در سخن اعذار خواستم . و بر الطاف خدا وندی
اعتماد آوردم . و از ارواح مقدسه انبیا و اولیا استمداد جستیم *

* ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *

این نامه را که برای سفید کردن هر گونه میزان صحیح و سقیم است .
و نمودن راه راست و مستقیم . پساری خدای در طی یک (مقدمه)
و پنج (میزان) راستین قرار داده . و هر کدام از میزانها را برده
معیار مرتب داشتم . و قبول و تصدیق سخنان متدرجه در آن را که
جز از راستی و حقیقت شناسی . و غیر از راه خدا پرستی نیست
بانصاف صاف . و تمیز خالص بی اعتساف اهل ادراک . که
از تعصب جاهلیت رهایی دارند و گذاشتم . و خدای را وکیل امور
دانسته . دست نیاز بدرگاه او تعالی آورده در خواست میکنم . که مرا
و همکشان از طایبان راه راست الهی را از خطا و زالی . و لغزش در قول
و در عمل وقایع کند . و کم شدگان را بصراط مستقیم خویش
هدایت فرماید . انه علی کل شیء قدیر *

تقدمه

یاد آوری میکنم نگاه کنندگان این نامه را که از روی راستی و درستی عطالعه آن همت کارند . و از آنچه طبایع و نفوس ایشان بر آن مألوف و مأنوس است چشم ببوشند . که دوست داشتن هر چیزی هر در از دریافت عیبه کور و کر گرداند *

اخلاص را از سحره فرعون بیاموز که پادشاه بر آنها وعده داد و ملاطفتها کرد . بل تملقها نمود و بعزت او سوگند نمودند . که انانجن الغالبون . همانا چون معجز موسی کلیم الهی را بر سحرهای خود شان غالب دیدند . سجده آوردند . و ایمان کردند . و از هواهای نفسانی مقهور نشده و از سلطان فرعون و نخویف او بای نکرده و گفتند (فاقض مانت قاض انما تقضى هذه الحیوة الدنيا) زندگانی این جهان پست خواهد گذشت . بهر چه خواهی در حق ما حکم کن *

طالب راه خدای از جدال و ختل اجتناب کند . و از مکاره و بی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نورست که بر دلهای بندگان راستکار انداخته میشود . و توفیق با خداوند است *

این نامه را که بامرو التماس برادران مینویسم . در غایت ایجاز و اختصار خواهد بود . و بدین موجب کلمات و عبارات میزان پروستانی را کلمه بکلمه و حرفا بحرف نتوانم آورد . که بعلاوه مشاغل و موانع که مرا هست . طبعاً اقبال بر آن ندارم که متعرض بر عبارات آنها علی التفصیل شده در نقض و ابرام آنها پردازم . و کتاب کثیر الحجمی بنویسم . زیرا که وقت خود و اخوان عزیزم را شریفتاران میدانم . و بنا بر این با کمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق بذکر خلاصه مطالب اکتفا خواهم داشت . و بقدری که صاحبان ادراک را که بفطرت باک بشیعه انصافی اتصافی دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد . و من کفر فان الله غنی العالمین *

در بیان هر مطلبی که محتاج باقامه برهان است . راه استدلال را باید

فهمید . و هر مطلبی را از مناسب آن برهان باید آورد . و معیاری خدای بهر سه گونه دلیل از حکمت . و موعظت حسنه . و جمله دیگر برهان از مجادله بالی هی احسن . در طبق امر خدای بنیان بیانات خود را محکم خواهیم داشت . و بطور مغالطان و خلط بحث و تغییر در ترجمه و تفسیر پیش نیامده . سخنان زشت و سقیم را با آرایش دروغین نپاراسته . براهل علم ناسی خواهیم جست . و آداب سخن گوئی را مرعی خواهیم داشت و مانند ملحدان و اهل تلبیس نخواهیم بود . که بشیوه زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خود را با آرایشهای دروغین بیارایند . و از درود ریچه جویای مشتری شوند * صاحبان اطلاع را پوشیده نیست . که طایفه پروتستان قریب پینان صد سال پیش ازین پیدا شدند (لوتر) و (کالون) نامان دورئیس در طریقه آنها گردیده در آیین متداوله میان عیسویان تصرفات کردند . بخالف تمامی انجیلیان سخن گفتند و برای اساس طریقه خود شان از آداب و اطواری که نفوس و طبایع پسندتواند کرد آوردند عنوان از مواسات و برادری نهادند . رهبانیت را برداشتند . اعتراف بکناهان در نزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد و کلیساهارا امر زاید گفتند . دعا و نماز و روزه و رهبانیه و جملہ عبادات و تکالیف باز حجت و ریاضات جسمانی را رد نمودند . حکومت روحانیه را که باریک و جاثلیق کنند بدعت دانستند . و در نشان دادن نان و شراب وجود یعنی گوشت و خون عیسی را آن دو گروه باهمدیگر اختلاف کردند . و در اینجا زیاده بر این تفصیل از حالات و اطوار و گفتارهای آن گروه آوردن بکار نیاید * با اعتقاد تمامی مسیحیان طایفه مزبوره در میان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلا آنکه تصرفات در آداب و اطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد . و یا از جانب خدای اذن داده شود . در نزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد . و الحاصل شروع بمطلب خود کنیم و جنگ آنها را بر آنها واکذاریم *

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند *

تأکید میکنم وصیت خود را در خصوص مطالعه این کتاب که
بشبات قدم در مقام انصاف باش . و امر دین را کار سهل و باز یچه
شمار . بکلی تعصب را از خود دور کن *

همه این بنی نوع از یک پدر و از یک مادر زاده ایم . و اختلاف وضع
زمان بمرور دهور و اعوام . هر کدامی را بسمتی از این کره خالک
انداخته . در عادات و اخلاق و لغات و آیین و اطوار . این بنی
نوع را مختلف گردانید . و بعلت حدوث اهل بدعت و کراهی در میان
صاحبان ادیان در هر قرنی از زمان و دوری مکان از مکان . و یکی
آگاهی در مردم . و قلت فهم و ادراک در زمانهای پیش . و نبودن
اسباب مراد و ادات . و غلبات سلطان نفس اماره بسوء . و تسویلات
هواهای نفسانی . و مطلوب بودن ریاسات و تسلطات هر طبایع را .
و باقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین
در دوره باطله اختلاف حاصل آید . اینهمه اختلافات عظیمه .
و حالات و خیمه . در میان فرزندان یک پدر و یک مادر افتاد .
و برادر را از برادر بکلی بینونت آورد . و بدین علت کار ادیان
و مذاهب بجایی رسید که می بینی . دین حقیقی و راه مطلوب خدایی
از میان برداشته شد . و در اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات
مذهبی شایع گردید *

اکنون اگر از روی واقع بنای تفحص در امر دین است . برادر وار
دامن همت را بر میان زن . ملاحظیات عارضیه را از خود دور کن .
انس و عادات بر معتقادات خویش را ترک کن . دل خود را پاک
دار . که دو گونه محبت در یک دل نکند . معنی انصاف را
از خود جدا مساز . و در حضور شهادت خدای سخن را از روی
بصیرت بشنو . و حق و باطرا بمیزان راستین بسنج . و خدای را
ولی توفیق دیده . بمقصود حقیقی که خدا و راه خدا است برس *

❖ میزان نخستین ❖

در بیان بعضی از اطوار خدا شناسی . و خدا پرستی . و آنچه متفرع

بر این مطلب است . و این میزان برده معیار مشتمل است *

❖ معیار اول ❖

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند . و در توصیف
او بصفات کمال . و تنزیهش از نقایص و از هر گونه تغیر و زوال .
صاحبان ادراک و معرفت از اهل هر دینی اقرار میکنند . بل هر
صاحب شعوری اگر تأمل نماید . و صانع را بعین الیقین شناسد .
قطعا او را از نواقص امکاتیه منزّه و معرا خواهد دانست . و بصفات
کمالش موصوف خواهد شناخت *

در آغاز کتاب میزان پروتستانی گوید . خدای واحد و قدیم و مقدس
و عادل و رحیم که ذاتش معرا از تغیر و مبرا از تبدیل است .
و نیز گوید . خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود
عاری و بری از تغیر و تبدیل است . و از کتب آسمانی نیز در جاهای بسیار
از آن کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره بر انصاف صانع بصفات
حسنه . و منزّه او از نواقص دارد آورده است . این مطلب را
داشته باش . که مفتاح بسیاری از امور دین خواهد بود *

پس از آنکه دانستی که عیسویان و مانند آنها یعنی گروه پروتستان .
از روی منطق انجیلی که دارند . خدا را موصوف بصفات کمال .
و منزّه از هر گونه تغیر و زوال . و معرا از نواقص گفتند . افسوس
داریم . از اینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند . و پسر را در ذات
پدر پنهان دانستند . و از آن ذات بسیطش تولید کردند . تغیر
حالات در او را جایز دیدند . نقص امکاتی را بر آنجا وارد ساختند *

عجب است که هم از انجیل آورده اند . که ذات پسر در ذات پال پدر
مستجن و مستور بود . و شباهت و علاقه ازلیه . که پسر را با پدر
میباشد . مانند علاقه و رابطه ایست . که کلمه بفکر و فکر بروح
انسان دارد . و از ازل از او ظهور یافته . و متولد گشته است .

لکن باز در ذات بآید یکی است . تا آنکه نیز از انجیل از قول عیسی
گوید . که گفت من در پدرم و پدر در من است . و پس از این
تفصیل . از ذات الهی تعبیر بسلالت واحد کرده . از روح و نفس
ناطقه و بدن مثال آورده . و تمثیل دیگر از نور و آتش و مانند آن
گوید . و در تحقیق اقا نیم سه گانه که (اب و ابن و روح القدس) است
شرحها میدهد . و سخنها میکوید . و روح القدس را که یکی
از خدایان است . در قالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی و اختلاف تمام درین دو مطلب را می بینند .
و می دانند که کار از دو قسم بیرون نیست . یا آنکه عیسی پسر خدا
و مستجن اندر ذات خدا تواند بود . بعلت اینکه ذات الهی را تغیر
و تبدل چه در ازل و چه در قدم و چه در حدوث بهیچ طوری عارض
نمی تواند شد . و عیسی کلمه الله را چنانکه همین توریة و انجیل نیز
تصدیق میکنند . بجز بندگی و احتیاج و شرف نبوت و رسالت .
هیچ مناسبت و خصوصیت دیگر از جهت ذات و حقیقت . با خدای
نتواند بود . چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد .
و یا خود کسانی که نام خود را از اهل توحید آورده . بت پرستان را
مردود دانستند . و بظاهر سخن خدای را بصفت کمال موصوف
و از تغیر و نقصان منزّهش گفتند . در دعوی خودشان کاذبند *
بت پرستی منحصر بستانش بر بت ظاهری نیست (ان عبدون
ما تخنون) . استماع کننده از هر سخن کونی پرستش او را کرده است .
هرگاه سخن کوی از خدا گوید مستمع پرستش خدا را کرده است .
و اگر از شیطان گوید عبادت شیطان را بجای آورده است *

❖ معیار دوم ❖

معایب عقاید مذکور چنانکه علی الاجمال در نزد اهل بصیرت و هوشیاری

آشکار است در اثنای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد
و بر صاحبان ادراک روشن خواهد شد . که اولاً انجیلی که
در دست دارند محرف است و مجعول . و آنچه دلیل بر خلاف این
بیان دارند مردود است و غیر مقبول . کلام خدایی و وحی خدای
در یک جای امر بتوحید . و در جای دیگر امر بکفر و شرک و الحاد
نمیکند . و ثانیاً از آنیکونه عقاید در حق مسیح و تعدد ذات خدای .
و از آنطرف اظهار توحید و توصیف و تنزیه خدایی . پایه افهام
و درجه دینداری آنها معلومست . که یا بعلت عدم فهم این همه
تناقض و تنافی آشکار افهام آنها در نهایت اعوجاج و انجماد است .
و یا خود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند و آنیکونه سخنان را
از روی مصلحت جوئی خویش گویند .

در هر زمان و در هر قومی . اضلال ملل و طوایف از راه خدای .
غالباً یا بنطورها بوده است . که اشخاصی از میان آنها برخاسته .
بعنوان هدایت و تشیید امر آیین حق . سخنان مقرون بحق
و صواب را آورده . و باطل را باحق ممزوج داشته . مقصود
خودشان را حاصل کرده اند . چنانکه عیسی علیه السلام مکرراً
گفت که بعد از من مسیحیان و تعلیم دهندگان دروغگوی خواهند
آمد . و از او صیای او گفتند . که آنچه در کتب مقدمه کرده اند
در این نوشتهجات مانیز خواهند کرد . چنانکه بیان این سخن نیز
از انجیل در جای خود خواهد آمد *

❖ معیار سیم ❖

موجدین اهل ادیان صانع تعالی را جامع صفات کمال . و مستجمع
جیع صفات حسنه دانسته اند . و دلائل و براهین از روی عقل
درائت . و از بداهت اعتبار و ادراک . و از کتب و الهامات
الهیة . و غیر آنها آورده اند . و کتب و تألیفات بسیار نیز

در این خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آنچه در این مقام بکار
آید یاد آور شویم که اساس دین قویم توحید است و خدا شناسی
و مبعوث نکردند انبیا و اولیا مگر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای
و توحید او سبحانه . پس کوش خود را باز کن . و هوش و ادراک
خود را در نزد من بعاریت بگذار . و آماده فهم این معانی باش *

❖ اول الدین معرفت ❖

هر مدرکی را آلت ادراک از نسخ مدرک باید باشد که میان مدرک و مدرک
از وجود مناسبتی ناچار است . و چون خدا را از جهت ذات
بالمخلوقات نسبت ارتباط و مقارنت و علاقه و مشابهت نتواند
بود . پس ذات الهی را احدی از مخلوقات او نمیتواند ادراک
و احاطه کند * و همچنانکه من و تو مخلوق هستیم . عقول
واقعه و تمیزات و ادراکات مانیز مخلوقند . و هرگز جاری و واقع
نمیکرد بر ذات الهی آنچه او جاری کرده است در مخلوقات خود .
پس آنچه ادراک کنی و بفهمی یقینا خدا نیست . و مخلوق است
مانند تو و مردود است بسوی تو *

❖ لا تحیط به الا وهام ❖

وجود واجب را بجهات خلق و صفات مصنوع نتوانیم شناخت .
و ذات الهی را ادراک نمیتوان نمود بهیچ طوری از اطوار امکان
و اکوان . از قبیل عموم و خصوص . و اطلاق و تقیید . و بطور
کل و کلی بودن . و جزء و جزئی بودن . و شناخته نخواهد شد
بلفظ و بمعنی . و بکم و کیف . و برتبت و جهت . و بوضع
و اضافت . و بارتباط و نسبت . و در وقت و در مکان . و نه بودن
بر بالای چیزی . یا بودن چیزی در او . و نه از چیزی . و نه بیرون
یافتن از چیزی . و چیزی مشابه ذات او نیست . و چیزی مخالف
با آن فی . و تمامی اوصاف و جهات و صور و امثال و مانند آنها
از آنچه ممکن است فرض کردن آن یا تعبیر و تعین آن یا بهام آن همه
آنها غیر از ذات واجب تعالی است . و شناخته نخواهد شد هرگز

نه بانچه مذکور شد و نه بغیر آنها و نه بضد آنها . و مدرک نخواهد
کردید ابتدا بانچه در پنهان و در آشکار است . و بطور کلیت
هر آنچهی که در مخلوق ممکنست و در مصنوع تواند شد در خالق آن
ممکن است و نتواند شد *

❖ ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ❖

چون ذات پاك الهی را منزله از جهات و صفات خلقیه دانستیم .
و از این تنزیه و تقدیس ناقص خود نیز که در خور افهام و ادراکات
ماست منزلهش داشتیم . و آنچه را که از اسماء و صفات آورده شود
محض تعبیر و تفهیم بجای آوردیم . و از قبیل توحید نمه فهمیدیم که
خدا را صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه در اینای جنس خود آنرا
صفت کمال می بیند . پس مانیز آنچه که در خود صفت کمال بینیم
جناب احدیت را که جهات تعدد و کثرت در آنجا تواند بود و ورود
اسماء و وقوع الفاضل بر آنحضرت جایز نتوانیم دید . باهمان
اوصاف کالیه امکانیه باذن خاصی که توسط مقربان درگاه او بما
رسیده است او را میخوانیم . و کرنه مشتی خا کر ابا آن عالم پاك
چه مناسبتی تواند بود . این است که انبیا و اولیا نیز در اتیقام بجز
خویش اعتراف کردند . مگر آنکه ایشان بجهت نزدیکی بر مبده که ظهور
کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه را مملوب از خود داشته .
و حروف اسماء و صفات را در حقایق و ذوات خود شان بخط
واضح و جلی از قلم صنع ازلی مکتوب یافته اند . و کتابهای تکوینیه
الهیة شده اند . این است که ایشان در سلامت از جهل و نقصان و تغییر
مانده اند . و مانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

❖ و سلام علی المرسلین ❖

چون راه وصول بر آن مقام لاهوت را مسدود دیدیم . و طلب
و خواهش رسیدن بر آن ذات را مردود یافتیم . پس ناچاریم
از اینکه رجوع بعالم خود کنیم و حد خود را بدانیم . خود را بشناسیم
تا شناسایی بشناسایی او رسانیم . چنانکه در انجیل میفرماید *

ای انسان خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی . ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر و تفکر کنیم که ما کیستیم و چیستیم . و از کجاییم و برای چه هستیم . ما را مبدء کجا است و بازگشت تا کجا است . و آیا از ما که آفریده شده صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است . و کاری برای ما شایسته هست که بجای آوریم یا نه *

❖ معیار چهارم ❖

معلوم داشتیم که خدا را از جهة ذات ممکن نیست ادراک نمود . پس ناچاریم از اینکه از آیات و علامات او که در ذوات و حقایق آفاقی و انفسی است او را بشناسیم . و بقدریکه از آثار او در یابیم در خدای او و اثبات صفات کالیه بر آن ذات پاک اقرار و اعتراف آوریم *

بیاری الطافی آن هدایت کننده مهربان و براهنایی عقل مستبصر نبور رجن تفکر و تدبر کردیم در اطوار و آثار صنع خدای . و مطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بایمانات کسانی که در خداشناسی پیش از ما بوده اند و کوی سبقت در این میدان را ربوده اند . و دانستیم بعلم البقینی که متهی بعین الیقین است که خدای صانع ما از کل جهات کامل است . یعنی تمامی صفات کالیه را بطور اکل در مقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم . و بگویم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا . و همچنین است تمامی صفات کالیه او . و بدهات عقل و دلائل حکمتی و تطبیق بالالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم . تمامی نقایص و اوصاف امکانیه را نیز از حضرت او تعالی مسلوب کرده از جمله آنها تنزهش نمودیم و از این توحید و آنکونه توصیف و تنزیه نیز منزّهش داشتیم *

پس اکنون در آفرینش او تدبر کنیم . و تصور نماییم که آیا همچنان

کامل مطلقا اگر اقدام بکاری کند از روی ملاحظه فائده و مقصودی میکند . یا آنکه مانند اطفال و مجانین کارهای لغو و بازیچه از و سرزند *

می بینیم که هیچ خرد منس با درای اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده و غایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصا که خدای جهان را بصفات کالیه موصوف داشتیم و از نقایص منزّهش دانستیم . و کدام نقص است بزرگتر از جهل بر نیکی و بدی و ترجیح بد بر خوب . که قطعاً کار با فائده کردن نیک است و کار لغو کردن بد . و خدای قادر کامل از همه جهات البتّه نیک را اختیار خواهد کرد و بدر امرتو خواهد داشت *

❖ انأمرون الناس بالبر وتسنون انفسکم ❖

فعلی هذا جهان خدای موجودات را برای غایت و نتیجه بسیار بزرگ آفریده باشد . بپرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرگ بود *

❖ کار هر کس بقدر همت او است ❖

اعتراف به بی نیازی صانع بر ما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق و قدرت مطلقه جراین نیست . پس به بینیم که علت غائیّه و غرّه ایجاد مخلوقات چیست و چگونه است . تا آنکه خود را و نتیجه ایجاد خود را بدانیم و مانند حیوانات و از کسانی نباشیم که با نعم خوانده شدند . و اولئک کالانعام بل هم اضل کشتند *

❖ هر کونکنند بصورت میل * در صورت آدمی دواب است ❖

واقفان در مقام جهل و تاریکی را که در خارج انسانیت حقیقه هستند سه مقام است . حیوانی است که شنیدی . و نباتی است که به خشب مستند مانند شدند . و جادیت که قلوب آنها را کالجباره او شد قسوة گفته اند *

❖ هر آدمی که مهر مهرت * در وی نکرست سنک خارا است ❖

بعد از تدبر در اطراف این مطلب که فائده ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ما شناختن صانع است . و امثال بر او امر او
واجتناب از نواهی او . و باز کشت مانیز بسوی او است . که خلقت
ما باین طور نقصان و مقام دوری و حرمان نبوده باقتضای جود و کرم
و بقدرت نامه آن صانع کامل آفریده شده ایم . پس باید بدان مقام نخستین
که از اینجا آمده ایم و اینجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن
من الايمان *

پس ثمره ایجاد و غایت خلقت . معرفت صانع است و دانستن او امر
و نواهی او . که بسبب امثال بر آنها و اجتناب از اینها خود را از این
مترل تاریکی رهایی داده بمقام قرب و موطن اصلی برسیم . که این
باز کشت همان معنی معاد است *

❖ الحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم اليه ترجعون ❖

اگر چه صاحبان معرفت و ادراک و ارباب فطرت پاك آگاهی بشایسته
از این مراتب و مطالب دارند . و شرح و بسط در این نامه در زوایای
مکرر است . لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان
ربانی را که در این مقام مفید باشد بیاوریم *

❖ هوالمسك ماكرته يتضوع ❖

هست و هستی هستی هست کننده خود را مینماید . صنع و مصنوع
وجود صانع خویش را آشکار کند . و در تمامی اشیاء این مطلب
ببدهات هویدا است بنایی را که بینی بانی آنرا خواهی دید . کتابی
را که بینی کاتب آنرا ادراک میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواند بود
و هیچ مصنوعی بی صانع نتواند شد و این معنی در همه اشیاء و جمله
افعال و صنایع و حرکات و سکونات جاری و پیداست . و آن فاعل
ظاهر از فعل همچنانکه بعد از فعل است قبل از فعل است
و مع الفعل است . یعنی از او جدا نیست و ممکن هم نیست جدا بشود .
مگر آنکه آن مصنوع صرف عدم گردد . و عدم محض و فانی
مطلق نیز در مخلوقات نخواهد شد *

پس جمله کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بنسبای بلیغ گوید که من صفة الله ام *

* و آدم بصدای فصیح شنواید که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ يك از افعال و صنایع که دلیل وجود صانع و فاعل
هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراک نمود و نه دیگر را
بر مقام ذات او و ادراک حقیقت او توانند رسانید * بین کتابت را
که مینماید نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند بخاند که آن نویسنده
در چه شکل و هیئت و کدام صفت است اطوار او چیست و اوضاع
او کدام است و بجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت . پس
شنا سایی او صانع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

❖ بل تجلی لها بها و بها امتع عنها ❖

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که در خارج او را
میدانیم و خط او در میان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت
خارجی در آینه ادراک خود او منطبع شود . مانند آنکه کسی میرعاد
با حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کاتب را
تواند دید . و خواهد گفت حافظ عثمان را دیدم . یعنی بدلات

اثر او این معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بنیم کاتب حرف
(۱) را مستقیماً نوشت . این الف راستی و استقامت را در وجهی
که تعلق بر آن دارد می نماید . و بالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن
حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است . و ندا
میکنند مؤثر خود را باسم یا مستقیم . و اگر توحید کنند او را خواهد گفت
که استقامت او منزه است از استقامتی که در من دیده شد . و خواهد
دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده
و چیزی از او خارج نکرده است *

اینجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا
شناسی در اینجا خطا کرده اند . و از این صراط الهی که باریکتر
از موی و برنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند . پس هر اثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر . هیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستحق و از آنجا ظاهر و بارز نتواند کردید و این سخنان در نزد خداشناسان و صاحبان فطرت سلیمه از بدیهیات است و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

❖ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ❖

اطاعت کن تا مظهر او صاف آلهی شوی . مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی . خدا را بشناس چنانکه خود را برای توشناسانیده است . و اسماء و صفات خود را در حقیقت تو بقلم نکوبین نوشته . کتاب خود را بخوان و بکار خلقت خویش برس *

❖ اقرء کتابك کفی بنفسك اليوم عليك حسیبا ❖

❖ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضر ❖

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم با اقتضای ربوبیت و قدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت و صانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید . و آنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت . و او را مرآه یعنی آلت رؤیت برای کالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم و او را مشابه و مانند خود سازم . تا آنکه بر ماهیان بحار و طیور هوا و حیوانات و تمامی زمین و جله جنبندگان در روی زمین سلطنت و حکومت کند *

❖ خلق الله آدم علی صورته ❖

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله و مراتب سافله آورد . که او را چنانکه کامل بود مکمل و مکمل گرداند . و چنانکه خود را بر او شناسانیده بود بمخلوقات خود را نیز بر او شناساند . و آن انسان باین مشاعر و مدارک عنصری مدرک نخواهد شد . مگر

بعد از تصفیه تمام و تحصیل مناسبت * و بطوریکه گفته شده مدرکی را بامدرک از وجود مناسبتی ناچار است . و این انسان ظاهری را با آن مقام عالی بجز استعداد مظهریت و شایسته بودن بر اینکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست . و چنانکه شاعری در این مقام آورد این انسان لباس و قالب حقیقت است *

❖ اینک می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلافی آدمند ❖

پس انسان جادوی و تریبی که در نهضت مقامات است حامل و مظهر انسان حقیقی که با جمال معنی آن را فهمیدی تواند بود . و آن انسان از منزلی که آمد مأمور بپاکش بوسوی وطن که بهشت حقیقی است گردیده . و این جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت * هرگاه آن انسان حقیقی در هنگام بروز و ظهور در این عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی را و در فطرت اصلیه باقی است و در این دنیایز تغییرش نداده معاد او در این دنیا حاصل است و قیامت او قائم گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) و هر کس بخواید قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید . و اطوار رستخیز را از او آشکارا تواند فهمید *

❖ هر که گوید که قیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نک منم ❖

این انسان بر حسب مراتب کمال و کاملیت او و مقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی و هادی و مبشر و منذر و یاد آورنده از عوالم بالا و نجات دهندگان جهانیان هستند . این است که ایشان را انبیا و رسل و اوصیا و اولیا و نقبا و علما و مانند اینها گفته اند . و کسانی که خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنها را در این دار بلا و محنت که منزل وقوع امتحانات و اختبارات و شمول فتنها است باداب و اطواری که در کتب آسمانی و بیانات صاحبان شرایع مقرر و مبین است ترقی داده . و چنانکه از آنها خواسته اند با سبب سلب عوارض و آلائشهای عوالم سفلیه آنها را بمقامات قرب الهی رسانند .

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده و هیچ کوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
 ندانم اینها را که میگویم بکدام کوش میثوی . و بکدامین دل میفهمی . اگر بچشم اعتراض و کوش عناد و دل بغضناک می بینی و میثوی بیاوه خود را زحمت نده و بر تعبد خود میفزای . و بکار دیگر بپرداز . و اگر وصایای مرا در کار داری و مقصودت فهمیدن است . امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی از انبیا و اولیا بهره یاب کردی *

هرگاه بخواهیم از مقامات نزول و صعود و کیفیات تکمیل انسانی و وقوع امتحانات و ترتیب توامیس و شرایع از بد و ظالم تا کنون و پس از این را علی التفصیل در این نامه شرح و بسط دهیم .
 از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم . علی هذا در اینجا بهمین قدر اکتفا کنیم . و در اثنای بیانات در اطراف مطلب بد آنچه توانیم سخن گوئیم *

❖ علی نحت القوافی فی مواقعها * و ما علی اذالم یفهم البقر ❖

❖ معیار پنجم ❖

ذات صانع را که بمهجه جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم گفت که چیزی از آن ذات قدیم خارج شود . یا چیزی بر آن واج و داخل گردد . اگر چه این دخول و خروج بغیرا طوار جسمانی و یا بطور اعلا و اشرف باشد . بحدیکه در امکان اعلا تر و اشرف تر از آن چیزی نباشد . بعلا اینکه (اولا) ولوج و خروج مطلقا از صفات امکانست و گفته شد که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق ممکن است *
 (ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط از مرکب کاملتر است *
 (ثالثا) تصور این مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است . و قیام مرکب بالاجزا و قیام اجزا بامر کب بطور نیاز است . و گفته شد

که خدای غنی مطلق است *

(رابعاً) آن داخل و خارج شونده اگر عین ذات است پس تعددی نیست و این سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد . و اگر غیر ذات است پس هرگاه مخلوق است و حادث . ذات خدا مدخل و مخرج مخلوق نتواند شد . و اگر قدیم است و خالق . خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم . و اگر بر فرض غلط و محال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود و یا خارج گردد . و در صورت غیرت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت . و گذشته از عدم دخول باهم جنك و نزاع نیز خواهند کرد *

❖ لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا ❖

خدای تعالی منزّه است از این توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *

(خامسا) این دخول و خروج مستلزم تغیر احوال و منافی است با آنچه مصنف میزان پروتستانی خود گفت که خدا منزّه از تغیر و تبدیل است . زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی بر آن ذات غیر از حال عدم دخول است . و حال خروج چیزی از آن غیر از حال عدم خروج است . و هر متغیری حادثست . پس آنچه عیسویان یا دیگران از اینقوله سخن گویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی و خدا پرستی دور خواهد بود *

چون سخن بدینجا کشید از سر آفرینش خدای و طور خلقت موجودات آگاهی جوئیم *

واضح است که بعد از بیانات مذکوره ذات خدا بر ابداء مخلوقات نتوانیم دانست . پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکر فعل الهی که آن فعل واحد و بسیط است لکن بوحده و بساطت امکانیه . و آن فعل امر خدا است و مشیت خدا است و محبت خدا است *

و چون تدبیر کردیم بمستقیم ادراک و بعقل دراک و باتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان و ملل و بمطوق تمامی کتب آسمانی و دلالت

آیات آفاق و انفسی . آفرینش آفریننده . کاملاً عزوجل اولین مخلوق دانستیم . که او واحد است و یکتا و اثر واحدیت و یکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست و اثر مشابه صفت مؤثر است *
❖ قل کل یعمل علی شاکلته ❖

تصور کن کتابت را که خورده ترین اثرهای آفاق است . که شخص کتاب بیک حرکت دست یک الف بیشتر ننویسد . و گفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین باید یکی و دارای جله صفات کمالیه بطور اکتیت امکانیه بوده باشد . و از مساوی و نواقص منزّه و معرا باشد تا دلیل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه و صفات کمال مطلقه صانع تعالی از علم و حکمت و غنا و کبریا و کرم وجود و فیاض او بجز این نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خود را در کمال کمالیت کند و از نواقصش عاری و بری دارد . که در غیر این گونه آفریدن صانع باید عاجز و یا جاهل و یا بخیل و مانند اینها بوده باشد . یا آنکه همچنان مخلوق متعلق خواست الهی نتواند بشود . و چون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل . و تمامی کالات مبدء فیاض را حائز و حامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است و در مبدء فیاض ایستاده واسطه ایصال فیوضات بر مراتب نازله امکان و اکوان در همه اطوار و ادوار و جله اطوار و اکوار است . و پیغامات وجود و بقای کائنات و حکایت تمامی اسماء و صفات و انباء شرع و جودی و وجود شرعی در جله عوالم و مقامات . و بالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعیین است . وجود مقدس او را در حضرت ازل تعالی فقر محض و احتیاج صرف باید بدانیم . بعلم آنکه جله مخلوقیت او را وجودا هرگز فراموش نمیتوان کرد . و چون بای مصنوعیت بماند آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است و احتیاج بصانع . اگر چه نسبت بعوالم سفلیه و در مقام حکایت از صانع همه غنا و ربوبیت است و فضل او بر سایرین مانند فضل صانع است بر او . زیرا که او اول عدد است و واحد است چنانکه صانع احد است و فرق در میان این دو تعبیر چنان است که احد داخل در شمار نیست و واحد داخل در شمار است . و نسبت آن واحد بر اعداد نسبت پدر است بر اولاد و مانند کلی است از برای افراد *

اگر چه تعبیرات مذکوره بجز در یک مقامی بیشتر جایز نیست . و آن مخلوق اول را مقام تفردی هست که در آنجا اعداد و افراد را ذکر می نیست . نه بنی مرسل را در آنجا را هست و نه ملک مقرب را . جبرائیل و میکائیل را در آنجا بار نیست . روح القدس را در آن مقام نام نمی *

اکنون ذهن مستقیم پاک و دل هوشمند با درای میجویم . که مطلب را قدری روشنتر کنیم . و دلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازیم *

این نامه را برای اكمال نعمت بر راست کاران و اتمام حجت بر منکران نوشتیم . و مر دسعاد تمند مطالعت در این سخنان را اگر از روی خدا جویی و بطوری غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست . و پس از آنکه متبصرانه از مقدمه تا خاتمه را فهمید یقیناً مسارعت بر انکار یک حرف ازان را نخواهد نمود . و از خدا تعالی درخواست دارم که مرا و جله طالبان سعادت را از خطا و لغزش نگاه دارد . و الحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمشال شناخته شونده بجدال . و اینگونه مطالب ماله در عالم محسوسات جسمانی بجز از راه محسوسات نزدیک بفهم نشود . و آیات و علامات خدا شناسی را صانع مطلق مهر بان در آفاق و در انفس ما برای مانوده است . لهذا مثالی در این مقام بیاوریم . و از آنجایی بمقصود بریم و مثل را از جهت تشبیه مقرب دانیم و از جهات دیگر مبعده . پس اگر گویند زید مانند شیر است از جهت شجاعا عتست نه از سایر جهات و اوصاف و هیئات (والله المثل الاعلی) *

❖ تمثیل ربانی ❖

ذات ظاهره خدا را مانند ظهور صورت انسان بفوتگرافی در مظهر ازل
ثانوی که اول مخلوق است . بتماهی ظهورات و اوصافی که در حین
مقابله و اشراق انطباق آن ممکن است متجلی بدانیم *
وجود آن مظهر را مانند آینه و جای فرض کنیم که جمال کلی ازل
در آن ظاهر است . و چون آن مقام مقام بساطت و وحدت است ظهور
و آینه و مظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منافی دانیم . و آنچه
در آنجا از تعبیرات که موهم کثرت است و تعدد بیاوریم برای تنگی میدان
الفاظ و بجهت تعبیر و تفهیم دانیم . پس صانع موصوف بصفات
کالیه بتام ظهور و کمال بروز اشراقی در آن مظهر اولی ظاهر باشد .
بطوری که اگر کسی در مقام برداشتن پرده های اشارات بر آن
مظهر از جهت انیت آن . و بعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر
از ملاحظات اطوار ظهور و مظهر نظر کرده به بیند . خواهد گفت
صانع ازل را دیدم *

در خودمان به بینیم . زید در آینه بزرگ بدن تنهایی خود را بیناید
بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مکرار راه اشراق و ظهور
در آینه که بدیدن عکس در آینه توانیم گفت زید را دیدم *
زید را از این تجلی و اشراق در آینه تغییری در ذاتش حادث
نکردد . و زید من حیث الذات ربطی به آینه و ظهورند ارد .
و بلا کیف ظاهر شود . و آن مظهر که آینه است تمامی او را بقدریکه
ممکن است در آینه نمودار شود حاکم و نماینده است *
مقام مظهر را باز دید مقابل ملاحظه و معلوم کردیم که در حضرت
زید بجز احتیاج محض و نیاز صرف مالک بر چیزی نیست . و هیچگاه
جهت غنا و بی نیازی او را از زید نتوانیم دید . که در هر آنی محتاج
بامداد و اقبای زید متجلی است . و اگر او خود را از مقابله باز گیرد
صورت ظاهره در مرآت معدوم گردد *

❖ اگر نازی کنند از هم فرو ریزند قالبها ❖

عرض کردم که این بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است بر افهام
و کرنه سخن باریک است و جهان تاریک . و این بحری کران را در ظرف
الفاظ گنجاییدن نامتصور است چنانکه گفته اند *

❖ معانی هر کران در حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید ❖

❖ کر بریزی بحر را در کوزه ❖

❖ چند گنج در قسمت یک روزه ❖

اگر صورت زید که در آینه است بگوید من در ذات زید بودم
و در آن پنهان بوده از آنجا آمده ام غلط گفته است . و اگر گوید او پدر
من است . و از آن متولد شده ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده
و بر او است پیوستم خطا کرده است . زیرا که مبدء صورت مرآت
چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود . بل تجلی کلی که فعل
او است مبدء آن است . و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست
چون اگر هزار آینه در مقابل زید بگذاری وجهی و شعبه فعلا از آن
کلی در هر کدام از مرآه ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نکردد
و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق
کلی نیز تغییر و زیادت و نقصانی پیدا نشود پس صورت مرآت
شبی است و عکسی است منفصل از شبی که منفصل از صورت متصله
زید مقابل است *

اگر در این تمثیل ربانی تدبیری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خدا
شناسی و دیگر مطالب دینی بر ما روشن گردد *

عمران صابی که از متکلمین صابیه بود برای مباحثه در امور دین در زمان
خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد . در انجمن خلیفه که انبوهی
از مردم بودند از رئیس اسلام که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن
سؤالات خویش پرسید . که آیا خدای در خلق است یا خلق
در خدا است و بیان عبارت گفت ❖ اهو فی الخلق ام الخلق فیه ❖
آنجناب فرمودند ❖ اخبرنی عن المرآة انت فیهام هی فیک ❖ خبرده مرا

از آینه که آیات و در آن هستی یا اودرتواست . عمران از ابراد جواب
درماند . و پس از سوالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلمان شد *
چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بل
ظاهر را یکی دیده و کائنات اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط
امکانی است شناختی . بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب
بالمحبوب و بزم انس الهی است . عالمی است بالاتر از مدارج عقول و افهام
که در آنجا نه ملک کنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار
ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانستند فهمید
تقدیس و تنزیه باید نمود . ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای
آشکار و هوید باید دید . ولی پرده ها را باید برداشت و یگانگی را یگانگی
رساند *

﴿ مناجات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و برد و ستان خویش رؤف و رحیمی
برده را از روی خویش بردار که یگانه و بیگانه جمال ازل را مشاهده
کنند . و از شک و انکار بگذرند . لا والله آینه یگانه جمال ترا ننماید *
﴿ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ﴾
﴿ نو بزرگی و در آینه کوچک ننمایی ﴾

﴿ معیار ششم ﴾

بدهات ادراک و ضرورت عقل در آن روشن شد . که صانع ازل
و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عز و جل چیست و چگونه است .
و کمال الهیت او را شایسته چه بود . و حد ممکن مخلوق تابع آن است *
اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیک تأمل کنیم .
و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم . و حدود خود را بشناسیم
و تجاوز از آن را جایز ندانیم . تا رجت الهی را مظهر شویم . و تکلیف
و مأموریت خود را در کار باز گشت بسوی او بجای آوریم .
و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسمیم . و از مشقات

و کربتهای غربت باز رهم . و بتأسی و تبعیت بر حبیب خدای
محبوب خدا شویم . و مصداق حدیث قدس باشیم . که میفرماید *
﴿ فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به ﴾
﴿ و بصره الذی یبصر به و یده الذی یبطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه و رجت کامله و عامه خویش مخلوقات را
بر حسب درجات و طبقات کامل مطلق آفرید . یعنی فیض الهی
بر یک منوال در مراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که از کوه آید و دروا دیها و بیابانها سیلان یابد و هر یک
از آن وادیها بد آنجه توانند از آن آب راد ریابند که این اختلاف در یکی
و زیادی آبها در وادیها از قصور و بخل آب نیست بل بعلمت اختلاف
قوایل در وادیها است که هر خلق راجح را تفاوتی نخواهی دید *

﴿ فسالت اودیة بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدا را بجزا و صنع و مصنوعی نیست .
و سرپای عالم فاحییت آن اعرف او است . جمال مطلق ازل است
و نور کلی حضرت لم یزل . و ظهور کامل و تام او عز و جل است
و مرآه نماینده تمامی اطوار ظهورات و اسماء و صفات او است
بطور اتم و اکمل *

بدیهی است که اگر آن نور کلی را نیز نوری باشد و آن ظهور مطلق را
ظهوری باشد یقیناً دلیل بر کمال کاملیت صانع بیشتر بود . که هر قدر
ملک کامل باشد دلیل بر کمال مالک است . و همچنین است اگر آن نور
دویم را نیز نوری باشد و جمال ثانوی را نیز جالی باشد . تا بحدی که عالم
کثرت را کنجایش نمایند می از آن تجلی شود . و آن وادیهای
طولانی را یارای تحمل و ظرفیت از آن سیلهای ربانی گردد .
مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل با آن یکی داریم یعنی دویمی را
با اولی و سیمی را با دویمی و چهارم را با سیمی و همچنین تا بجایی
که مطلوب و مقدر است برسد *

تمامی آینه ها زید را می نمایند لکن و سابط را نیز خواهند نمود .

و چون مر ایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
 یسار آینه بزرگی را در مقابل خویش بگذار و عکس خود را در آن
 بنمای . آنگاه آینه دیگری را محاذی با آن آینه کن بطوریکه
 عکس ترا از آن آینه بنماید نه از مقابله تو با وی . پس به بین که در آینه
 دومی سه چیز موجود گردد خود آینه و عکس آینه اولی و عکس تو .
 و در آینه سیمی که بمقابل دومی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد .
 اینها که گفته میشود بر حسب ظاهر تمثیل است و برای اشارت بر نوع
 مطلب . و کر نه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است .
 و کثرتها که از تعدد مر ایا است بر حسب کلیات است . و اگر جهات اوضاع
 و قرانات و ارتباطات را با تمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون از حد
 تناهی و احصا خواهد بود *

مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تا امر
 آفرینش را بفهمی *

هرگاه در مقابل آینه اولی که بجز یکی نیست (و ما صدر عن الواحد
 الا الواحد) را مصداق است آینه های چند بگذاریم . همه زید
 مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است نمایند . و با این
 همه تعدد وجه زید را و جمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نکردد *
 ❖ و اما الوجه الواحد غیر نه * اذا انت عددت المراتب تعددا ❖

این گونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یک آینه نمایش
 آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون را یعنی وجود آنها را ترتب ذاتی
 بر همدیگر نیست و نسبت علیت و معلولیت با هم ندارند . و نسبت اینها را
 برآمده اولی که نسبت علیت و معلولیت و اثر و موثر است حکایت (طولیه)
 گویند . و حکایتی دیگر از قبیل حکایت پسر از پدر است و مانند نسبت
 قشر است برب و مثل این است که چراغ را از چراغی روشن کنی
 و آنگونه حکایت را (طول در عرض) گویند . و تمامی موجودات
 در خارج این سه گونه نسبت و حکایت نتوانند بود *

این نامه را کتبایش بیان تفصیل این مقامات نیست و خارج از اساس

وضع این مختصر است . و اهل حق را در این مطالب تحقیقات
 عجیه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت و شناساندن خود را
 خواست و اول مخلوق را آفرید . و آن اول مخلوق متعلق بحبت کلیه
 صانع گردید . و اطوار اسماء و صفات الهیه را مظهر شد .
 و همچنین که محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیش گفتند
 که صیغه فعل بمعنی فاعل و مفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبداء اول از مصدر ازلی صادر است واسطه
 کلیه کبری و نبی مطلق الهی است . و هر آنچه از بدو خلقت
 تا نهایت امکان واقع گردد بواسطه او است *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطه کبری و نبی مطلق خدا یا همدیگر
 نکنیم . اگر مناسب است ادراک آن عالم پاک را پیدا کردیم و پرده جهل
 و کوری از چشم بصیرت ماها برداشته شد او را خواهیم دانست .
 که اینگونه نزاع و مجادله از جهالت و نادانی خیزد . نام آن واسطه
 و مظهر کل را تو میخوانی عیسی بگذار و آن یکی موسی بگذارد
 و آن دیگری ابراهیم گوید و یکی دیگر آدم نامد *

❖ لا نفرق بین احد من رسله ❖

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطه کبری مثل
 کوران و فیل است . که هر کدامی معرفت ناقصه بیک عضوی
 از اعضای فیل بهم رسانیده اند . و چون خواهند سخن از فیل گویند
 و آرایشنا مانند اوصاف پای و گوش یا کردن و خرطوم او را شمارند
 و چنان دانند که فیل را شناخته اند و فیل را شنا سائیده اند
 ❖ ذلك مبلغهم من العلم ❖

❖ معیار هفتم ❖

پس از دانستن مراتب و مقامات در مخلوق اول و آگاهی از تعینات

ذاتیّه او که نسبت اولادی را بر او دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تمام و کامل باید باشد . ظهورات او در مرتبه دوم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم . که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبه دوم باختلاف قوایل و تفاوت مقابلات با آن مرات الهیه در مظاهر و مریاظها آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهت اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان . یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند . و اسماء و صفات الهیه و جلال و جمال ازلی را از مرات نخستین اخذ کرده و نمودند . ولی مدارک و افهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنهار ایشایستی بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدای خواندند *

باده خالک آلود تان بخون کنند * صافی اگر باشند نام چون کنند * این است که اگر پیغمبر آخر الزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خود را پیش انداخت و در نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که بالانهمه اطوار و آثار الهیه بندگی او را فراموش نکنند *

اشهدان محمد عبده و رسوله *

والحاصل چون تعین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت خدا نیز بود خواست که بواحذیت بشریه در هیكل خاص جسمانی ظاهر شود . از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم گردیده بود اصطفا و اختیار کرده و از بذات خود اختصاص داد . و او را به * مختار و مصطفی و صادق و امین * و جمله نامهای نیک خواند *

اگر ترا چشم بینا و دل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد بر اینکه آن واسطه اولی را با شراق و تجلیات خود در تمامی مظاهر امکان و اکوان ظهورات غیر متناهیست . و در هر چه بنگری شواهد وجود و نمایندگی آن جلال و جلال و مریای اطوار کالات او را خواهی دید که نبی مطلق او است و صانعیت خدا را بتمای ذرات بالذات تبلیغ کند و نفرستاده است او را مگر برای رحمت بر عالمین * و الحمد لله رب العالمین *

تفسیر *

این حد * که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریع مشتقات به * احمد و محمد و محمود و حامد * خوانده میشود * لله رب العالمین * که لام لله برای تملیک است و لام اختصاص است * چون مبده تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر گردیده است بجزا و نیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالک امکان و اکوان است . و سلطان اقالیم دهر و زمان . و بجزا و در سریر ملک ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالک گاه و افسری نیست * مافی الدیار سواء لابس مغفر * و هو الحی و الحی مع قلواتها * یوحنا و صی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و بر او شهادت داد و چنان گفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که او را امین و صادق گفتی . و حکومت باستقامت میکرد و جنگ دینود چشمهای او مانند شعله آتش بودی . و در سر تاجهای بسیار داشت . و یک نام مکتوبی داشت که بجزا و کسی دیگر آنرا نمی دانست . او را الباس (جبه) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میگفتند . و گروه آسمانیان بالباسهای سفید و بسیار لطیف سوار بر اسبهای سفید شده در پشت سراو میرفتند . و برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده با عصای آهنین حکومت خواهد کرد . و تنگه قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد . و در جبهه و پهلوی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك و رب الارباب *

تفسیر فقرات مزبوره یوحنا را در ضمن معیار چهارم از میزان چهارم خواهیم آورد . و روشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات در نزد انجیلیان محتاج بتفسیر است . و بجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی و شتا سابی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید . و یا از کتب و اسفاری که هنوز حال آنها و حال ترجمه های آنها که بخیالات و اوهام کرده اند معلوم نشده و بخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود . و همینکه توحید و اطوار خداشناسی که اساس و بنیان است ناقص و معوج شد واضح است که نبوت و مقامات و اطوار آن نیز ناقص و کج خواهد بود و همچنین همه اطوار دین و آیین در طبق همان اعوجاج و نقصان خواهد آمد *

در بالای بنیان مثلث خانه چهار گوشه را بناتوان کرد . درختی که در روی زمین رویده و آنرا اصل و ریشه نیست آنرا قراری نتواند بود و بجز از تباهی بار نخواهد داد *

❖ مثل کلمة خبیثة کثیرة خبیثة اجثت ❖

❖ من فوق الارض مالها من قرار ❖

این است که عیسی را نشناخته و مقامات عالیه و حکایات آنجناب را که از اسماء حسنی و صفات کمال آلهیه داشت آگاهی نجسته و مفاخر و مزایایی که آن روح الله را است در عین عبودیت او نفهمیده او را ابن الله گفتند و او را در ذات خدا گفتند و او را خدا گفتند . مواقع مدح و قدح را ندانسته حرمت ذات او را رعایت نکردند *

❖ در پس پرده نهانستی و قومی بجهالت ❖

❖ حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی ❖

این جاهلان چنان دانند که اخیاء اموات و ابراء که و ابرص و مانند اینها

کار بسیار بزرگ است . و هر کس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا و بازاده خدا است و نمیدانند که خدای قادر بر همه چیز آنگونه آثار را از يك عضو کاوینی اسرائیل ❖ که بر مرده زنند و زنده شود ❖ ظاهر تواند کرد *

اگر بخوایم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم و یا از عیسی سخن کویم این عیسی پرستان حیرت کشند . و دانند که ما خدا و عیسی را بهتر شناخته ایم و تابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

❖ معیار هشتم ❖

بعضی از بیانات اطوار ظهور و نبی کلی و دیگر ظهورات صانع را دانستی و مبده نور و روشنایی را در عوالم خلقیه بطور اجمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت و تاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات و شرور و بدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت و تاریکی اصلا و بالذات مقصود و محبوب صانع مقدس نتواند بود . فقط مصالح حکمتی و اقتضای قدرت کامله صانع در اجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تا نور را ظهور بود که هر نوری بی ظل و عکس و سایه نخواهد بود *

❖ تعرف الاشیاء باضدادها ❖

بعبارت دیگر کویم جهة تعین مصنوع وائیت مخلوق که در زبان حکما ماهیتش کوبند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود . و این ظلمت بر حسب مراتب و مقامات محبوب و یا مبغوض باشد . ولی محبوبیتش به تبعیت وجود و جهة نور است چنانکه در مراتب عالیه و در خاصان الهی بطوری مضاعف و معدوم گردد که از کثرت اضمحلال و اعدام حکم خویش همرنگ نور و وجود شود و فرق داده نمیشود مگر بفرض و اعتبار که همان جنبه مخلوقیت و امکان است *

* سیه رویی زمین در دو عالم * جدا هرگز نشد والله اعلم *
مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر
ومابه الاشمس است نور است . و چشمه حیوة جز در ظلمات پیدا
نشود *

* سباهی کربدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است *
اگر کره خالک نباشد روشنایی آفتاب تابناک ظاهر نگردد . چون
چراغی را در خانه بزرگی بگذاری روشنایی ندهد و شعاع آن بجهة
دوری دیوارهای خانه در هوای فضا منبسط و غیر مری شود .
و بالعکس اگر آنرا در طاقچه بگذاری و آن روشنایی را در آن جمع
کرده و ظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

* مثل نوره کشکوه فیها مصباح *

چون آیت ظلمت بر آت نازل آید کشفاتی یعنی غلظت و استمساک آن بیشتر
بود تا بجایی رسد که نور در آنجا ناپیدا شود . و بقدری باشد که
هستی آنرا نگاه دارد که در آنجا بعکس اولی نور را وجودا موجود
و حکما معدوم توانیم گفت بعلم اینکه خیرات و حسنات که خاصه جبهه
وجود است از آنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر جلی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *
چون خدای صانع مختار است اثر و صنع او نیز مختار خواهد بود
که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد . و این صفت اختیار
جز در ترکیب نور با ظلمت و اختلاط دو مبدء که یکی مبدء خیر است
و دیگری مبدء شر متصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت
خویش در این عالم بشری و در حقیقت این انسان خاکی تمامی آثار
مبدء نور و ظلمت را و دیعت نهاد و امر خود را بانهاسانید که آثار
ظلمت را از خود بردارند مظهر و مظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت و دولت داد و اسباب تکمیل
انسان را با امتحانات و اختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی در خلقت انسانی از عقل در آن قرار داد . و مع ذلك

بعلم دوری آنها از بحالی انوار برای اكمال نعمت و اجرای آیین رأفت
خود از بنی نوع ایشان هادیان و راهنمایان فرستاد که در قرون
و اعصار ایشان را از عهود و شروط الهیه که در مراجعت بسوی
اوطان اولیه بایشان داشت یاد آور شوند و راه برداشتن ظلمات و رفع
حجابات انیسات را بایشان تعلیم کنند و ایشان را بخطر قدس و عوالم
الفت و انس رسانند ایشان را مردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی و خواه انبیا و رسل و اوصیاء
و اولیاء و علما و حکما نتوانند بود مگر از حاملان و مظاهر نبوت مطلقه
و ولایت مطلقه که صفت خاصه واسطه کبری و اولین مخلوق خدا
و ناموس اعظم الهی است *

* همه نواب او اند رعوالم * بعضی در نبی و اینده عالم *

* نیش چون قص خاتم در میانه * نهاده ختم بر کار زمانه *

این کره خالک زمین محشر است و اطوار و آثار در جات عالیه نورانیه
و درکات هالکه ظلماتیه در این کره تراب بتفسیر قدیر و هاب و دیعت
نهاده شد *

* و فی الارض قطع منجا و رات *

* در کست این آب شیرین و آب شور * بر خلاق میبرد تا قبح صور *

* معیار نهیم *

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است و مجبول با حسن تقویم و مکرر
بهر گونه تشریف و تکریم است . و آن آیت تفرید و تعجید و هیکل
خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات و عالم الالیش
و کد و رات است ساکنان ملاء اعلا هر زمانی بزبانی و هر آئی بلسانی
ندامیکند *

* که ای بلند نظر شاهبا ز سدره نشین *

* نشین تونه این کنج محنت آباد است *

چون اختلاط نور و ظلمت و اعطای سلطنت و قدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی . و علایق و آلائش این عالم را فهمیدی و بعثت انبیا و اولیا را دیدی و بی بر چگونگی علل و اسباب این کار بردی و مقتضیات جهل و نادانی و موجبات هرج و مرج را در این عالم پست تصور کردی . تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت و استقامت که از صفات الهیه است و انسان را خواسته اند که بدان استقامت و راستی موصوف آید . و بجهت ترتیب مقدمات ترقی و ازالۀ کدورات و رسیدن بمقام انوار و تجلیات در هر قرن و زمانی باختلاف ازمنه و تفاوت افهام عمومی ملل باید از جانب خدای مهربان بدستیاری و وسایط و رسل شریعتها و ناموسها گذاشته شود که مطیع و عاصی معلوم گردد و بسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیک آید . و در ضمن آن شرایع ریاضات جسمانی نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان را با ریاضات جسمانیه تواند بود و بس * همچنانکه برای حواس باطنیه و قلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر گردیده و اعمال روحانیه از آنها خواسته اند که ذاکر باشد و متوجه بخدای و رضای او باشد و آنها را از بدیها پاک کند اخلاق خود را نیک نماید حسود نباشد عنود نباشد علم و حلم تحصیل کند خاضع و خاشع شود متکبر و جاه طلب و حریص نباشد و مانند اینها از اطواری که معین گردیده است . همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث و بیهوده نیا فریده اند و بعثت کثرت کد و رتی که او راست و محتاج بتصفیه و تکمیل است اعمال مقرر از جنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود و اگر در اینجا سخن را بسط دهیم بطول انجامد و از اصل مطلب دور مانیم *

پس بسنخسان آتانی که محض بجهت غفلت از حقایق امور و بدبختی خودشان ظواهر اعمال و عبادات را لغو میدانند و احکام تمامی شرایع و نوامیس را باطل میکشند و کوش و آنهارا در دایره اهل ادیان

مشمار اگر چه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی و یا خریستیان باشند *

* نقطه دینت بنودم همان سهو مکن *

* ورنه چون بنکری از دایره بیرون باشی *

بزرگترین اسباب تکمیل و ترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات و اختبارات است . و در هر زمانی سنت الهیه بر اجرای اقسام امتحان و تمحیص در بندگان بوده و بدین سبب انبیا و هادیان خود را بطورهای گوناگون باقتضای اهلها و زمانها مبعوث کرد و احکام را تابع بر موضوعات داشت . و چون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بر مضاهای مختلفه مبتلا آمد و شریعت برای اصلاح آنها و دفع مرضها بود این است که شریعت را در اطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نور و نورانی بیافریند و ملائکه و ابلیس را راه سخن باز نکند و او را از خاک ظلمانی و کثیف نیا فرید مگر برای اجرای سنت امتحان و اختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعده باز کشت از طور سینا را معین کرد و چهل روز کشید و از انطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت و خدا او را بصدا در آورد تا بنی اسرائیل کراهی جستند و آن همه فتنها برخواست و آن فتنه یعنی اجرای افتان از خدا بود *

* ان هی الا فتنتک *

خدا قادر بود یهودان را از اهانتها و ارتکاب بامر صلب و دار کشیدن در حق عیسی و مانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند بر اینکه اگر او از جانب خداست و تابعان او پسر خدایش می نامند چرا در دست ما بدینگونه مغلوب و در مانده اش ساخت و آنها را از این کارها باز داشت مگر برای آنکه امتحانات خود را در آنها جاری سازد * خدا قادر بود در بدو خلقت آدم یک هادی مطلق قرار بدهد و او را در زمانهای طولانی باقی دارد و شریعت را بر یک طور

و يك منوال جاری كند و اینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود
و اینهمه مخلوقی كه خود آفریده بود هلاك نكردند و اینگونه اختلافات
حادث نیاید و آنها را بسبب كراهی كه همه از تغییر اشخاص انبیا
و اوضاع شرایع حاصل میشد بانواع عذابها و بلاها مورد قهر
و غضب خود ننماید . و الحاصل در ترتیب ادیان و مذاهب و نظم
عالم مقتدر بود كه بطور واحد اساس نظم و امنیت را در روی زمین
يكذارد و هیچ اسباب اختلاف و هلاكتی در این میان نباشد *

❖ ولو شاء لجعلكم امة واحدة ❖

مع ذلك نیت داشت این همه اختلافات را در میان بنی نوع انسانی مگر برای
اجرای آیین امتحان و اختبار كه تكمیل این بشر خاكی در غیر آن غیر
ممکن بود و این مطلبی است بسیار بزرگ . و شرح آن را در اینجا كنجایش
نیست . و اگر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبیر نماید اطوار امتحانات
خدای را در ارم ماضیه و قرون سالفه خواهد دید و حقیقت امر را
خواهد دریافت و از جریان سنت الهیه در كار امتحان و اختبار
آگاهی حاصل خواهد داشت *

❖ معیار دهم ❖

در معیار سیم گفته شد كه خدای را از نسب و اضافات كه صفات حدوث
و امکان است منزّه و معر باید دانست پس نسبتها و اضافتها كه بحضرت
اله در كتب منسوبه بوحی و الهام الهی و كلمات خدا و تعبیرات خدا
شناسان وارد گردیده است منتهی الیه در همه آن اضافات عنوان ظهورات
ازل است . بل عنوان كائن اول یعنی مخلوق نخستین و واسطه
كبری است *

پس اینکه گوئیم كلام خدا و نور خدا خانه خدا یعنی خدا ذات خدا نفس
خدا روح خدا و مانند آنها . چنانكه گوئیم دست خدا جنب خدا
چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیكل خدا

و امثال اینها كه لا یعدو لا یحصی است تماماً بر عنوان وارد است . و اكثر آنها
از قبیل اضافه لامیه است مانند خانه خدا و هیكل خدا و ذات خدا
و روح خدا و كلام خدا و آنچه بدانها مانند كه بجهت ظهور اطوار شرافت
در چیزهایی كه منسوب بخدا تواند شد اختصاص بخدا داده میشود .
كه خدای من حیث الظهور در همه جای هست و همه خانه ها و هیكلها
جای خدا از جهت ظهور است و خانه معین و هیكل مخصوصی كه منسوب
بخدا میشود برای فهمیدن شرافت و اختصاص آنها است . و همچنین
روح و ذات و نفس كه بمعنی بیت الله و هیكل الله و روح الله و ذات الله
و نفس الله است . و مع هذا اینگونه نسبتها چنان است
كه هر كس هر چیزی را بخواند بخدا نسبت دهد بلكه اگر باذن خاص
از جانب خدا و خاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *

و اگر كسی نسبت نالایق بخدای و نامناسب بمقام توحید
و تقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم كرد اگر چه آن نسبت
دهنده مدعی مسیحی و یا پیغمبری باشد و معجزات و خارق عادات بیرون
از حد و حصر نیز بیاورد *

❖ پایان سخن ❖

اگر انصاف را با هوشیاری تا آخرین میزان همراه خود آوردی و سخنان
روحانی مرا كه همه مطابق با الهامات غیبیه و تأییدات الهیه است
بكوش مستقیم شنیدی و بادل پاك فهمیدی بسیاری از امر دین
و اطوار خدا شناسی بر تو متكشف گردد *

هر گاه مرا موافق و مشاغل نمیبود و وضع این نامه را مقتضی میدیدم
در این مطالب توحید و مراتب خدا شناسی و اسرار شرایع و ادیان
و حقایق معانی و بیان و دقائق مبادی اكوان و اعیان موجودات
بیان میكردم بعضی از آن چیزهایی را كه از مقربان درگاه الهی باین
عبد قلیل البضاعه عنایت گردیده و در این مقام بحایب بیان را متفردم
چنانكه روحانیت تحسین و قدسیاتم آفرین میشوند *

❖ والحمد لله علی ما هدانا ❖

❖ بسمه ذی القدس والجبروت ❖

❖ میزان دو عین از میزان الموازین ❖

در پیداکردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی بصیرت و انصاف . و رسیدن پیمانه ایمان و اعتراف . و اساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب و تنظیم یافت *
* فنوا بالقسطاس المستقیم *

❖ معیار نخستین ❖

کار را از سر کبریم تا کراه نشویم . و عقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تا راه بمقصد بریم *
اکنون خود را در خارج از همه ادیان و مذاهب و تقلید براهل آنها داریم . و خالص القواد از جمله اغراض و امراض باشیم . و در کار دین نیک تدبیر کنیم تا از ورطه حیرت رهایی جویم *
پس از آنکه وجود صانع کامل الصفات منزله از نقایص را اذعان کردیم و دانستیم که جهان را برای مقصود بزرگ بر آورده به پیشیم که برای مانندین نیک دینی و رفتار در تحت قوانین یک آیینی لازم است یانه *
اطوار بنی نوع خود را در امر دین نیز بطور کلی بر دو گونه یافتیم *
کروهی را دیدم که از پذیرفتن هر گونه دین و مذهبی خود شان را معافی داشته از مطلق انبیا و اولیا و عموم شرایع و نوامیس و از جمله کتب و صحف الهیه اعراض کرده اند *
این گروه را پس از آنکه بر حسب مقامات و مراتب باختلاف یافتیم کافه آنها را

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
در تمامی اقطار زمین آن گروه را مجتمعاً و متفرقاً موجود یافتیم . و فهمیدیم که آن گروه بر حسب عدد از سایر طوایف دینداران بیشترند . ولی نه بیک اسم خاص و رسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان و مذاهب گفته شود *

بعضی از آن گروه بعزت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان در خارج از دایره دین داری مانده اند *

برخی دیگر از آنطرف بل افتاده عالم و طامدا عدم اعتراف بر ادیان و انکار انبیا و رسل و آنچه ایشان آورده اند از توحید و متفرعات آن و از بودن روز جزا و ثواب و عقاب و جنة و نار و مانند آنها را طریقه و معتقد خویش ساخته اند . مانند دهریه و زنادقه و ملحدان *

جمعی دیگر از آن گروه متفرقا در میان آحاد و افراد اصحاب مذاهب و نحل آشکار او پنهان هستند . چه در میان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند . همچنانکه در فرقه های عیسویه و طوایف اسلام نیز از آن کسان بسیارند . و آن گروه اگر چه ظاهراً دعوی تدین مینمایند و در نزد عموم ملت خود شان را از معتقدان بآیین ملتی که در میان آنها هستند منسلک میدارند ولی در حقیقت معتقد به هیچ چیزی نیستند *

❖ اساس بی دینی ❖

اساس این کار چنان است . که خدای حکیم و علیم امر دین را باینکه در نهایت وضوح و آشکاری کرده است پرده های بسیار نیز بر چهره این شاهد ازلی کشیده و از دید نا محرم و دل بیگانه پنهانش نموده است *

❖ بل طبع الله علیها بکفرهم ❖

باقضای حکمت های بسیار و برای اجرای آیین امتحان و اختبار که بزرگترین اسباب تکمیل نوع انسانی است و در همه قرون و اعصار سنت الله بر آن جاری بوده و هست در امر دین حقیقت کار را چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل نکند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . و از یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار با قدرت و اقتدار نمودند . و طبایع و نفوس را در مقامات ادناسرکش و داعیه طلب داشتند . چنانکه اگر بخواهیم علل و اسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم و مقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم و از مأخذ علم آلهی بر معناییت شده است معین نماییم سخن بطول انجامد و از مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

❖ و لکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام بما یطول ❖
اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم و آحاد و افراد بشر به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانه بزرگان خود نمیکند . و جمله افراد بشر طبعاً مایل بر ریاست و حاکمیت و مطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل و حکمت مستقیمه را مالک شده اند . و دیگران در زیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد و سرکشی و ناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

❖ نفس از درها است او کی مرده است ❖

❖ از غم بی آلتی افسرده است ❖

گروه مذکور یعنی ترك كشدگان دین و آیین بطور مطلق بادرارک و تمیزی که مشابه است بادرارک و تمیز رجائی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه و اوضاع کتب سماویه و احوال انبیا و اولیا را . و می بینند تفاوت های بسیار در جمله آنها را و مشاهده میکنند فرقه ها و اصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب و معتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند . این یکی آن را بد و آن دیگری این یکی را غیر معتمدی شمارد . و عجب این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است و دین ایشان یکی است و کتاب ایشان یکی است *

❖ وهم يتلون الكتاب ❖

ملاحظه بکنید از يك توریة و موسی که اولاً خود یهود بهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند و چه قدرها اختلافات در میان آنها واقع گردیده است . پس از آن عیسی آمده و میگویند گفته است برای محکم کردن امر توریة و موسی آمده ام نه برای تفسیر احکام گذشته و تا آسمان هست حکم خدا و کلام خدا زایل نمیشود . مع ذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة و تورا تیارا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نماند . کلیات افعال و آداب و عبادات را مانند روزه ها و نمازها و نذر ها و خسته و طلاق و قربانیها و عیدها و غیر آنها را بکلی تغییر داده اند . بخدی که روز آسودی را که در ایام هفته در توریة روز سبت قرار داده و چه قدرها تأکید در آن کرده است بروزی کشنبه مبدل کرده اند . که اگر درست ملاحظه شود توان گفت که هیچ جهة اتحادی در میان یهود و توریة با عیسویان و انجیل باقی نمانده است *

گذشته از این ملاحظه میکند بهانه جویان در ترك دين سخنان فرقه ها و طوائف اهل ادیان را . و از یکطرف مشاهده میکنند رؤسا و پیشوایان و علما و کشیشان و معلمان و روحانیان آنها را و می بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی و دوست دارند گاه و ریاستند . و صاحبان کبر و حرص و نخوت . بندگان دنیا و مایلان بر جمع کردن زخارف دنیا . و مرتکبان بر اموری که خودشان مردم را از آنها منع میکنند . و تارکان اموری که مردم را بر آنها مأمور میدارند *

❖ ناورده بصبح در طلب شامی چند ❖

❖ نهاده برون ز خویش گامی چند ❖

❖ در کسوت خاص آمده عای چند ❖

❖ بدنام کننده نگوئی چند ❖

❖ اذا فسد العالم فسد العالم ❖

والحاصل ملاحظه می کنند تا رکان ادیان بافهام قاصره خودشان اطوار معجزاتی را که از انبیا و اولیا می شنوند . و می پندارند که اکثری از آن معجزات اموری است که خارج از صورت امکان است و جمله دیگر از آنها کارهایی است که بحیثیتها توان آورد . و چون مقصود و بنیان کار آنها بهانه جوئی است بملاحظات مذکوره و مانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده و از قبول داشتن مطلق دین و آیین اعراض نموده اند و امر و زرا آسوده از مشقات تکالیف و زحمت اعمال و آداب شده اند *

❖ درهم یا کلا و یتنوعوا و یلههم الا مل فسوف یعلمون ❖
پس از آنکه عیسی و موسی و سایر انبیاء تترلا از بنی نوع خویش خوانند چگونه توانست طبع سرکش بهانه جوی را زبون کند . و ایشان را پیشوا و رئیس و مطاع شمارند و خود شان را بنده و مطیع و اتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که با وجود کلاتی که مرد در عالم خود بیند زیر بار طاعت و انقیاد بربک کس از انبای جنس خود که بیشتر از او آمده و سخنی گفته و رفته است برود و او را بر خود آمر و حاکم سازد *

❖ وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین ❖

بعضی از مؤلفین آن گروه چه در اور و پاوچه در جاهای دیگر در این مطلب و ترویج طریقه بی دینی کتابها نوشته و مطابق بامدارک و افهام خود شان سخنها گفته اند . هر کس طالب باشد مراجعت بانها متنباید و مطاعن آنها را که بر کتب آسمانی و خاصان خدای کرده اند می شود *

از باکره مولود بوجود آمد ملک بر مریم دمید یعنی چه . پسر خدار امشی بهود بدار کشیده استنهاها کردند و معدومش ساختند

چه معنی دارد . این مکر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام بسیاری را بجهت قبول نکردن سخن پیغمبران بطورهای بد بعدابهای شدید هلاک میکرد چوب از درها شد چه چیز است . عصا را بسنگ خاره زدند و آبها جاری گردید کدام است . از سنگ شتر بیرون آمد آتش کلسان شد کارد کلسوی پسر ابراهیم را نبرد مرد دکان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دویم شد و سنگ ریزه تسبیح گفت یا جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجا است . و ازین گونه مقالات که در مقام سخنریه و استهزا میگویند *

❖ الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون ❖

بالجمله آن گروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان و رد بر اهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست و در فهمیدن زمینه مطلب همینقدر کافی است *

❖ معیار دوم ❖

آن گروه را باقسام چند بادلایلی که دارند و اعتراضات لایحد و لایعد که بر جمله دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم . و از طرف دیگر صاحبان ادیان و مذاهب را باطوار مختلفه و سخنانی که هر کدام در اثبات حقیقت خود می آورند دیدیم . و آنها را در انکار بری دینان و سخنان آنها متفق القول یافتیم . ولی اختلاف عظیم را در میان آنها نیز ملاحظه نمودیم بطوری که دو فرقه از آنها را پیدا نکردیم که همدیگر را تصدیق کنند و قول طرف مقابل را قبول نمایند *

❖ فهذه والله بلیة عمت و رزیه طمت ❖

حال مرد میباید که بیامردی هوش و ادراک کشتی خود را در این ورطه هلاک و ازین طوفان هولناک در شب تاریک ظلماتی بساحل نجات و لیمان حیات رساند *

✽ شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل ✽
از یکسوی کروه تاریکان دین است باطواری که شنیدی و میدانی
و از اینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی و میشناسی .
اکنون کار را با کدام میزان مستقیم و معیار راستین خواهی سنجید و دین
حقیقی و آیین حق را مسلم خواهی آورد و چگونه از زبان طعن
و تعرض طوایف و اقوام دیگر رهایی خواهی جست و میزان تو را چگونه
مصدق خواهند داشت *

✽ معیار سیم ✽

پروتستانها درین میان چه میگویند . آیا حق دارند در اینکه
بعد از گذشتن یک هزار و سیصد و اند سال از زمان عیسی در حالتیکه
امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجز یکی از آنها در نجات
نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های
دیگر را مردود دانسته آنها را پروتست نمایند . و ترك كنند
آیین جلّه آنها را و برخلاف همه عیسویان سخن گویند بی آنکه
ملکی بر آنها نازل شده خدا و یار و وح القدسی در آنها حلول کرده
باشد *

از ایشان میتوان پرسید که آیا کروه نجات یافته در فرقه های
عیسویان تا ظهور آیین پروتستانی در میان آنها موجود بودند یا نه .
اگر بودند شما که آیین تازه و شریعت دیگر آورده اید چه میگویید
و اذیت که در این صورت شما در بطلان خواهید بود . و اگر
تا بنام صد سال پیش از این همه فرقه های عیسویان در کراهی بودند
پس جلّه عیسویان در باطل میباشد بعلم اینکه هیچ قرن و زمانی
خالی از وجود یک مذهب حق و طایفه حقه نتواند بود *

تفصیل احوال رؤسا و مؤسسان پروتستانی را کاتولیکها و سایر
عیسویان مشروحاً نوشته و بطورهای بدو این کار و اصل اساس

اختراع طریقه مزبوره و حالات سابقه و لاحقه آنها را مبسوطاً
گفته اند و من ذکر آنگونه سخنان را در اینجا شایسته نمی دانم
و دوست ندارم که از روی محاصره نام کسیرا برشتی برم و بر صاحب
میزان الحق نیز تاسی جویم

مردمان هوشمند با انصاف مبنای کار و مأخذ اقدام آنگونه
اشخاص را بر احداث شریعت و آیین باندگ تأملی خواهند دانست *
نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی و پیغمبری در این
زمان از پیش نخواهد رفت عیسی و انجیل را عنوان کرده آیین دیگر آوردند
و کردند آنچه را که در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

✽ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجب ✽

عجب است که آن کروه اعتراض آورده اند بر عیسویان خواندن
دعاهارا در هنگام تزویج دختران یا در وقت خالک نمودن مردگان پیرهان
اینکه در انجیل نصی در این باب وارد نکرده . و خود شان
در اوقات مزبوره آیات غیر معین را از انجیل میخوانند باینکه در اینخصوص
نیز نصی در انجیل ایشان وارد نیست . و ملتفت نیستند باینکه کاری
نص و اذن صریح کردن چه از انجیل و چه از غیر انجیل يك حکم را
دارد اگر غلط است هردو عمل غلط است و اگر صحیح است اعتراض
بر عیسویان نمیتواند کرد . و مع ذلك کارهای دیگر بسیار در خارج
از منطوق انجیل نیز در دست دارند که شرح و بسط در آنها دادن
نیز زاید است *

اکنون را از این سخن بگذریم که ما را کاری بزرگتر در پیش است
و در همچنان تاریکی که جهان را فرا گرفته است راه روشنایی را
باید پیدا کنیم . در این بیابان بی پایان آب را از سراب شناخته
چاره تشنگی خود را بیابیم . این وجود آلوده خود را از تعلیق و تدنس
برهانیم . بمحظار قدس رسمیم . روح قدس الهی را در قوالب
جسمانیسه ظاهر کنیم . عصای خدا شناسی را بدریای
حیرانی زنیم . و از جنود فرعون نفس شر بر خلاصی جویم .

از سنک خاره دل چشمه های حکمت و معرفت را جاری سازیم .
آتش فته های کراهی را بخت خدای گلستان کنیم .
تعصب جاهلیت را سرنگون آوریم .
اصنام تقلید و هواپرستی را بشکنیم .
هر معبودی را بجز از خدای واحد باطل و تباه دانیم .
خدا را باشیم تا خدا ما را باشد او را دوست باشیم تا او ما را دوست دارد *

✽ من تقرب الی شیرا تقربت الیه ذرا ✽

✽ نی نی بجهم تمام است بجهنم کدام است ✽

✽ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ✽

✽ معیار چهارم ✽

مقدماتی که در میزان نخستین در شناختن صانع و اوصاف کمالیه و تنزیهات او گفته شد و فوائد صنع و ایجاد که مبین کردید در تصدیق یک شق از دو مسلک تدین و بی دینی بقول مطلق ما را کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین و آسودگی از کارهای زحمتی و فراغت از مشقات تکالیف و استخلاص از قیودات اعمال و رهایی از تحمل احوال امر و زراکاری است بسیار سهل و امریست بس آسان .
لکن هرگاه امر و زرا فردایی باشد و ما را روز جزا و هنگام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود و امر بغایت دشوار خواهد شد زیرا که در آرزویشمانی بکار نیاید و شاخ ندامت بار ندهد *

✽ آه اگر از بی امر و ز بود فردایی ✽

اگر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع و ادیان و ارسال رسل و انزال کتب و مفرعات این مطلب را بالا طرف درین نامه پیاوریم بطوری که هر صاحب انصافی حقیقت کار را برای العین ببیند و تصدیق نماید .
مقدمات بسیار و تمهیدات چندی را محتاج خواهد شد و مطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که در هر شعبه سخنی مبسوط باید آورد .

علی هذا از پر داختن باین تفصیل صرف نظر کردیم و از نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

✽ موعظه حسنه ✽

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانه کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ✽ سرور ششمین ✽ از دوازده سروری که در توریة بشارت تولد ایشان از نسل اسمعیل یابراهیم داده شد آمد و تعرض کرد .
که این کار مسلمانان چیست که سنگهای چند را بالای هم گذاشته و راههای دور را با مشقتها طی کرده بدور آن طواف میکنند .
در جای دیگر مانند شتر هروله می نمایند و مرتکب بکارهای بی ثمر و فائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الامر کا تقولون و لیس کا تقولون فاتم و هم سواء و ان کان کا تقولون و هو کا تقولون فقد نجوا و هلکنم *

چون سائل از زنا دقه و بی دین بود و اعتقاد بر روز جزا و وقوع ثواب و عقاب نداشت چنان فرمودند که .
هرگاه کار چنان باشد که شما میگویید . یعنی اعمال را جزا و مکافاتی نیست . شما و اسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهت ترك دین و انکار مسؤل نخواهید شد و مسلمانان نیز مثاب و مأجور نخواهند کردید یعنی هر کسی زندگانی خود را بخوی با خر میرساند و آخرتی نیز نیست که ثواب و عقابی بر اعمال نیک و بد وارد آید

فقط هرگاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میگویند که دینی هست و تکلیفی هست و روز بازخواست و جزا و مکافاتی هست حقادر آنحال ایشان نجات خواهند یافت و شما هلاک خواهید کردید *

معیار پنجم

اگر دلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها بررسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد . و هرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود . و این همه انبیاء و رسل و اطوار و اوضاع و عجزات و شرایع و توامیس ساختگی و مجعولی نتواند بود . و اینجهان بی جهت آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی و انداشت مکرها و ناهای نفسانی و تسویلات شیطانی . پس زینت دادن نفس امار بسوء در فطرتهای آنها نعمتهای دنیا را و پسنیدیده گرد آسودگی عاجل را و فراموش ساخت جزا و مکافات آجل را . و دلهای آنها را باین خانه رنگین بست و این اطفال خالک را فریب داد *

و چه خوش گفت آن حکیم کامکار *

که تو طفلی خانه بر نقش و نگار *

در الهی نامه گوید شرح این *

آن حکیم غیب و فخر العارفین *

گمراه کنندگان در میان هر ملت و گروهی چنان بوده اند که دشمنی خود را در حق آنان پنهان کرده و در صورت دوستی و هوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی و گمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز با اسم معلی و رسم دعوت کردن بر راه مسیحی طریقه حقیقه عیسویه را از میان برداشتند . و بجز اشخاص معدودی در آن طریقه باقی نماندند . و چنان شد که عیسی و وصی پاک او شمعون گفتند که مسیحان و معلمان دروغگوی خواهند آمد و در سخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین در کتب متقدمه کردند . و بیان این سخن را در موقع خود خواهی شنید *

والحاصل در امر دین با بصیرت و باهوش باش و اهل تبلیس و تدلیس از هر قومی و بهر نوعی را بشناس *

معیار ششم

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع و توصیف و تزیین او تعالی و دانستن اینکه ما را برای کاری آفرید و ناموس و شریعتی جهان را لازم است . چنان یافتیم که در میان ادیان باید دینی را اختیار کنیم . که در هر حال بی دینی بکار مرده خردمند نخواهد آمد . و بختیاری و سعادت مندی در دو جهان بجز در دین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم در میان ادیان و بسیاری از آنها را در خارج خدا پرستی یافتیم . و دانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیا فرید . و قباح و شاعت معتقدات شرک و الحاد امیر آنها را دیده توانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانه آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم . که ما و امثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم . و هر گونه خطا و نسیان از ما صادر میشود و هیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم . و ناچاریم از اینکه در شناختن صانع و دانستن او امر و نواهی او و دریافتن تکالیف ظاهریه و باطنیه خودمان و در تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است . کسانی را پیدا کنیم که جسدا از نوع بشرند و روحا طاهر و مطهر . اشخاصی باشند که شایسته راهنمایی بسوی صانع باشند هر چه گویند از او گویند و هر چه کنند بامر او کنند . و خدا را بشناسند اما نه بمنجن . بگویند خدا عالم است و هم عالم بودن خدا را در خودشان برای ما بنمایند . و بگویند خدا قادر است و قدرت او را بر ما بنمایند . بگویند خدا حکیم است و حکمت او را در افعال و اقوال خودشان بر ما آشکار کنند . بگویند خدا غفور است و بر ما بخشايند . و همچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میگویند نمونه آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز در شناساندن خویش بر مخلوقات بخواکمل صورت گیرد. و نیز از مساوی عیوب و از معاصی و ذنوب مبرا و مبرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را در میان خود و صانع تعالی واسطه قرار دهیم و هر چه گویند از خدادانیم. اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت با ایشان را مخالفت با خدای بینیم. و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است و نهی ایشان نهی خدا است. رضای ایشان رضای خدا است و غضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است و دشمنی با ایشان دشمنی با خدا است. و همچنین در تمامی آنچه از جانب خدای در جهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدا را نشناسیم.

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای گذشته اشخاصی باین سمات و علامات آمده اند. و کتب آورده و آنها را با الهامات الهیه منسوب داشته اند. و ناموس و آیینی گذاشته اند. و از علم و حکمت و قدرت خدای و مانند این صفات کمال بیاناتی قولا و فعلا کرده اند. و دانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان از جانب خدا بوده اند و وسایط الهیه در میان جهان هستند.

تدبیر کردیم در اطوار آیینها و آنچه از آن وسایط بمار سیده است (سه) ملت را در میان ملل پیدا کردیم. که اعتبار باین آنها و بتکابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هر کدامی از آنها را بر ضد همدیگر و مخالف آن دو گروه آخر سخن میگویند و آنها را تابعان موسی و عیسی و محمد علیهم السلام یافتیم که شرح حالات و اطوار و معتقدات آن سه طایفه را باید بفهمیم و تکلیف خود را در قبول کردن آیین یکی از آن سه معین نماییم و واسطه میان خود و صانع قدیم را شناخته تو سل بوی جویم.

چون این سه گروه را در موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میگوید بعد از موسی مسیح آمد و گفت مرا واسطه خودتان

بخدای داتید. و اسلامیان گویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خود را بخضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت و اکنون او و اهل بیت و جانشینان او را وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست.

چون موسی و کتاب او را علی الاجمال هر سه گروه قبول کردند و محل اتفاق برای این سه خصم متنازع است اگر چه اسلامیان را در حق گناهی که بانجناب منسوب است سخن هست. ولی بقدریکه تصدیق از آن کنند متفق علیه و میزان فصل و حسم نزاع تواند بود. و اگر بکلی نیز نزاع آنها را بر ندارد یک قدری از بنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیقت در یکی از آن سه گروه فی الجمله معلوم گردد تا بعد از آن به بینیم بادلایل خارجی و براهین دیگر کدام یک از آنها بر اثبات مدعا قادر خواهد شد.

شخص بیگانه

در این هنگام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه گانه بود بر وتستانی بمیان آمد و گناهی را بیرون آورد و سخن از بطلان اسلام و حقیقت آیین عیسوی را در میان نهاد. ولی آیین عیسی را در خارج از جمله آیینهای متداوله در میان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد.

اگر چه عیسویان آن طائفه را قبول نداشتند و آنها را از اهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را از بسیاری دشمن بانی نیست و شمشیر برهان الهی را بتو نای در دست دارد او را نیز در صف عیسویان نشاند و از راه توسع او را نیز عیسوی نامید. اگر چه در واقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیگر گویند و همدیگر را مر دود دانند همه در راه حقیقی مسیحی نخواهند بود.

آنکه یکی از آن عیسویان تازه بوده که بآرا دری از ما سخن

از امر دین بمان آورند و آغاز بر مصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی کوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
و مقدمه بر مقصود مانیز تواند شد *

❖ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ❖

آیا شما عیسی مسیح کلمه الله و روح الله را قبول نکرده اید و قرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار او را تصدیق و تجسید نکرده است و از آمدن
او خبر نداده است ؟ *

❖ مسلم ❖

تو مگر صحبت میزان الموازین را شنیدی و ندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه گروه است و چون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی و من ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره و آداب مناظره سخن بگویی . هنوز دعوی شما
باموسایان حسم و فصل نشده بقرآن و پیغمبر ما و تصدیق و تکذیب
از ما تمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم منازع محل
اتفاق آنها است و ما سه گروه اکنون را در موسی و توریة اتفاق
اجمالی داریم *

❖ عیسوی ❖

بسیار خوب از همان توریة و موسی آمدن عیسی و اطوار او و این الله
بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم و محتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستیم *

❖ مسلم ❖

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهده این سخن برآیید
ولی هر چه میکویی از روی انصاف بگویی و هر چه می آری از روی
انصاف بیار *

❖ عیسوی ❖

۱۸۷۰
پنجم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یک هزار و هشتصد
و هفتاد سال پیش از این باعلامات و آثار که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة و کتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند
متولد شد و از او معجزات بسیار نیز بظهور آمد و جمعی از سعادتمندان
بانتساب ایمان آوردند و این امر در کمال وضوح است *

❖ مسلم ❖

در توریة و ما نشد آن چگونه خبر داده اند بطور صریح و آشکاری
علامات و آثار عیسی را نوشته اند و مع ذلك بنی اسرائیل و علمای
یهود او را انکار کردند ؟ *

❖ عیسوی ❖

آری کتب مقدمه در جاهای بسیار از عیسی خبر داد باوصف آن
انکارش کردند و ادیتها نمودند و بالاخره بدارش کشیدند *

❖ مسلم ❖

عجب است که با آن همه آشکاری کار در عیسی و اخبار صریحه صحیح
از کتب سماویه و ظهور آنگونه معجزات و خوارق عادات او را انکار
کنند و گذشته از انکار در صدد آزار او برآیند راستی عقل در تصور
وقوع این امر قدری ایستادی میکند ! *

❖ عیسوی ❖

چرا عقل تصدیق نمیکند این کار در نهایت وضوح است و از اینگونه
وقوعات در دنیا بسیار شده است *

❖ مسلم ❖

بسیار خوب اکنون بگو به یادم در کجا خبر عیسی را بطور صریح
و آشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل و توجیهی
نباشد ؟ *

❖ عیسوی ❖

چه میکویی در صورتیکه بنای انکار و عناد شد هر گونه تأویل
و بهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند و لکن عیسی در باب
پنجم یوحنا صریح گفته است که اگر موسی را باور میکردید هر آینه
مر باور می نمودید زیرا که او در حق من نوشت *

﴿ مسلم ﴾

تو می گفتی آیات بسیار در توریة و غیر آن بطور آشکاری در حق مسیح وارد است حال از قول عیسی در انجیلی که بعد از او نوشته اند و حال آن معلوم نشده است دلیل می گویی و ما شرط کردیم که بجز از توریة دلیل نکوی که هم اکنون را محل اتفاق ما است و هم یهود را جای حرف باقی نماند *

﴿ عیسوی ﴾

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ما تفصیلی در این باب نوشته شده است و می توانید با آنجا مراجعت نماید فقط بناتیب که شما عیسی و انجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

﴿ مسلم ﴾

اگر آیات شما از توریة و غیر آن در حق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح در حق پیغمبر آخر الزمان است و هیچ ربطی بعیسی ندارد و تفصیل آنرا ﴿ میزان الموازن ﴾ نوشت اگر بخواهید رجوع بآن کنید و اینکه می گویی بنابر این نیست که شما عیسی و انجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی و انجیل شما را هرگز نمیتوانیم قبول کرد و مع ذلک اسکاات یهود نیز قرض بزرگ شماست *

﴿ عیسوی ﴾

بحث از آیات و اخبار کتب عهد عتیق را در اینجا نکنیم از میزان الموازن میتوان فهمید که چگونه بیان آنها را میکند فقط معنی سخن آخری شما را نفهمیدم که می گویند عیسی و انجیل شما را قبول نداریم مگر عیسی و انجیل ما و شما یکی نیست ؟ *

﴿ مسلم ﴾

آشکار است که در میان عیسی و انجیل ما و عیسی و انجیل شما فرق بسیار است و از زمین تا آسمان باهم دیگر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه می دارد ما تا حال نفهمیده بودیم که دو عیسی و دو انجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر می گویم عیسی ما که عیسی واقعی و حقیقی است بنده خاضع و خاشع خدا و عبد مخلوق و مرزوق او است پیغمبری است از اولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها . که در زمان معلوم متولد شد و دعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه از میان رفت بدلات انجیل موجود مسیحان و معلمان دروغگوی پیدا شدند و آیین او را تغییر دادند و سخنهای او را تحریف نمودند و بشارت های او را در حق پیغمبر مانده انان کردند و اوصیای حقیقی او بسبب غلبه جهل و نادانی که عالم را فرا گرفته بود پنهان شدند . اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم و تصدیق کرده ایم و منکر او را کافر میدانیم . و اگر غیر این است و او پسر خدا و در ذات خدا است و تعین خدا است پس ما را معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ما با آن توحیدی که نمونه آنرا در میزان نخستین ﴿ از میزان الموازن ﴾ توانی دید داخل در دائره شرك و الحاد نتوانیم بود . و جدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شما که بعد از عیسی نوشتند و نمیدانیم چگونه نوشته شد و تحریفات در اصل و ترجمه ها کردند از اینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد . دیگر نکویید چرا دو عیسی و دو انجیل می گویند ؟ میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگر چه وقت تنگ است و راه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را با خبر رسانیم . بگویند به بینیم

چه خواهید گفت *

مسلم

شخص بسیار خوش صورت و مستوی الخلقه ایستاده و چند آینه گذاشته ایم که او را بنماید بجهت اینکه شخص مزبور در جای ایستاده است که بی آینه او را نتوانیم دید . و آینه های مذکوره بیک طور نیستند اولاً در بزرگی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیاً یکی از آن آینه ها بزرگ و مستقیم است و صافی و روشن و بعضی دیگر باینکه بزرگ هم باشند کج و غامض و ورنگین است و بعضی کوچک است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست و از اعضای شخص خارج یک عضو را نمیدانیم لکن باصوجاج یارنگ شده یا تار یک یا بزرگ از اندازۀ خلقت و باین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را نمیتوانیم و آنطور است که ما می نمایم *

جمال عیسی نیز بی کم و زیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه و اسلامیان او را مطابق با واقع و نفس الامر شناخته اند و باقی دیگر در شناختن و شناساندن او در غلط هستند و هر چه میگویند باطل است . پس نمیتوان گفت که عیسی ما و پرستارها و عیسی کاتولیک و رومیها و عیسی ارمنیها و لاتینها و عیسی یعقوبیها و نستوریان همه یکذات است . بعلم اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست و اینها او را باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

عیسوی

دیگر در خصوص عیسی چه میگویند این سخن را قبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت و از آمدن او خبر داد ؟ *

مسلم

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما میگوییم هما نظوری که شما گفتید موسی در خصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هر گونه نوشته در آن خصوص بیابوری مانیز بدانگونه و صریحتر از آن را خواهیم آورد . و اگر موسی

در حق عیسی نوشت در حق عیسی ما نوشت نه در حق عیسی شما *

عیسوی

پس چه طور شد که بسیاری از عیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند او را قبول نکردند گاهی جنس با او کردند و گاهی که عاجز ماندند جزیه و باج و فدیۀ دادند باینکه شنیده ایم که شما میگوید پیغمبر شما معجزات و خوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

مسلم

این کار هما نظور شد که شما میدانید و آنطور شد که میگوید یهودان اخبار صریحه کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند و معجزات و خارق عادات بی شمار نیز از او دیدند مع هذا انکار کردند و در صدد آزار او برآمدند *

عیسوی

پس صحبت ما با شما در یک مجلس تمام نشود برا درانه در این مطلب گفتگو خواهیم کرد . و خواهش دارم مجلسی دیگر برای تمهید این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از این صحبتها که موجب بصیرت در امر دین است نخواهد بود

مسلم

اگر واقعا تعصب و عناد را از میان بردارید و بادل باطل قدم بمیدان محاوره بگذارید و سخنها را منصفانه معیار آرید من منت از ملاقات شما دارم و در این مجلس که خواهیم کرد بعضی سؤالات را از شما توانم آورد *

معیار هفتم

در مجلس دوم عیسوی مسلم گوید

شما گفتید که در این ملاقات بعضی چیزها از من سؤال نمایند اکنون بگویند که از چه مقوله خواهید پرسید تا من بقدریکه توانم در ایراد

جواب اقدام کنم *

✽ مسلم ✽

در خصوص عیسی میخواستیم بفهمیم که واقعا چگونه دانسته اید
آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

✽ عیسوی ✽

عیسی را پیغمبر نمی گوئیم عیسی خدا است و ظهور خدا است و تعین
خدا است و ابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفه ابوت و بنوت
و روح القدس * مانند ظاهر شدن بی صورت است در سه صورت *

✽ مسلم ✽

در توریة که میگوید الهامات الهیه است و خبر عیسی در آنجا
موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت بر آمدن پیغمبری
بعد از موسی دارد و صاحب میزان الحق شما آنها را بعیسی تأویل
میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت و نسبتهای را
که در حق او کفایت سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید
بیان کنید *

✽ عیسوی ✽

راست است در توریة بلکه در انجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت
بر پیغمبری مسیح دارد لکن در انجیل بیان الوهیت و ابن الله بودن
او را آشکار ساخته است . همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحه
یکصد و هفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

✽ مسلم ✽

سخنهای شمار پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق
نمودی و انگاه از الوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدائی شود و خدا پیغمبر
نمیشود در جایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنهام میگوید
همچنانکه در فصل باز دهم انجیل متی نیز نوشته اند . و از یکطرف
نجات جهان و جهانیان را از گذشتگان و آیندگان بر او مخصوص
میدارید و بر او منحصر میکنید ! *

از یکطرف خدا را واحد و موصوف بصفات کمالیه و منزّه از هر گونه
نقص و تغیر حال میگوید . و از اینطرف او را ثالث ثلثه می نامید نسبت
ابوت را برا و جاری میکنید و پسر از او تولید میدارید . در جایی
انکار نسخ در کتب عتیقه را آورده عیسی و انجیل را تابع و مؤکد توریة
و شریعت و اقوال موسی مینماید . و در انجیل هم مینویسید
که یکطرف از شریعت به بقای زمین و آسمان برداشته نخواهد شد .
و از این سوی يك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید .
که بعضی از این متناقضات را صاحب میزان الموازن برای نمونه
مینویسد . و نیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید
زیر همه آداب و قوانین انجیلیان و توراتیان زده اید و انجیل را عنوان
کرده بدخواه خودتان آیین و آدابی مقرر میدارید . راستی سخنان
شمارا سخت پریشان و بسیارست می بینم . و یکی از شما را تاکنون
بر نشوردم که حل این اشکالات و اعتراضات را که بر شماها وارد است
تواند کرد *

✽ عیسوی ✽

این سخنها خیلی طول و تفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است
بلکه علمای ما در خصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب
سری است از اسرار الهیه . و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی
گوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحه صد و سیزدهم بیان
این مطلب را کرد *

✽ مسلم ✽

در صحبت با شما مکرانصاف و بی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل
هوشمند سخنی را که در مقابل مثل من کسی که بجز حقیقت کوئی و حقیقت
جویی مقصودی ندارد میگوید با ملاحظه و تأمل بگوید بهتر است .
بنابرین نیست که هر کس در مخالف توحید و خدا شناسی سخنان نالایق
بحضرت احدیت بیاورد و بگوید این مطلب منتهی بذات خدا است
و هیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند و گفتگو

در آن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر و صیای ❖ سیل ❖ نام را که از علمای شما است و او قرآن را ترجمه کرده است نخوانده که در آنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان از ابلهان و احمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن سخن را در اعتراض بر او بیاورند بناچار اسکات و قانع شود . یعنی چون سخن او را بعینه بر او وارد کردی از ایراد جواب درماند *

❖ عیسوی ❖

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق من روا میدارید اعتراض شما بر عیسویان در این مطلب چیست و سخن حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

❖ مسلم ❖

شما از اطوار ملل و ادیان قدری آگاهی حاصل کرده اید و دین زرتشتی را میدانید و البته کتابهای ایشان را که زند و پازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند و خدا پرستی و توحید خدا را مختصر بخودشان میکنند و مع ذلك آتش را میپرستند و ما و شما آنها را بت پرست گفتیم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت نارینه سری است از اسرار ذاتیه خدای و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص و منسوب با اسرار ذات خدا و آدمی نتواند که ذات پاک خدا را بفهمد و احاطه و تصرف در آن کند . شما را در جواب زرتشتیان چه سخن خواهد بود ؟ *

و همچنین سخن سایر بت پرستان و دهریه و کسانیکه طبیعت را رب میدانند که جمله آنها را جای ایراد بر شما از این مقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث و چه در ابوت

و بنوت و چه در استخنان عیسی در ذات خدا و مانند اینها مطلبی است مغایر با توحید و منافی با تقدیس و تنزیه و کبریای الهی . و هیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را در حق خدا و خاصان خدا روا نخواهد دید و نخواهد پذیرفت . و هر کتابی را که آنگونه سخنان را بیاورد کلام و الهام الهی نتواند دانست *

❖ عیسوی ❖

راستی این بحث بسیار باریک است شما این بحث را در این مجلس متروک بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیّه مناسب میدانید با همدیگر صحبت میداریم *

❖ مسلم ❖

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم و صحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعه وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث بر خطا بودن شما آشکار است *

❖ عیسوی ❖

نسبت بی انصافی را بماندهید که ما هرگز این نسبت را درباره خودمان قبول نمیکنیم و مقصودی بجز بیان حق و فهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

❖ مسلم ❖

بسیار خوب میگوید اما سخن تنها بکار نیاید هر کس این صفت نصفت را ملکه نموده است و در همه مواد جاری میدارد مرد تمام است و همه نجات با او است . بهر حال قدری هم با شما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تا خدمت شما برسم *

❖ معیار هشتم ❖

❖ در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت ❖

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بکنایه کاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قرآن نیز استنباط میشود و شخص کاهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد . و چون مسیح کاهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

✽ عیسوی ✽

چنین است و در میزان الحق ✽ مانیز بیان این مطلب شده است و همین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشرنا چار مصدر خطا و گناه تواند شد . و نجات دهنده جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

✽ مسلم ✽

دلایل میزان شمارا دیده و هیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا که حال انجیل و تغییرها و تحریفات او را اصلاً و ترجمه شما هم میدانید و ما هم میدانیم و چنان میدانم که ✽ میزان الموازن ✽ مجعول بودن انجیل و تحریفات آن را بدرجه وضوح رسانیده باشد . و گذشته از این سخن لا اقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود . خصوصاً که میزان کار در نزاع دو کس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانی دلیل بیاورید . علاوه بر این از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بکنایه کاری میکند . و همین سخن متناقض است که دلیل بر مجعولی انجیل تواند شد *

✽ عیسوی ✽

از بجای انجیل بر کاهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطر نمی آید باینکه مکرراً انجیلیها و نامه ها و رساله های آنرا از اول تا آخر خوانده ام *

✽ مسلم ✽

مسیح همچنانکه روزه می گرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل در مواضع چند نیز آورده اند . در باب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم غسل تعمید میکرد عیسی نیز چون تعمید یافته و نماز کرد آسمان گشاده

شد . و در آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد و شاگردان را نماز آموخت . و گویا تمامی عیسویان در نماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اگر چه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید و محدث دانسته اید و اکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . و چون در نزد ما وجهه عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد و نماز همان است که در انجیل است و امر وز شما هم آنرا معتبر می دانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمه الله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تو مقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امر و زه ما را در امر و زده . کاهان ما را به بخشای چنانکه ما کاه کنندگان بر خود را می بخشاییم . ما را داخل اغوا و کراهی نکن . تا آنکه ما را از شر بر رهایی دهی . چون ملکوت و قدرت و عزت ابد اتر است . آمین *

✽ عیسوی ✽

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

✽ مسلم ✽

این است که من در خصوص رعایت شیء انصاف تأکید دارم شما میگویید انصاف با ما هست لکن اگر از انصاف بیرسیم گوید نیست آنجیناب چنانکه در فصل ششم من نماز را بیان کرد و بتأکید امر باقامه آن نمود البته خود عامل بر آن بود و حاشا از عیسی که عالم غیر عامل باشد *

✽ عیسوی ✽

راست است از جناب مسیحی باقتضای بشریت و حکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهر شده است . روزه گرفت و نماز کرد و گرسنه میشد سیر میکرد و میخواهید بیدار میشد سجده بخدای مینمود و همچون می خواستند میگفت بیخ علامت یونس بنی منی که ذوالنون به غیر است

مجزری بر من داده نشد . و گاهی عاجز و درمانده میکردید همچنانکه
یهودان اتقدر آزارها در حق او کردند و همه تحمل کرد و قدرت
خود را ظاهر ننمود . و مانند این کارها که معین است از او دیده
و شنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب و عظیم و جنبه
ملکوتیت و الهیت او هویدا و غالب است . و فی الواقع کار مسیح
سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کیفیت
دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم و تصدیق و تکذیب آنرا نمیتوانم
و از روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید و رفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید
چرا مراجعت بمسلیمان نمی نمایید . که هم توحید و خدا شناسی را
برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشینده
باشید . و هم نبوت و بیانات اطوار آنرا و هم ربوبیت و پیغمبری
عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید و همچنین
تفسیر انجیل و سایر کتب کتاب یعنی ﴿ بیل ﴾ را تعیین صحیح و سقیم
از آنها را بیک قاعده کلیه . و هکذا جمله اطوار دین و حقیقت کار
و علل و اسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان در روی
زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت . و متناقضات اعمال و اقوال
انبیا و اولیا و سر کلمه الله و سر کلمه الله و سر روح الله و سر ذات الله
و هر چه از معقول و منقول در امر دین و خدای پرستی تصور توان کرد .
جمله آنها را علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند و مشروح
دارند و کشف کنند و شما را بشرط ایمان و تقوی از علم یقین بعین یقین
و از آنجا بحق یقین رسانند که مسیح و خدای مسیح از شما خشنود
شوند . دلهای شما از تنگی باز رهد . چشم شما بینا گردد .
کوش شما شوا شود . مهر از دل شما برداشته شود . و مهر و محبت
حقیقه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم . بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسختیانی
که انس بر شنیدن آنها گرفته نکن بادل پاک تدبر نمای و انصاف بد و اگر
شکی و اشتباهی داری فهمیدن و تحقیق آنرا بتعدد جایز مدار که عناد
و تعصب از شیطان است و هیچ شکی در امر دین بتعدد زایل نکردد *

﴿ میزان الموازن ﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اگر اشتباهی
وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدور رفع آن بر آئی . خود را
برای روز جزا آماده دار و بدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیه سؤالات که در میان داشتیم گفتگو کنیم و کیفیت
اقرار انبیا بر کاهکاری خود شانرا میزان الموازن محمول داریم . شما
یعنی پروتستانها گفته اید که حضرت محمد علیه الصلوٰه والسلام مجزات
نیس و در قرآن نیز نفی از وقوع مجزات وارد است احادیث هم
معتبر نیست . در اینصورت اگر مثل این سخن را یهودان بشما
گویند . که عیسی مجزات نیس و با وجود قول عیسی که بجز
علامت ذواتون بمن چیزی عطا نشد آنهم اگر چه وقوع ندارد اگر
باشد نیز دلیل بر مجز آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا
در همه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند و عیسی بقول شما کشته شد و بعد
از سه روز از قبر با آسمان رفت از انقرار پس در حیات خود هیچ مجزه
از او ظاهر نشده است و احادیث شما که عبارت از انجیلها و نامه ها است
معتبر نیستند . در اینصورت شما در جواب چه میگویید باینکه در قرآن
آیتی در نفی صدور مجزات پیغمبری نیست و شما از آیات تفهیمیده دلیل می
آورید چنانکه میزان الموازن تحقیق آنرا در جواب میزان الحق
کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میگویید *

﴿ عیسوی ﴾

شما مرا می خواهید بزرگاب بکشید . من میخواهم شما را هدایت براه
نجات کنم و راستکاری و حیات ابدی را بشما نشان دهم . حال شما را
با سلام دعوت میکنم . و پس از همه تفصیلات سخنان یهود را
که لجباحت و عناد و وجود و بی ادراکی آنها آشکار است در مقام

اعتراض بر عیسویان می آید ! *

در قرآن خودتان نمیخوانید * تجدیدن اشده الناس عداوة للذين آمنوا اليهود * سخن آنگونه دشمنان متعند را در مقابل کسی که از روی برادری سخن میگوید میتوان آورد راستی از شما بعید است که از قول یهودی بر ما اعتراض بیاورید *

* مسلم *

آفرین بر تو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی که اینگونه جوابها از مرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نگاه کرد نه بگوینده و جواب سخن را باید گفت نه بشیوه جاهلان اعتراض بر شخص گوینده در خارج از مطلب آورد *

* خوب سخن جوی چه جویی ز مرد * نیکویی و فریبی ولاغری *

* انظری ما قال ولا تنظری من قال *

* عیسوی *

مقصودم جواب نکفتن بر شما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن را خوش ندارم خود شما هر چه میگویید بیاورید یا اگر جواب آنرا توانستم خواهم گفت و اگر نتوانستم اعتراف میکنم و مدعی این هم نیستم که من همه چیزی را در دنیا میدانم و مانند این ادعا را امثال ما نتوانند کرد

* مسلم *

بسیار خوب لکن شما گویا با همه بلندی خیال که در خود میگویید نمیتوانید از تعصب و غضب شخصانته بگذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که شما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی و این یکی را نیز علاوه بر مقاله نمایی که آبا شما میگویید معجزات پیغمبر شمار اینجی زوجات و اصحاب او کسی دیگر روایت نکرده است ؟ *

* عیسوی *

آری مگر شما در مقام انصاف انکار این کار را توانید کرد مگر از روی

حقیقت غیر این را اعتقاد توانید نمود ؟ *

* مسلم *

گرفتیم که این مطلب چنان است که میگوی فقط از شما میپرسم که اگر یهودان و مخالفان با شما در حق مریم و کفتهای او در خصوص پسر پاك خود . و همچنین در بکر بودن او و عصمتی که در او میدانید . و خبرها و شهادتهای حواریان یا خواص اصحاب او و مانند آنها را در خصوص معجزات عیسی . بشما بگویند که همه اینها که شما میگویید دروغ است و مخالف با قول صریح عیسی که گفت هیچ علامتی بر من داده نشده است . و تمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیل در دلهای عوام الناس جایگزین نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن و اها نتهای منسوبه بر او را اسباب مظلومیت او قرار داده و انکسار قلوب را وسیله کردند . و انجیلها و نامه ها و رساله ها از رأی و خیالات خودشان نوشتند . و از این مقوله سخنان که یهودان و غیرهم را تواند بود شما را در جواب ایشان سخن چیست ؟ *

* عیسوی *

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد و نفهمی و لجاجت آنها آشکار است . و میدانید کسی که بنای کار خود را بر تعسف گذاشت هیچ مطلبی را برا و حالی نتوان کرد . و در اینجا بمذاق شما دو شعری از شاعر ماهر خسرو زاده حکیم ناصر بخوانیم *

* کوردل را که مغز تیره بود * هیچ حالی فهمی نتوان کرد *

* دل کراه پاك نتوان ساخت * سفه را حکیم نتوان کرد *

آنها همان کسان هستند که با وجود دانستن اخبار عیسی از توریة و با وصف مشاهده آنها همه معجزات و خوارق عادات از آنجناب مقدس انکار او را کردند و روز بروز بر انکار و لجاج خودشان افزودند و بالاخره نیز میدانمی که چها کردند *

* مسلم *

بد نمیگوی ولیکن بیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی را نمیگوید

که اگر عینا آن سخن را در رد بر او بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میکنند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبرها الجاج و عناد میورزند . و باینکه در کتب سماویه و بوسیله اوصیای حقیقی و ایمان آورند کان راستین عیسی و از راهبان و مقدسین عیسویه فهمیده و شنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد . و با همه معجزات و کرامات و خوارق عادات او خاصه مانند قرآن مجزه ثابت و باقیه که هیچ ماقبل با انصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد . و بعلاوه شمشیری که بحکم خدایی در بالای سر آنها بود . ایمان بآن جناب بیاوردند و با همه نخوت و غروری که داشتند عار جزیه دادن و خواری اعطای فدیه و دیگر حقارتها را بر خود هموار نمودند و تصدیق آن پیغمبر را بر خود هموار نکردند . و اکنون چگونه میشود که ایشان گذشته از اهل انصاف آنها زیر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که پروستانها را رؤسای آنها بر ترک اعمال و ریاضات جسمانیه معناد کردند و آنها را از اعمال بازداشتند . در جواب این سخنان که بر شما وارد است چه خواهید گفت ؟ اکنون اگر شما انصاف و تدین دارید و مقصود شما مطلب فهمی است . قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید و در کتاب ❖ میزان الموازن ❖ مطالعت نمایند بعدا اگر لازم شد باز صحبت خواهیم کرد . با هم دیگر ان شاء الله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا سپردم . آدیو *

❖ معیار نهم ❖

دلائل حکمتی و زاهدین خداشناسی و قواعد توحید خدای واحد واحد و توصیف ذات پاکش بصفات کمال و تنزیه وجود حق او از هر گونه تغیر و زوال و امتناع نظیر واحد بسیط الحقیقه از جهه ذات در سه طور واستلزام استیجاب و تولید و تجزیه

در آن ذات مقدس هر گونه تغیر و حدوث و نقصان را . بابتداهت عقل دراک و ضرورت مستقیم ادراک . ما را راضی توانست کرد بر اینکه ❖ عیسی ❖ بن مریم علیهما السلام را . بنده مخلوق و عبد مرزوق خدا دانیم . که عبادت خدای را بجای آوردی . نماز میکردی و روزه میداشتی و سجده و نفودی و مناجات و زاری با خدای داشتی . و در جاهای بسیار میگفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا بیست که مرا مبعوث کرد . بل باید نسبت پدری را بخدای نداد که خدا را پدر گفتن هرگز روا نبود و آنچه از این گونه مقولات انجیلیان آورده اند از سهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندگان بعد از عیسی ناشی شد و از ترجمه هایی است که تغیر دادند و اگر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ❖ و با همه عبودیت و خضوع و خشوع که آنحضرت را بود مظهر ربوبیت خدا و آینه جلال و جمال الهی بود و این معنی در جمله خاصان خدای و مقرر بان احدیت بر حسب درجات ایشان جاری و ظاهر است *

❖ العبودیه جوهره کنهها الربوبیه ❖

عیسی روح الله کلمه خدا بود و هست و در نزد خدا بود و هست . ولی آن کلمه خدا نبود و نیست و نتواند هم بشود . زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد . بل اگر حقیقت کار را بفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلم اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل و اسم غیر از مسمی است بالبداهه *

❖ بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ❖

❖ و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة ❖

تمامی مشتقات از اسماء و افعال از فعل صادر و بر آن متفرع است و یا از مصدر که آن نیز فرع است از فعل . ملاحظه کن از قواعد صرفیه که حقیقت کار بر تو روشن گردد . از فعل تو که نصر است یا نصر در هنگام یاری کردن این فعل از تو صادر کرد و هیچ مداخلتی بذات و حقیقت تو ندارد و این فعل نصرت را لا من شیء

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود . پس بهین که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام متصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد . و هکذا تمامی افعال و اسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود . و خدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعدده زید که آن زید از جهة ذات متبارک از تنزل در مقام اوصاف است یعنی از جهة تنزل ذاتی و آن وصف نیست مگر صکر یک ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور . و این مطلب را در خود آشکارا توانی دید .

❖ و فی انفسکم افلا تبصرون ❖

❖ خود را بشناس تا خدای را بشناسی ❖

خدای را از آنگونه تکلم که در خود بینی تزیه کن . خدای معرا از حدود و متزه از صفات کم و کیف است . و او را زمان و مکان و جهة و رتبت امکانیه نیست . اثر صفت مؤثر را مانند است *

❖ قل کل یعمل علی شاکلته ❖

کلمه خدا را حدود و اعراض نیست . و کیف و کم و سایر حدود را در آن راه نمی . و چون در مقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد یعنی بظهور اشراق یکی از حروف آن کلمه را عیسی و دیگر را موسی و حرفی را ابراهیم نامند و آن کلمه از یکی بیشتر نیست . و بر حسب ظهورات و تطورات در مقامات و مراتب او را اسماء و القاب پیدا گردد و کثرت حاصل کند . و بجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند . تا آنکه نادانان را دانش آموزند و آن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ایجادیه از آن نقطه نوشته شد . و آن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع و ایجاد الهی از دوات رحمت کلیه و فیض ابدی خود برداشته و نام آرا

نقطه علم نهاد . و جهان را بدان نوشت و الی الا بد مینویسد *

❖ العلم نقطة کثرها الجاهلون ❖

❖ علم ❖ دانستن خدای و شناسایی او و دانستن صنع و آثار و دانستن اسماء و صفات او و دانستن اطوار خلق و مخلوقات او همان ❖ نقطه ❖ است . که جهل جاهلان و اقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد . و از آن نقطه در سلسله های طولیه و عرضیه کتبها نوشته شد و کلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانادر ابتدای آفرینش بجز یک کلمه بیشتر چیزی نیافرید . و آن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیه آن کلمه بیانش فرمودند و بلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت و بالفظ غیر منطوق . و بالشیخص غیر مجسد و بالتشبيه غیر موصوف و باللون غیر مصبوع . و بالنصر غیر محسوس بری عن الامکنه و الحدود مبدء عن الاقطار . محجوب عنه حس کل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم با حروف مصوت و قبول صوت کننده نیست . و بلفظ بنطق نیاید . و بشخص مجسد نیست . و بتشبيه موصوف نگردیده . و برنکی مصبوع و رنگین نشده است . باچشم محسوس نیست . از مکانها و حدها بری است . و دور از جمله اقطار . حس هر صاحب توهمی از او در حجاب است *

اینکه کیفیت در ابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است . همچنانکه انتها بی پایان است و در حکمت میرهن است که ❖ مالا آخر له ❖ لا اول له ❖ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست و فیض الهی را آغاز و پایان تصور نتوان کرد . و بالجملة اگر بخواهیم از کلمه خدای بی پایان و از کلمات تکوینییه او تعالی که حروف طولیه آن کلمه ازلیه و آینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن کویم از مطلب بازمانیم با اینکه ما را کیت

سخنکوی در این میدان لنگ است و زبان بیان کنک *

✽ قل لو كان البحر ممداد الكلمات ربي ✽

✽ انفس البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ✽

در اول انجیل یوحنا میگوید ✽ بود در ابتدا کلمه و آن کلمه در نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود ✽ عبارت نیست که آنرا تحریف کنندگان از انجیلیان تغییر دادند ✽ و این تغییر را دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم میگویم ✽ و تصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد و هم عین خدا باشد و هم غیر خدا باشد ✽ و چنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل ✽ و واضح است که آن کلمه خدا بود ✽ و یوحنا برای تاکید بعد از آن گفت و این یعنی کلمه خدا در نزد خدا بود ✽ و افظ بود نیز در اینجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود و هست و خواهد بود ✽ و نزد خدا که گفته شدنزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست ✽ و آن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است که یوحنا میگوید ✽ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد و هیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد و حیات در آن کلمه بود ✽ زیرا که آن کلمه خدای حی و قیوم بود و مظهر حیات و قیومیت الهیه بود ✽ و حیات نور انسان بود ✽ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

✽ اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر ✽

✽ نور نیز در ظلمت درخشان شد و ظلمت نور را ادراك نکرد ✽ یعنی استکبار آورد و انکار نمود و در بیت و مظهریت و وساطت و رانید بر رفت و موجب سریان کدورتها و شرارتهای نادانیه در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت گردید *

این ظلمت مخلوقی است که با قضاى قدرت و حکمت خدای آفریده شد و صاحب دولت و سلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود و برای بیداد داشتن نور خود آنگونه

سلطنت را باو عطا فرمود ✽ و این مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام از اهل حکمت و توحید بیان کرده شده است ✽ و اگر اصل انجیل در دست بودی یا همین انجیل یوحنا بر زبان یونانی قدیم لا اقل بی تحریف حاضر بودی و عیسویان بطور انصاف و بی غرضی آنرا می خواندند ✽ واضح و آشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند اصل و ترجمه آنرا ✽ باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمه از عبرانی تواند بود ✽ و آن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید بر زبان عبرانی است ✽ که هیچ پیغمبری معصوم نکرده مگر بلسان قوم خود و عیسی را لسان عبرانی بود ✽ انجیلهای معروفه را از راه مجاز انجیل گفته شود *

یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرکات پنج آیت را بطوریکه ترجمه آنها را آوردیم ذکر کرد بعد از آن را به بیان از حالات مسیح میردازد ✽ و برای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است ✽ انجیل کتابی است آسمانی و مطالب او همه حکمتهای الهیه است و بیانات توحید و اسرار خلقت و بند و اندرز و نصیحت و شریعت و امثال و عبر و مانند آنها ✽ نه اینکه روزنامه احوال جسمانی از پیغمبری یا مکالمات و افعال و حرکات از کسی که کتاب مذکور برای او در حیوة وی نازل گردید و خود معلم آن کتاب بودی و آن کتاب مخاطبات خدا است با پیغمبر خود و در روایات وصی آن پیغمبر از اطوار و احوال آن پیغمبر حال آنکه جمله انجیلهای موجوده از این قرار است که گفته شد ✽ و در نزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است ✽ نهایت کار این است که در میان بیانات احوال و اطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت و بر مردم چنان گفت یا چنان کرد و واضح است که از سخنانی که مسیح میگفت يك حتى از انجیل بوده است ولی سخن در این است که آیات آنها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند یا نه *

پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثراً احوال مترجمین و رواات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که در صورت صحت ترجمه های حاضره غیر موثق بوده اند *

معیار دهم

اگر چه تحریف یافتن توریة و انجیل اصلاً و ترجمه مطلوبی است که شخص دانشمند با انصاف اقدام بر انکار آن نمی کند و در نزد اسلامیان نیز از ضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحق این مطلب را عنوان کرده و بزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف و تغییر راه نیافته . و پس از آن تمامی سخنان خود را بر این اساس متفرع کرده است . بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چند در این معیار و چه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته از اینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق و جدید عیسویان را سخن معتبر و مقبول نیست و اختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل و طوایف یهود و نصاری کرده اند بعضی را که بفرقه قبول نموده اند فرقه دیگر آن را غیر معتبر دانسته اند * و بعضی دیگر بعکس آنها گفته اند . و نیز در حق مؤلفین وجع کشد کان کتب عهد عتیق و جدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست و اکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم و مرعوم را فائده از آن ملحوظ نیست . و هرگاه تنها امر ترجمه و غرضهایی را که در امر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بر کتب و صحیف آسمانی آورده اند . و کسانی که از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کما هو بیان کند و بناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان و صاحب زیاده بردو است مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب شرح فوائد فرمود *

حکمت بطریق وحی بر انبیا نازل شد و متقدمین حکما از ایشان اخذ و تلقی کردند و چون متفرد شدند در اخذ کردن چنانکه مشائین و رواقین را اتفاق افتاد یعنی در فهمیدن معانی حقیقه حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند * بسی چیزها از فهم خود شان درک نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلم مذکوره و بیجهت اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند و بسا شد که هر لفظی را جداگانه ترجمه کردند و خطا نمودند زیرا که معنی در بعضی الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اگر لفظ قسم بخور را بخواهی ترجمه کنی و بگوئی قسم بمعنی یمین است و بخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود و تو کفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی عبری باین حال افتاد (اتهی) *

به بینید حال توریة را در خصوص تاریخ خلقت که در میان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا گردیده با آنکه عدد سال آنقدرها جای غلط و اشتباه نیست و با اینکه این مطلب کار دین و مذهب نبود و غرضی برای تحریف در آن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول و محرف بودن کتب مذکوره بدانیم *

در نسخه های عبرانی و یونانی و سریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلاً نموده آید *

یهودان از خلقت آدم تا ظهور اسلام را ۴۳۸۲ سال گفتند *

جعی از کاتولیک ۶۶۲۶ سال گفتند *

کروه رومیان ۶۱۲۱ سال گفتند *

و در نزد بعضی ❖ ۶۲۱۶ ❖ سال معین گردیده و غیر اینها نیز اقوال در این باب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انگلیس ❖ چنبرس ❖ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ۱۲۸۵ احمد حلی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است . که چون بعضی از ملتها که توریه را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند و در ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هدامت خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریه که در دست است تعیین نمی توان کرد و اطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

و در بعضی از کتب تواریخ و غیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخه عبرانی ❖ ۱۶۵۶ ❖ سال معین میشود *

در نسخه یونانیان ❖ ۲۲۶۲ ❖ سال است *

و در نسخه سامریان ❖ ۱۳۰۷ ❖ سال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنان است *

که در نسخه عبرانی ❖ ۲۹۹۲ ❖ سال است *

و در نسخه یونانی ❖ ۱۰۷۲ ❖ سال است *

و در نسخه سامریان ❖ ۹۴۲ ❖ سال است *

والحاصل اگر بخواهیم از اینگونه اختلافها و دیگر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیاوریم کتاب بزرگی باید بنویسیم و مرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل و تطویل مانیست *

در مآخذ جمع و تألیف کتب عهد قدیم گذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب و تاریخ نویسان هست ❖ جائملز ❖ نام که از علمای کاتولیک است در کتاب خود که در سنه ❖ ۱۸۴۲ ❖

طبع شده است مینویسد که نسخه های توریه و سایر نسخه های کتب عهد عتیق در دست قشون بخت نصر پائمال شد بعد از آن هر چند بتوسط عزرا روایات صحیح کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثه انیتوکس پائمال گردید . این مطلب را یکی از علمای اسلام بر من بیان کرد و کتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تا میزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب و اهل علم و مفسرین آنها ادعا کرده است که همه کتابهای عتیقه و جدید صحیح است و هیچ وجهی محرف نگردیده است و مقصودش از این سخن آشکارا است . و گرنه خود اختلافات و سخنانی را که محققان مفسرین و علمای عیسویه در وقوع هر گونه فساد در کتب مذکوره گفته اند بهتر از من و شما میداند *

❖ هورن ❖ نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل و کتب توریه را محرف میداند چنانکه در جلد دوم از تفسیر خود نوشته است . و در اینجا فقط یک فقره را برای نمونه بیاوریم تا جواب میزان پروتستانی را که میکوید تحریف راجعتی نبود که اقدام بر آن گشت معلوم کنی *

در فصل یازدهم انجیل منسوب بمتی مینویسد که عیسی شروع بکفتار در حق یحیی کرد و میفرمود سخن را بد آنجا که گفت . یحیی از پیغمبری نیز بزرگتر است زیرا که او همان است که در حق او نوشته شده است ❖ یعنی در کتاب ملاخیا ❖ که ❖ اینک من رسول خود را در پیشرو تو خواهم فرستاد تا راه را ترتیب کند ❖ حقا بشما میگویم که در میان زادگان از زنان بزرگتر از یحیی تعبد کننده ظاهر نگردید اما در ملاکوت آسمانها کوچکترین ایشان از او بزرگترند تا آنکه گوید اگر او را قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد *

در نسخه عبرانی این کلماتی که عیسی از کتاب ملاخیا نقل کرده است و اثبات اخبار او را کرده است چنان است که ❖ اینک من رسول خود را میفرستم تا راه مرا راست کند ❖

* هورن * مذکور در اینجا می نویسد که در نسخه قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و او را تجید نمود بطوری که اگر لفظ را تاویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت در میان زادگان از زنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد و عیسی نیز در جزو زادگانست و از آن طرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند . این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند و چنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خداست آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمه عیسی است . اگر چه این مطلب را اگر تفسیر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در موضع تحریف و در علل و اسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است و در انجیل متی از قول عیسی با استشهاد آورد در بعضی از نسخه های قدیمه عبرانیة بخوی است که گفته شد یعنی لفظ * در پیشرو تو * نیست و در ترجمه دیگر از توریة و کتب عهد عتیق و جدید که از جانب جمعیت انگلیزی در سنه * ۱۸۲۷ * در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب * ۳ * ملاخیا که در صفحه * ۹۸۳ * است چنین آورده است *

* اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و در حضور من راه را راست کند * این ترجمه نیز مخالف با عبارت آن انجیل است که با کتاب مذکور در یکجا ترجمه و طبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی با کتاب مذکور حال انجیل را بر ما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند و عبارت مغایر با اصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعد از آنکه عیسی میگوید در میان زارگان از زنان بزرگتر از یحیی کسی ظاهر نشد و خود از او تمهید میکرد و میخواهند او را خدا و پسر خدا گویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که در جاهای دیگر از انجیلها یحیی نسبت میدهند که در حق عیسی گفت بعد از من خواهد آمد آنکسی که پیش از من آفریده شد و لکن در اینکه جله این سخنها را دستکاری کرده اند حرفی نیست * اگر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی در حق بشارت از پیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است و نمیتوانند بعیسی تاویل کشند زیرا که بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است و اگر بشریت او را گویند آنهم که قطع نظر از ملکوتی او جسمی بود از اغذیه و از عناصر چهارگانه که طفل بود و باغذیه بزرگ شد و با اعتقاد مسیحیان مصلوب و مقتول گردید و بقوت و تبعیت ملکوتی آن جسم پاک از قبر برخاسته و بزرگوار رفت . که تفصیل این مطلب را در ضمن بشارات از انجیل خواهیم آورد *

والحاصل از همین یک فقره که جزئی تحریفی است از تحریفات آنها حقیقت حال بر تو روشن خواهد شد *

ولی این نکته را هم داشته باش که عیسی از آمدن ایلیا خبر داد . و چنان گفت که اگر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد . و چون در ترجمه این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم در معنی آن گفت که کارهای او از ایلیایی است که خواهد آمد . و اینگونه حلیات را در جای دیگر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دوم این نامه است بسخن از * ایلیا * در خانه کلام مشام ادراک برادران روحانی را عطر ناک کنم * لیکن خاتمه مسکاو فی ذلک فلیتنافس المتنافسون *

در میزان چهارم از انجیل یوحنا نیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرآئیل منتظر بر سه کس بودند که عیسی بودی

و ایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم و معهود در میان خودشان بوده است و از این عبارت که عیسی گفت ✽ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد ✽ اگر بفهمید ✽ معلوم است که اوفی الحقیقه ایلیا نبود اگر چه من حیث المظهریه ایلیا بود . چنانکه در مثالهای توحید آوردیم و از دلائل دیگر نیز مبرهن است که ایلیا بی بوده است که عیسی بشارت بر او میداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

در انجیل آورده اند که عیسی علیه السلام را وقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تارک شد و در آخرین هنگام عیسی با آواز بلندند کرد که ✽ الیا الیا لما صبحتانی ✽ که این سخن بزبان عبرانی است و در متی چنین ترجمه کرد که ✽ اللهم اللهم جرامر اترك نمودی ✽ کسانی که در آنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند . تا آنکه میگوید دیگران گفتند باشد تا به بنیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید . و عیسی باریکند کرده روح را تسلیم نمود *

از این سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که درماندگان را اغاثت میکردی و یاری میدودی و این همان ایلیا است که فرمود *

✽ كنت مع الانبياء سرا و مع محمد جهر ✽

در این میزان بر صاحبان بصیرت و ادراک رجحان اختیار کردن دینی از میان ادیان ثلثه و کتب سه گانه و چگونگی حال کتبهای که مأخذ مذاهب مختلفه یهودان و عیسویان است فی الجمله آشکار گردید و تمام بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید *

اگر منصفانه به بنیم مؤلف میزان پر و تناسلی سخنان خود را بمغالطات آورد و من بالطبع از سخن گفتن با مرد غیر منصف سخت رنجانم که هیچ چیزی در طبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیقت مطلب را میداند و مع ذلک در هنگام مخاصمه میخواهد بغلط اندازی سخن گوید . فرضا میداند که در میان

طوائف یهود و نصاری و در میان افراد علما و مفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق در حق انجیل چه قدرها اختلافات هست و میداند که کلا او بعضا از آنها را جعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند و کتبها نوشته اند . و مع هذا مینویسد که توریة و انجیل هرگز تغییر نیافته است و سهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است از مؤلف مذکور که در صفحه ۴۵ ✽ کتبش بعد از ذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه بر غیر آنها تواند بود استدلال میکند بر عدم تحریف توریة باینکه ✽ دیگر آنکه خدا یهودان تا کیدا امر و حکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافه و کم نمایند چنانکه در آیه سی و دوم از فصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبه متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات و حروفات هر یک از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادیک کلمه و حرفی افراط و تفریط گردد *

کاش که مؤلف حاضر بودی و این سخن را بمشافهت بمیان آوردی و من یکان یکان اختلافات و زیادتها و نقصانهای نسخه های کتب عهد عتیق را برای اومی شمردم . و سخن خود را که در حق مغالطه او کفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای در خصوص تاریخ و غیره آوردم . و آنهمه تفاهوتها برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

از خدای در خواست می کنم که مرا وجله حق جوین را از صفات بی انصافی و حق نشناسی نکاهداری فرماید نمیدانم تا کید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود و یادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده و بشارت او را داد . و عجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف و کلمه بکلمه حفظ کردند و مخالفت امر خدا و کلم را نمودند . ولی مانند عیسی کلمه الله

﴿ بسمه مالك الملك والملكوت ﴾

﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ و تغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام و مانند آن آورده اند *
* و این میزان نیز مشتمل برده معیار است *

﴿ معیار نخستین ﴾

سخنان مؤلف را در خصوص اثبات صحت توریة و انجیل موجود و مانند آنها وعدم وقوع تحریف و نسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحه چهاردهم تا صفحه پنجاه و دوم توانیم دید و از متن عبارات او پایه سخنان او را توانیم فهمید *
در اینجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة و انجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی در مقام استدلال با خصمی خود را راضی نتواند کرد بر اینکه آنگونه دلیلی را که هرگز کواه بر مدعای او نیست در کتابی پیآورد که آن کتاب بدست هوشیار ترین ملتها در امر دین خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ﴿ که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویة موجوده آورد و بعضی از آیات را نیز تماماً درج نکرد ﴾ در اینجا ذکر کنیم و حکم دلالت آنها بر مطلب صاحب کتاب حواله با اهل ادراک و انصاف داریم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ولولا کلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لقضى بینهم وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك منه مريب * فذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهاوهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لاععدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا و الیه المصیر *

﴿ آیت دومین از سورة عنکبوت ﴾

ولا تجدادلو اهل کتاب الا بالاتی هی احسن الا الذين ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین از سورة مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اورثوا کتاب حل لکم و طعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را از آیات مزبوره بر مطلب خود چنان است . که مقصود از اهل کتاب در قرآن مجید یهود و نصاری است کتابهایی که بر آنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة و انجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریة و الانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة و انجیل که در نزد یهودان و عیسویان است کلام خدا و وحی الهی است و تحریف و تفسیر نیز در آنها واقع نشده است . و چون در این انجیل جمله سخنان و معتقدات ماموافق تفاسیر و تأویلات ماموجود است لهذا انجیلیان در راه صواب هستند . و آنچه اسلامیان از روی بهتان و افتراء در محرف بودن یا العیاذ بالله در معمولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است و دعوی است که دلیلی بر آن ندارند *

سخنی است رنگین و استدلالی است شیرین . هرگاه عیسویان را نیز بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمة عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تا زود است آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا در آن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد بازخواست نشوند و در میان ملت‌ها رسوا نکنند . آفرین برادران شما آفرین بر سخندان شما و الحاصل کویا مؤلف را در مورد سخنگویی اشتباه شده است *

میتوان گفت که دور نیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است و عدم دلالت آیات قرآنی را بر مطب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بچاره کراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند و علی التدریج اسباب یکی بودن که در جهان فراهم آید این است که استدلالی از قرآن باید آورد خواه دلالت حقیقه بر مطلب داشته باشد و خواه نداشته باشد . همبستدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریة و انجیل را تصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواند آمد *

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه از خدا است و الهام خدا است و کلام خدا است چه مدخلیت و کدام مناسبت را بتو و انجیل محرف تو و انجیل مغیر تو تواند داشت . اگر از قرآن میخوانی چرا آیات تحریف را نمی بینی ؟ ازل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس . پیش از این توریة و انجیل برای هدایت مردم نازل کرد بدکن کدامین انجیل و توریة است که بدانگونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

✽ افئوسون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ✽
انصاف از تو میخواهم که آیامر داگاه با دراک تواند گفت که این توریة و انجیل حاضر کلام خدا و وحی خدا است . اگر انصاف دهی و از عیسی و خدای عیسی شرم آوری خواهی گفتی ؟
مگر خود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد و در دست قشون بخت نصر پامال شد بعدا ازان عز را بعضی از آنها را و روایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثه انینوکس تپاه شد . مگر مأخذ انجیل‌های چهار گانه و یا بلاهایی را که مترجمین و اهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید . مگر نسخجات متعدده آنها را ندانستید ؟
مگر معنی وحی و الهام الهی را در نیافتی . انجیل اگر بعیسی نازل شد عبرانی است و آنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ✽ انکلیون ✽ را معنی چنان است و مقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار او موجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال و کارهای او است تا زمانی که باعتقاد شما مصلوب گردید *

مگر نمیدانید که روایات صحیحه حواریان در اناجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام و الهام خاص خدای . مگر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی و آنچه از ایشان بانصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شده بر عیسی چنانکه این سخن در حق اصحاب و ایمان آوردن کان بر پیغمبر مانیز جاریست . مگر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد و از آن انجیل اکنون خبری در میان نیست و صاحب ترجمه یونانی آن را تاکنون معلوم نکرده اند که کیست و حال او چیست ! *

مگر نمیدانید که این انجیل‌ها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنها و در تعیین ترجمان و اختلاف اهل ترجمه های آنها در میان فرقه ها و طوایف عیسویهاست ؟
از احوال و اقوال فرقه های عیسویه و اختلافات آنها در خصوص حواریان و مؤلفان اناجیل و سخنان ایشان در وقوع تحریفات و ظهور اختلاف عبارات در توریة و انجیل که از سی هزار تا یکصد و پنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها و ترجمه های آنها اعتقاد کرده اند مگر آگاه نیستی ؟ *

فرقه ایون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند
مکر نشیده که اورا نسبت بارتداد دادند و همان انجیل متی را معتبر
دانستند و از کتب عهد عتیق تنها توریه را مسلم داشتند و همان متی را
نیز بغیر انجیلی که در دست شماست روایت کردند که گذشته از اختلافات
دیگر باب اول و دوم انجیل شما در نسخه آنها موجود نیست *

مکر از فرقه مارسیون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود
شدند و آنها نیز جمله فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی
نداری که بجز انجیل لوقا و رساله از پولوس را که صحیح انکاشند
و جمله کتب عهد عتیق و جدید را انکار کرده محرف دانستند و مع هذا
انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است * مکر از تعداد انجیلها
که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمه عیسویه شمرده بودند و اکثر آنها
اکنون متروک است آگاه نیستی *

معیار دوم

میزان پروتستانی در صفحه چهارم نوشت که به نسخه های کتب
مقدسه که از ایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم و چند نسخه از آنها را
تعداد کرد و گفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان
انجیل است در کاغذ پوسن در چهار صد و پنجاه سال و چهار صد
سال و سیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما و انکلتزه
و پترسبورغ موجود است و غیر از آنها آنچنان نسخه ها در دست مسیحیان

بسیار هستند * و پس از آن دعوی کرد مطابقت همه آنها را با کتب
که الان در دست دارند *

این يك سخن مؤلف را در خصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بعیار
آوردیم و دانستیم که سخنی است بغایت سقیم و مطلبی است در خارج
از محل نزاع *

اولا اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است *
این سخن را بطلان محتاج برهان وینه نیست بعلم اینکه عیسی
علیه السلام را لغت عبرانی بود و انجیل آسمانی نیز بزبان او
و بنی اسرائیل که انجیل را بر آنها مبعوث گردید خواهد بود * و انجیل
متی که او خود نوشت با اعتقاد بسیاری از عیسویان عبرانی بود *
و کاتولیکها انجیلهای یونانی را غیر معتبر دانسته ترجمه صحیح را بزبان
لاتین گویند *

ثانیا اینکه مؤلف احوال سیصد ساله انجیلها را هیچ نکفت
و اصل نسخه ها را که متی و لوقا و مرقس و یوحنا نوشتند معلوم
نداشت که در کجا است و در کدام کلیسیا مانده اند * و دلیل و برهانی
در مطابق بودن آن انجیلهای قدیمه با نسخه های اصلیه نیاورد باینکه
خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تا آنکه قدیمی بودن آنها
بکار آید و نیز اثبات قدیمی بودن آنها نیز قرض دیگر اوست *

ثالثا باوجود مسیحان و دعوت کنندگان دروغ کوی
و تحریف کنندگان که بعد از عیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق بر این
مطلب است آیا دیگر میتوان گفت که انجیلها در حالت اصلیه باقی ماندند
و حال آنکه اقل سیصد سال فاصله مابین عیسی و يك نسخه
بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است و حقیقت
حال در آن نیز نامعلوم است *

رابعا مطابق بودن این انجیلها را مؤلف ادعا کرد حال آنکه
این دعوی خود برهان بر کذب و بطلان آنست * کی وجه وقت
و در کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر متمدن

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند و دانستند که هیچ اختلافی در میان خود آنها و آنها را با این انجیلها که بلغتها و السنه مختلفه ترجمه کرده اند پیدا نیست . باینکه همین انجیلهای حاضره نیز چه قدرها اختلاف با همدیگر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریة و انجیل واضح و آشکار است و اگر بخواهیم تشریفات و اختلافات غیر محدوده آنها را بیکان بیکان بشماریم گذشته از اینکه اصل و مأخذ آن کتب معلوم نیست . و متن عبارات آنها دلیل بر مجعول و غیر معتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرگی جدا گانه باید بنویسیم *

اکنون قدری از حال توریة و سخنان نالایق او را که نسبت بانبیا آورده و خود ساختگی خود را آشکار کرد در اینجا برای نمونه بیاوریم . اگر چه بیانات گذشته در اثبات مطلب قویا کافی است . و در این باب معیاری جدا گانه بخواهیم *

معیار سیم

در فصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات از توریة است *

دختر بزرگ یعنی دختر لوط علیه السلام بدختر کوچک گفت پدر ما پیر شده است و در شهر نیز مردی نیست که بعد از همه جای ما جمع شود بیا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او بخوابیم و از او اولاد بیاوریم . آنشب را شراب بوی نوشانیدند و دختر بزرگ نزد او رفته با او خوابید و او نفهمید چه کرد و ندانسته با دختر خوابید . فردای آنروز دختر بزرگ بکوچک گفت اینک من شب دوشین با پدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم و تو با وی بخواب و از پدرمان اولاد بیاوریم . آنشب را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند و دختر کوچک برخاسته با او خوابید او هم نفهمید که خوابید و ندانست چه کرد .

و هر دو دختر لوط از پدر خودشان بارور شدند بزرگی پسری آورد و نام او را مواب گذاشت و پدر موابیان اکنون او است . کوچک نیز پسری زایید نام آنرا بن عی گذاشت اکنون پدر عماینان او است انتهی *

در سفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوک ثانی نیز نامیده میشود و خلاصه از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیک زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد و از او جویا شد گفتند زن او ریاست کس فرستاد و او را آورد و با او خوابید و زن بارور شد و شوهر او را خواسته . تا آنکه میگوید نامه نوشته بدست او ریاداد و بیزد بواب فرستاد و در آن نامه نوشته بود او را یا را هنگام جنگ بسیار شدید پیش بپنداز تا آنکه کشته شود و چنان کرد و او را در جنگ کشته شد *

در سفر ملوک ثالث که ملوک اول نیز نامیده میشود نیز در فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه در اینجا بیاوریم که سخن پر دراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیر از دختر فرعون زنهای چند را دوست داشت . از موابیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حیثیان . از کسانی که خدای یکتا اسرائیل گفته بود که با آنها از دواج نکند زیرا که دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند . سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن از خاصه و متعه و کنیز از آنها داشت در حالت پیری دل او را مایل بخدایان بیکانه کردند و دل او که با خدا پاک نبود . برخلاف دل پدرش داود داشت و پیرو خدا این صید و نیان گردید *

بعد از این سخنان نالایق بسیار در حق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی را که میگویند کلام الهی است و وحی و الهام خدا است . از بجای توریة بیاورم که بوی الهامی را بی شبهه

تغییر بتوانی از آن استشمام کنی *

از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جا خدا مهمانها میکند
تزدانیهای آید صعود و نزول میباشد و بچشم ایشان مرئی میشود
پیغمبرهای خود را فریب میدهد الیاذن الله تعالی من هذه الالهامات *
افسوس بر چنان میزان الحقیق باد که با همه این احوال میگوید يك كلمه و يك
حرف در توریة و انجیل تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان واقع نشد .
و دلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدا به بنی اسرائیل
و عیسی در انجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابها را حفظ و نگاه داری
کنند و زیاد و کم نمایند . حال آنکه همان امر خدا و مسیح بآنها
دلیل بر وقوع تغییرات در کتب است *

برهان دیگر نیز از قرآن آورد که خدا توریة و انجیل را نازل
کرده است . پس از این قرار بنده کتابی تألیف کنم و نام آنرا انجیل و یا توریة
بگذارم و بگویم خدا این کتاب را در قرآن خبر داد زیرا که نام آن انجیل است *
والخلاصه اگر بچشم انصاف و دل بی آرایش بسنم بنکری حقیقت
حال را خواهی دید . و تصدیق مرا خواهی کرد . و اگر
انصاف نکنی و ستم بر خود یا سوری حرجی بر من نیست و جرمی
بر من نخواهد بود *

اینکه شهادت قرآن را در حق توریة و انجیل خواندی البته آیات
تحریف را نیز خوانده و دانسته . از تو انصاف میخواهم که آیا این
قرآن در بدو اسلام این سخنان را در ملاء یهود و نصاری و عواجهت
از علما و بزرگان آنها بطور طعن و تعرض نیاورد . و آیا آنها اهل
لسان نبودند * اولاً * از قرآن نمی شنیدند که بدروغ کویان لغت
میکند و خود بدروغ نسبت تحریف و تغییر را به یهود و نصاری
میدهد * ثانیاً * این دو سخن متناقض را از او نمی دیدند که در یکی
تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند و در جای دیگر آنها را
محرّف می شمارد آیا بزرگان یهود و نصاری با همه کبر و نفوذی که در نهاد
اعراب بود و از بی بهانه برای الزام قرآن و صاحب آن نیز بودند گفت

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ و افترا نسبت تحریف را بکتب
مقدسه میدهی و چرا سخنان متناقض میگوینی بآنکه خود
در قرآن گفتی *

فجعل لعنة الله على الكاذبين *

چه آسانتر از این بودی که این سخن را بگویند و مانند نصاری نجران
نشوند که در مقام محاصره و مباحله بودند . و پس از آنکه ایمان آوردن را
عاز داشتند ذلت و خواری جزیه و فدا را بر خود گرفتند *

اگر گوئیم از ترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه و آشکارا این سخن را
بگویند * بآنکه آن مقام جای شمشیر و مقاتله نبود بل هنگام
مجادله با سخن و نفرین و مباحله بود و هنوز اسلام را قهر و غلبه باند رجه
نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته و هر گونه اعتراض را
بآنحضرت میکردند * پس چرا در خفا و پنهانی این سخنان
خود را بزرگانها نینداختند و فریاد نکردند که بدروغ پیغمبر در اطراف
جهان منتشر و شایع شود . و شکی در این نیست که اگر سخنی از اینقبوله
بمیان میاوردند مشهور و معروف میشد و همه کس می شنیدند .
همچنانکه بسیاری از محاورات و مجادلات علما و بزرگان نصاری
و یهود و سایر ملل و ادیان با پیغمبر و جانشینان آنحضرت در کتب توارخ
ثبت و ضبط گردید *

حتی در دولفظی از قرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء و بکار عربی
و فصیح نیست و آنحضرت شهادت پیرمردی از عرب که او را بمجلس
خواستند و مکر را او را امر بقعود و قیام فرمودند آن شیخ گفت استهزائی
و انا شیخ بکار . پس اعتراض کنندگان شرمسار شدند و این
سخن در جهان منتشر گردید *

مکر آیاتی را که تو در تصدیق کتابها از قرآن آوردی نمی شنیدند و نمی
فهمیدند که میفرماید اعراض از حق نکردند و اختلاف و تفرقه از راه
خدای نبستند مگر بعد از آنکه دانستند راه خدای را * و جحد و ابها
و استیقتنها انفسهم * و فرمود دیگر حجتی میان ما و شما باقی نماند

و حجت بر شما تمام شد و حق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار و عناد شما آشکارا گردید . حال حکم ما و شما با خدا است و او بهترین حکم کنندگان است . یعنی در روز جزا اقامت حجت و ایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم و عناد و بجاج شما را هویدا نمایم و خدای حکم کند *

و هو خیر الفاصلین *

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج و اظهار بیثبات و نسبت تعدد و انکار بر آنها بعد از علم و آگاهی از حقیقت پیغمبر . عجب است که هیچ نکفتند و با آنهمه نخوت و غرور بر روی زرکوارى خودشان نیاوردند که یا محمدی ما بعد از علم بر حقیقت دین تو و ظهور حجج و بینات از تو انکار و عناد کردیم . چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی . و بجهت این سکوت عار جزیه و مذلت مقهوریت را بر خود گرفتند *

اکنون اگر تو نیز عناد جاهلیت را که در آنزمان شایع بوده است و در اینزمان لباس دیگر پوشیده است از خود دور کنی . خواهی دانست که این انجیل و توراتیه کلام خدا و وحی الهی نتواند بود . اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوٰه والسلام که اهل لسان بودند و بی مأخذ بودن کتبها و وقوع هر گونه تباهی و تحریف را در آنها و بشارات ظهور آنحضرت را که بواسطه اوصیای حقّه عیسی با آنها رسیده بود بجهت نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند و مجال بر رد آنگونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند و همان سکوت ایشان از اعتراض و درخواست برهان از او محکم دلیلی است بر آگاهی آنها از حقیقت کار و حقیقت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل و توراتیه نیاورد سهلاست که محرف بودن آنها را بجهت چند آشکارا داشت . اما اینکه قرآن و قرآنیان نصاری و یهود را اهل کتاب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا ماناسبتی

کافی تواند بود و از اینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است * عیسی را آیین حقیقی بجز از یکی نبود و اینهمه فرقه های کونا کون که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیقی و دیگران را در کراهی دانستند بجماعی خودشان را عیسوی نامند *

پروتستان دیر و زری بجز خود در دنیا عیسوی حقیقی نمیشناسد . کاتولیک پروتستان را اهل بدعت می شمارد . ارمنی لاتین را بد میداند . یعقوبی ملکاوای را غیر معتمد می انکارند . فسطوری رومی را مردودی پندارد . ومع ذلك در اصطلاح از جمله آنها تعبیر بعیسوی آورند . با آنکه اگر عیسی را خبری از آنها باشد تنها از یک فرقه خواهد بود . که هر گاه بچشم خدای بنکریم آنها در خارج از فرقه های مذکوره است . و اگر قدری از روی تحقیق بنکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیقی را پیدا نتوانیم کرد *

معیار چهارم *

میزان الحق پروتستانی در تشخیص الهام حقیقی شرایطی آورده در ذیل آن بطلان کتبهای بت پرستان را متفرع بر شرایط مذکوره میدارد و زاید نیست که عبارات او را در اینجا بیاوریم *

در صفحه یازدهم از میزان الحق مزبور است *

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابر شروط مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها از الهام حقیقی صادر گشته باشد . که تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت و بی تقصیری و پای و خوش حالی حقیقی است هرگز رفع نمیتواند کرد . بلکه در خصوص ذات و صفات خدا واراده او تعالی که در خصوص انسان است از آنها کانهای نالایق و ناقص صادر میشود . بمرتبه که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکند *

در اینجا سخنی بمیزان الحق بگویم که این اعتراضات بر بت پرستان و کتابهای آنها که آوردی بر تو و آیین و کتاب تو نیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیقی و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر در خصوص ذات و صفات خدا و اراده و امری که خدا را در تکمیل انسان است از آن گانه های نالایق و ناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را به شرک و تعدد خدای واحد من جمیع الجهات و عروض اعراض را و مانند این عقائد فاسده دلالت میکند ؟ *

✽ مگر نشیدی که نباید تکلم بسخنی کنی ؟

✽ که همان سخن بعینه بر خود شما بر گردد ؟

مؤلف مذکور سخنان خود را میسراند بد آنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ✽ امامی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ✽ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یا آنکه هر دو کلام خدا است و چون بسیاری از مطالب قرآن و انجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هر دو کلام الهی نتواند بود و تنهایی از این دو کتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس از این مقدمات شروع بر اثبات صحت انجیل و توریة و عدم وقوع تحریف و منسوخ نشدن آنها کرده و در نظر خویش از عهدۀ این امر ممتنع الایبات برآمده بنیان آیین پر و تستانی را از هم چنان انجیلی که از حال اوقی الجملة آگاهی جستی استوار میکند *

✽ تنبیه ✽ باوجود بیانات گذشته در خصوص توریة و انجیل و بر مقتضای اذعان او که با انجیل باید کلام خدا باشد و یا قرآن و آشکار شدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود ما را باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن و اقرار بر اینکه اکنون بجز از قرآن کلام حقیقی الهی در دست نیست و اگر بعضی از آیات او را من و شما نفهمیم

در خارج از محل نزاع است زیرا که کلام خدا را از روی تحقیق مخاطبان حقیقی با آن کلام میدانند و بس و بر من و شما از آن نور قدیم و سرعظیم که مخاطبان حبیب با محبوب است بجز بر تویی نخواهد رسید * کیفیت وقوع و عدم وقوع تحریف را در توریة و انجیل بقدر کفایت اکنون دانستی . و مزید آگاهی از آن را نیز در طی بیانات ✽ میزان الموازن ✽ پیدا خواهی داشت . پس عنان کیت قلم را بمیدان بیان در وقوع نسخ در کتب معطوف داریم و سخنان میزان الحق را بعبار تحقیق بیاوریم *

این بیان را در طی معیار های آینده نیک و نکر و کوش ادراک خود را باز کن *

✽ معیار پنجم ✽

در فصل دوم کتاب میزان الحق از باب دوم در اثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند و دقیق سخن را از عالم ادراک خود میاورد که مرد بصیرتمند هو شیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی از خارج نتواند بود *

عجب این است که از قول اسلامیان در آثار سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه از عقاید اهل توحید بوده است و معنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم و مأمور . و المأمور معذور * ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند و باطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلت اختلاف و تغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق گذاشته میشود . و آنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی



برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت و نسخ
از آدم تا خاتم بدانی برای تو با اختصار بیاورم . و اگر در ثانی مناسبتی
پیدا کردم سر و حکمت اختلاف شرایع و عدد معین آنها را نیز برای
تو توانم آورد *

در میزان نخستین از بن نامه دانستی که خدا را احکامی برای معلوم داشتن
مطیع و عاصی و برای نظم نوع بشر و برای تعیین خدمت جسم
و جسمانیان و برای سایر حکمتها و مصالح دیگر در هر زمانی
لازم است *

در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت و ناموسی از جانب خدای
برای او و اولاد او مقرر گردید و صحف آسمانی که صحف آدمش کویم
بر آنجانب نازل آمد *

تا زمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود و بعد از بعثت آنحضرت
شریعت تجدید شد و وحی تاسیسی بر او نازل گردید . و آن تجدید
و تأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تا زمان ابراهیم علیه و علی آباء السلام شریعت نوح معمول بود
و بشریعت ابراهیم شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد و بر آن
حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید *

شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت و این
شریعت چهارمین شد *

شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت
و تغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . و مولود شریعتی که در زمان
ابوالبشر علیه السلام بمنزله نطفه از جنین بود جان گرفت و روح بر آن
جنین داخل شد . مژده تولد مولود را فالو حلال داد و کتاب او انگیون *
یعنی تعلیم و بشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب گشت *
و چون در ازمنه پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام الهیه تغییر پذیرفت
بعلت اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد و چون بزرگ شد
خطاب * احل لکم الطبیات * باو میرسد *

این جهان که انسان کبیر است در طبق انسان صغیر که افراد
بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیر را تا مقام جان
گرفتن در شکم مادر پنج گونه تغییر کلی است که اهل حکمت
این معنی را دانند . نخست * نطفه است * دوم * علقه *
سیم * مضغه * چهارم * عظام * پنجم * اکسء لحم *
که مقام ولوج روح است این است که زمان موسی علیه السلام یعنی
اهل آن زمان بسیار مشابَهت بعضا میت داشتند و سخت دیر فهم
و لجوج بودند *

تا زمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت و بتوسط
عبد حقیقی آلهی * که پدر جسمانی او نیز * عبد الله * بود
و مادر او ایمان بتوحید و اسماء و صفات الهیه آورده از جمله مساوی
و معایب * آئمه * بود شریعت ششمین که نسخ شرایع خسه
متقدمه است مقرر آمد و کاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق
مولود نام الخلقه بود *

* ثم انشأناه خلقا آخر فبارک الله احسن الخالقین *

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود و هر چه بزرگتر شود همان
انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت * حلال
محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه *

نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشتوی و بکدام دل میفهمی
اگر کوش شنوا و دل آگاه را همراه داری خوشا بحال تو و اگر خدای
نخواست با کوش معاند و دل بفضتک هستی پس برای اصلاح
خویش طیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را از این مطلب بگذریم و نسخ شرایع را بفهمیم . پس
مقصود از نسخ بطلان کتب صحیفه سماویه نیست . و تغییر بیانات
در خصوص اسماء و صفات و مطالب توحید جاری نتواند بود .

و همچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق و نیکویی آداب و خوبی معاشرت با انبای جنس و رعایت حقوق و ترك عقوق . و همچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم و توریة و انجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع بودن عین کاذب و زنا و لواط و قتل نفس بغیر قصاص و سرقت و شهادت زور و خیانت بر عرض و مال همسایگان و تزویج زن پدر و تزویج مادر و دختر مادر و تزویج دختر و تزویج خواهر و تزویج خاله و عمه و جمع بین الاختین و مانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسه اسلام نیز مقرر است و همچنین است امر ختنه و طلاق و تعدد ازواج و مطلق نماز و روزه و غسل که بعضی از اینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند و مع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان و زمین باقی خواهد بود و نسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که بیانات الهیه بر حسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام و مدارك آنها اختلاف حاصل کند *

❖ سخنها چون بوفق منزل افتاد ❖ در افهام خلایق مشکل افتاد ❖ به بنیم میزان پر و تستانی چه میگوید و وقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چگونه برمی دارد . اگر معنی نسخی را که اسلامیان میگویند خواسته است انکار کنند زهی اشتباه است . و در صورتیکه هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نگذاشته اند و همه را تغییر داده اند و نسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود و برهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میگوید خلاف و اختلاف در مضامین و احکام وارد در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کتبهای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است و عیسی گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست از این سخن عیسی چیزی بفهمیم و علی العمیا نپذیریم .

اگر بصیرت و انصاف آوریم از این کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد و او را و شریعت او را بنیان قرار داد . و بنا بر این انجیل هرگاه از خدای آنجناب بگذریم در مرتبه نبوت از این سخن پیدا میگرد که مقام کله با کلیم فرق خواهد داشت و صاحب بنیان عظیمتر از صاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توفخانه محکم الاساسی را بسازی و بدست رسام و نقاش یا بنجار و مانند آنها بدهی که در آن رسمها و زینتها و در و پنجره و میل و پرده و امثال آنها ترتیب دهند *

ولی از سخن آن سخن الهی استنباط کردیم که او نیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده و کار او محکم کردن شریعت الهیه است همچنین که خود فرمود من مبعوث نشده ام مگر بر کشد کان خانه اسرائیل *

و الحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل با توریة و محکم کردن عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد و از همان سخنان او بطلان مدعای او را آشکار خواهیم داشت *

میگوید در توریة نهی از قتل شده است و انجیل گفت که بد کوبی در حق برادر دینی مانند قتل است . در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند و انجیل از نگاه کردن بشهوت ممنوع داشت تا آنکه بحکم طلاق میرسد و میگوید که توریة طلاق دادن را تجویز کرد لکن مسیح بجهت توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت و منحصر بحال وقوع زنا از زن یا شوهر نمود *

اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بر وقوع نسخ در توریة است اگر چه انجیل و عیسی از این حکم خبری ندارند و اگر گفته اند بمعنی مکروهیت طلاق در نزد خدای گفته اند نه از روی حرمت و مطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

❖ ابعض الاشياء عندی الطلاق ❖

د در نزد خردمندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان دارد . و ممنوعیت آن چگونه مفاسد و معایب را لازم گرفته است *
گذشته از اینها اگر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه تو ضیح معنی عظیم نکاح باشد و خواه از روی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییر در احکام تواند بود زیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاح را عظیم کرد موسی را نیز اوفرستاد و میتوانست آنوقت نیز تو ضیح این معنی را نماید اگر این امر لازمی بود . و گرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *

صاحب کتاب در فصل دوم از باب اول گوید . اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی و روحانی مبدل خواهد شد مطلب تازه نبوده زیرا که در کتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرگاه این سخن را از انجیل و توریة قبول کنیم برهانی دیگر بر وقوع نسخ در شریعت خواهد بود *

شاهد بر مطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی از فصل سی و یکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند و محل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس از آن روزها یا خاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خود را بدرون آنها خواهم انداخت و آثار بدلهای ایشان خواهم نکاشت *

صاحب کتاب از این عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروک خواهد گردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است و ندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود . و معینا فراموش کرده است سخنی را که خود در کتابش از کتب مقدسه

نقل کرد که آسمان و زمین زایل میشوند و حکم خدا زایل نمیکردد . و غافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترک نکرده است . و گذشته از اینها آیات ارمیا را درست نتوانده است که پیش از این آیات عنوان سخن از نقص عهد الهی بوده است و مقصود خدا از این کلمات بآن قرینه روشن گردد . که فرمود زمانی خواهد آمد که شریعت را در دل ایشان محکم کنم و عهد مرا نشکنند و همچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *
بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا استشهاد جست ولیک بشارت تنها اکتفا کرد و آیات را ذکر نمود و همچنین شواهد دیگر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات نپرداخت و علت عدم ذکر آنها را بزودی خواهی دانست .
❖ اولاً ❖ آن آیات بهیچ وجه دلالت بر مطلب او ندارد ❖ ثانیاً ❖ در پس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفه بحال خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد . و ما همه ترجمه هارا از روی ترجمه های خودشان در اینجا خواهیم آورد اگر چه در اصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه آورده اند *

❖ از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا است ❖

اینگ عبد من که او را دست گیرم و او برگزیده من است و از او راضی هستم روح خود را بروی فرستم که حکم بر طوایف را جاری کند . نه آواز بلند کند و نه در کوچه ها فریاد نماید من مرضوضی را نکند چراغ روشترا خواموش نکند حکم از روی حق بیاورد تا هنگام گذاشتن حکم در روی زمین دلتک نشده خسته نکند در جزیره ها منتظر شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پروردگار که آسمانها را آفرید و آنها را بسط داد الی آخره *

آیت ششم از کتاب و باب مزبور را که در تبدیل عبادت ظاهری

روحانی شاهد آورد بخوانیم *

من که خدا هستم ترا پرستی خوام و دست ترا کبیرم و ترا حفظ کنم و ترا برای عهد و روشنی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینا را بینا کنی و اسیران را از زندان و ظلمت نجات دهی و از تاریکی رهایی دهی * پروردگار منم و نام من رب است عزت خود را به بیکانه و جد خود را برشته نخواهم داد *

آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی و دلالت نداشتن ششمین آیت را بر مدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *

اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده بخوانی و هنوز خود محتاج راهنمایی دیگری هستی بیا و یامن همراهی کن و تعصب و عناد را از خود دور نمای و معنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة بانصاف و هوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بده تا در انصاف تو باز است ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است و وعده بعث پیغمبر عظیم الشانی که او عبد خدا است نه خود خدا و نه زاده خدا است * و او برگزیده و مصطفی است و او مرتضی است که خدا از او راضی است * روح الامین بپایان وی فرستاده شود که شریعت خدای را در طوایف اتم جاری کند * آن عبد خاضع خدای بفقرو مسکنت افتخار آورد بدست خودتی مرضوضی را نشکند که او رحمت بر عالمین است * حکم و شریعت بیاورد و بر طوایف عالم احکام الهیه را صادر کند * در گذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کند و دلتش نشود * و او عبد برگزیده و مختار و مصطفی باشد و خدا او را صادق خواند و او را دست گیرد و او را حفظ کند * و او را برای عهد خود و روشنی در طوایف عالم ظاهر کند * تا آنکه نابینایان را بینا کند و جهان را از تاریکی جهل و نادانی و ظلمت شرک و الحاد و بت پرستی رهایی دهد * خدای پروردگار عزت و جد خود را باو عطا فرماید و او را عز و بر و محمد و احمد و حمید و محمود و حامد نامد * که عزت و جد خدای

به بیکانه و بتها نرسد * آن عبد حقیقی الهی بتها را سر نگون کند بت پرستان را در زمانیکه جهان را غالب باشند مخدول و مغکوب سازد حکم الهی را بااستقامت در روی زمین گذارد جزیره هامتظر شریعت او باشند *

آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تاویل نتوانند کرد زیرا که صاحب شریعت نبودن عیسی را در انجیل تصریح کردند و باندك اعتراضی که با آنجا وارد کردید در انجیل نسبت دلتکی را باو دادند با آنکه اشعیا گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتش نشود *

﴿ در فصل هفدهم انجیل منی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد که ای اولاد بی ایمان و نادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کنم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی و ترویج آیین خدا شناسی و بیان اطوار توحید حقیقی نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا گردد *

منتظر بودن بشریعت او را از جزیره ها میشتوی که در امریکا باشد که بحجوة ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسه او ظاهر گردید * و انبوهی از مسلمانان در اطراف آنجا پیدا شدند و اکنون در آنجا موجود هستند * و نیز آثار شریعت او بطورهای دیگر در میان عیسویان ساری شد و بی دعوت کننده ظاهری بواسطه عقل سلیم که نبی باطنی و شعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیقت شریعت منتظره در جزائر در میان جمعی ظاهر آمد و حکم خسته و طلاق و تعدد از دواج و مانند آنها در آنجا آشکار گردید * و تمة آیات و بیانات فصل مذکور اشعیا در طی بشارات در معیار ششم از میزان چهارم گفته شود * صاحب کتاب در تبدیل شریعت جسمانیة بروحانیة اشارت دیگر بفصل صد و دهم زبور کرد و آیات را ذکر نمود *

﴿ اینک آیات زبور است ﴾

خدا قسم خورد و نادم نخواهد شد بآیین ملک زادی الی الابد امام هستی خدای تو که در زمین تست در روز غضب پادشاهان و ملکا را خواهد کشت بواسطه لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

و زمین را بخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامه هقتم پولوس که عبرانیان
نوشته است محول میدارد - و سقامت ترجمه نامه مذکور را از متن
عبارت زبور باسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین
ملك زادق را که ملك سالم و در زمان ابراهیم علیه السلام بود عیسی
تاویل کنند و از آن عدم تأسیس عیسی يك شریعت جسمانی را برساند *
حال آنکه در آیات مزبوره تصریح بر لشکر کشی و دنیوت آن لشکر
در روی زمین و برانداختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
آورده است *

آیات هجدهم و نوزدهم کتاب موسی یعنی توریة مثنی را برای اثبات عدم
تغییر شریعت و تبدیل شدن جسمانی روحانی آورد که آیات مزبوره
نیز گذشته از عدم دلالت بر مدهای اوشاهد بر بعثت پیغمبر صاحب
شریعت مانند موسی است و اینک ذیلا آورده میشود *

❖ آیات فصل هجدهم توریة مزبور است ❖

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان
برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزیم و سخنان خود را بر دهان
اونهم و آنچه را که با و گویم بایشان گوید و هر کس سخنان مرا که او
از زبان من گوید قبول نکند از او باز خواست کنم *

❖ و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى بوحي ❖

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودند از برادران بنی اسرائیل
که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند و عیسی مانند موسی
پیغمبر نبود یا خدا بود و یا آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی با اعتقاد
عیسویان نبود و مع ذلك از یکسای این آیات عدم نسخ در کتب
آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانی روحانی استنباط کرده میشود *

نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدرجه ثبوت برسد موجب
بطلان دعوی او خواهد بود که گفت نسخ در کتب و شرایع واقع

نشده است و خود وقوع تبدیل در اعمال و عبادات را که همان معنی
نسخ است میخواهد اثبات کند *

❖ معیار ششم ❖

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعثت آمدن
عیسی علیه السلام دلیلی از خارج لازم نداریم و همان دلائل
صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود و در آن
ضمن پایه ادراک او نیز آشکارا خواهد شد بعثت اینکه همان انکار او
و براهین رد بر نسخ را که آورد اقرار و اثبات در وقوع نسخ است *

❖ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ❖

از جمله دلائل منسوخ نشدن توریة با انجیل را میگوید که قربانی در زمان
موسی بود و چون عیسی قربان شد دیگر لزومی برای آن قربانیها نماند *
در توریة امر بغسل و تطهیر بدن شده بود اما چون این حکم برای این
بود که بداند يك شست و شوی باطنی هست و بعد از نزول انجیل
بی آن شست و شوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم
غسل برداشته شد و لزومی برای آن نماند *

اورشليم محل عبادت و قربانگاه يهودان بود و خدا همچنان وانمود
میکرد که در آنجا ساکن است و لکن برای نمونه این بود که باید دل
آدمی منزل خدا باشد اما بعد از آنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل افسان را
همچنان مکان مقدس می سازد دیگر عبادتخانه سنگی یعنی هیكلی
لازم نبود *

در توریة روزهای عید مقرر گشته بود که احدی در آن روزها مشغول
کاری نشود بجز از کارهای دین و این عیدها نمونه عیدهای قلبی بودند
که عبارت از تقرب بخدا است و استحکام رابطه دوستی باطنی بخدا
بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد و تابعان خود را بآن
درجه تقرب و دوستی خدا برساند دیگر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب از این قرار است که نوشتن و از انجیلها
و نامه ها و رساله ها نیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت
کرد که انجیل توریة رانسخ ننمود *

در عدم دلالت فقرات مزبوره بر مدعای او و بالعکس شهادت همان
فقرات بر مدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را
لازم نداریم هر کسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود
اعتراف بظهور نسخ را در آیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح
آورده است *

در مطالب مذکوره صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت
به بعضی از آنها را از این نمی دانم *

در خصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب
غسل تعمید که در میان عیسویان معمول است چه خواهد بود و علت
اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانه سنکی را بسبب منزل کردن خدا در دل های اهل ایمان باطل
کرد پس علت ترتیب کلیساها و معبد ها برای چیست ؟ *

انجیل را تقدیس کننده دل های ایمان آورند کان بعیسی قرار داد
و خدا را در آن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه
ایمان حقیقی آورده اند . و نگفت که آیا همه آن فرقه را قلوب مقدسه
هست یا آنکه بعضی از آنها را هست و بعضی دیگر نیست . و مع هذا
آنها را که مقدس القواد هستند آیا همه را درجه پایی بیک
منوال است یا آنکه تفاوت در تقدس دارند . و در این صورت آیا
خدا در همه آنها بیک اندازه منزل کرده است و یا آنکه بر حسب پایی
آنها ظاهر خواهد شد . و نیز معین نکرد که آیا این هیكل های
قلوب مانند همان هیكل سنکی که خدا بودن خود را در آنجا
و انمود میکرد عبادتگاه ضعیفا و عوام عیسویان توانستند بود و خدای
تعالی در آنها نیز بودن خود را و انمود میکنند یا نه . و نیز بیان
نکرد که فرق میان هیكل سنکی و هیكل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر و از نسخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی
چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیسوها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل
نشدن یکشنبه را نگفت و علت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیک شنبه
بیان ننمود . اگر عید های قلبی کافی بود عیسویان چرا عید های
دیگر قرار دادند و برخلاف توریة که می گفتی تغییر نخواهد یافت
و عیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

از این سخن بگذریم که در این نامه مبنای کار را بر اختصار گذاشتیم .
ولیک از صاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات و اسباب تبدیل
اعمال جسمانی را بروحانی در این چند مطلب گفتی پس علل و معانی
اقسام نذر ها و آداب مفصله آنها را که در شریعت موسی بود و شما
ترك کردید چرا ذکر ننمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل
شد چرا عیسی روزه گرفت و امر بروزه داشتن کرد و اگر نشد اطوار
وضع و کیفیت صوم را چرا تغییر دادید ؟ *

از آنها گذشته این برهیز را در جای روزه از یکجا آوردید عمل عیسی را
تحریف کردید شما نیستید که می گفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد
آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نماز های مقدمین را چه کردید که همه آنها را باطل کرده نماز های
کونا کون آوردید هرگاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال
آنکه عیسی خود نماز میکرد و امت را مأمور بنماز میداشت پس این
نماز های عیسویان چیست و اگر نکرد علت تغییر نماز های مقرر
در توریة چه بود ؟ *

اگر از اینگونه اختلافات آیین عیسویان و توریة بیان بشماریم بسیار
خواهد بود و مغایرت آیین آنها با یهودان مطلب واضحی است و برای
اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم در میان شریعت عیسی و موسی
واقع است تنها يك تغییر کافی تواند بود حال آنکه در این مقام سراپا

تغییرات را می بینی *

اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم از آقای صاحب میزان باید پرسید و معنی زایل نشدن یک حرف از شریعت را بدوام آسمان و زمین که انجیل خبر از آن داد از او باید تحقیق کرد *

❖ معیار هفتم ❖

از جمله دلائل صاحب کتاب بر انکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت ختیه است که میگوید ختیه در توریة از برای طایفه بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که در میان خدا و آن طایفه بود نیز نمونه بود از قطع نمودن خواهش نفسانی . و حال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید . مؤلف سخن را میکشاند بانجیا بیکه میگوید در این صورت ختیه ظاهری لازم نیست از آثروی که حال در قلب بطور روحانی بعمل می آید . و برهان این مطلب را محول بنامه رومیان و قولوسیای چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *

افسوس داریم از اینکه با همه این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *

چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امر ختیه را و منسوخ بودن و نبودن آن را در اینجا بفهمیم اگر چه بیان این مطلب در جای دیگر نیز ممکن بودی *

اینکه عهد ختیه را تنها بنی اسرائیل نسبت داد یا از روی سهو و اشتباه است و یا بلا حظه دیگر آن شاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع و فهمیدن این مطلب را آماده باش *

عهد ختیه نه در یکجای و دو جای از توریة است بل در جاهای

بسیار عموماً و خصوصاً وارد و تأکیدات در این باب صادر گردیده است * عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او و ایمان بانجیل او حکم ختیه ظاهری باطل شد بالاتفاق مخنون بود با آنکه اگر بای دل از شهوات موجب بطلان حکم ختیه بودی در بای دل عیسی اسلامیان و انجیلیان متفقند و از آن طرف خود میگویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود *

عناد بایهودات را در خارج بگذاریم و تصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که با ابراهیم و نسل ابراهیم علیه السلام بسته شد و مانند عیسی مسیح کسی آن عهد را از جانب خدای بر خود گرفت آیامیتواند بسختیان بی بنیاد باطل گردد ؟ *

برهانی که عیسویان را در ابطال این حکم مؤکد دائمی و تحریف کلمه الله عیسی است دو عبارت غیر کافی بر اثبات مدعا از نامه ها است که اولاً * مأخذ آن نامه ها معلوم نیست * ثانیاً * در تحریف اصل و ترجمه آنها سخنها هست * ثالثاً * خود آن عبارات دلالت بر ترک ختیه ندارد سهل است که شاهد بر لزوم ختیه است *

راستی کارهای عجیب و حیرت گردنی ازین طایفه می بینیم . و الحاصل نخست مأخذ و جوب ختیه را از توریة بیاوریم که اساس کار را دانسته باشیم *

❖ در فصل هفدهم از سفر تکوین مخلوقات از توریة است ❖ پس از آنکه خدای بابر ارم نمودار شد در حالتیکه نود و نه سال داشت بوی گفت منم آن خدایی که بر همه چیز قادر است در حضور من سالک و کامل باش عهدی میان من و تو خواهیم بست و ترابه بسیاری تکثیر خواهیم کرد . آنکه ابرام سجد کرد و خدا با او بسخن درآمد و فرمود هما ناعهد من با تو این است که تو پدر چندین امتهای خواهی گردید و پس از این نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدر امتهای بسیار کردم و ترابه بسیاری زیاد خواهیم کرد و امتهای از تو پیداشوند . سرورها * از تو ظاهر کردند . و در میان تو و من و نیز با فرزندان تو که بعد از تو آیند

عهدی میکند ارم که عهد ابدی باشد و خدای تو و فرزندان تو که پس از تو آیند بوده . ترا و نسل آینده بعد از ترا و ارث دیار غربت خواهیم کرد و پروردگار ایشان خواهیم بود *

❖ عهد خسته که ذیل کلمات مزبوره توریة است ❖

آنکه مرا ابراهیم را فرمود عهد مرا تو و فرزندان تو که پس از تو آیند نگاه دارید و آن عهدی که باید تو و نسلهای آینده بعد از تو نگاه دارند این است . که هر ذکوری از شما خسته شوند غلغله خود را از کوشش خسته کنند تا آنکه علامت عهد من باشم باشد و اولاد ذکور شما نسلا بعد نسل هشت روزه خسته نمایند خواه از نسل تو در خانه تو تولد کنند یا از بیگانه زر خرید شما باشند . آنها بی که در خانه شما بوجود آیند باقیبت ابدی شوند البته مختون بشوند که عهد من در کوشش شما میثاق ابدی گردد . ذکور غیر مختون که پوست غلغله را خسته نکنند و عهد مرا باطل سازد از قوم خویش منقرض و ابر باد *

اکنون برهان مؤلف را در ابطال حکم ابدی و میثاق دائمی که خدای بر باطل کشته آن نفرین کرد از نامه رومیان و قولوسیان بخوانیم * آیت ❖ ۲۸ ❖ و ❖ ۲۹ ❖ از نامه رومیان را شاهد بر مدعای خود میسازد ولی آیت ❖ ۲۵ ❖ همان فصل را نیز میآوریم که حال باطل کشته دکان عهد الهی را واضحتر بینیم *

❖ آیت ۲۵ ❖ هر گاه شریعت را حفظ کنی ختان فایده میدهد اما اگر از شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلغله مبدل گردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میگوید ختان فایده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفایده آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر یا باطن است که هیچکدام بنهایی سود ندهد و این همان معنی است که در دین اسلام مقرر است چنانکه فرموده اند

❖ لا ایمان ظاهرا الا باطنا ❖ و لا ایمان باطنا الا بظاهرا ❖

آیت ❖ ۲۸ ❖ و ❖ ۲۹ ❖ زیرا که یهودی ظاهری یهودی

نیست و خسته که در کوشش شده است خسته نیست اما یهودی آن است که در باطن یهودی است و خسته آن است که در کتاب نیست و در معنی با قلب است و مدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

به بیند این آیات را که صریح میگوید ظاهر را با باطن مطابق کنید و قناعت بر یهودی بودن در ظاهر و اختان ظاهری ننماید دلهای خودتان را از شهوات باز دارید زیرا که خسته حقیقی چنان است . چنانکه در آیت پیش گفت که اگر شریعت را حفظ کنی ختان فایده میدهد و گرنه مانند این است که خسته نکرده باشی . که روح در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است و جسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود و هر کدام بی آن یکی ناقص و ابراست . و هر کس عهد ابدی خدای را باطل کند از نسل ابراهیم و از برکت و مبارک بودن که خدا بسبب این عهد ابدی بابراهیم و ذریت ابراهیم عطا فرمود بی بهره و ابر باد *

دلیل دوم صاحب کتاب بر ابطال حکم خسته فقره بازدهم از فصل دوم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است و آن آیت چنان است که ذیلا آوردم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد کاهان کوشی را از خود دور گردید بختانی که در او بادست نشده بود مختون شدید *

به بیند پایه سخن اینها را با چه سخنی چگونه عهد خدایی را میخواهند باطل کنند عیسی را خوب محکم کشته شریعت موسی دانستند و آنگونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض از روی عناد و جحود با طواریهودی حکم الهی و امر عیسی یا نصریح در انجیلیهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه از نامه هایی که میگویند از معلمان و مقدسان است و سند آن نامه را وصحت ترجمه آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت بر عکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند و تباه سازند *

میتوانم گفت که بعد از ترقی افهام و مدارك و فهمیدن مردم محسنات و فوائد خسته را و دانستن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیسی این کار را بی مأخذ و غلط کرده اند البته اسلامیان را تصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ❖ شارل میزمر ❖ کتابی بزبان فرانسوی در سنه ❖ ۱۸۷۰ ❖ بنام سواره ده قونستانینو پیل نوشت و در آن محسنات و فوائد اکثری از آداب و آیین اسلامیت را درج کرد و این کتاب را چاپ کرده و منتشر داشت *

❖ والفضل ماشهدت به الضراء ❖

حاصل کلام سخن در وقوع و عدم وقوع نسخ بود بحمد الله که صاحب کتاب بی زحمتی بر ما خود دلایل آنرا آورد اگر چه در صورت انکار آورد علی ذلك زیاده بر این در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکار است فقط در امر خسته که متمسک بنامه هاشد سخن در خصوص نگارنده نامه هاداریم که گاهی از روی افکار و رأی خودشان بی آنکه مأذونیت از عیسی داشته باشند با عتراف خودشان سخن گفته اند و زاید نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

❖ در فصل هفتم نامه پولوس در فقره ❖ ۲۵ ❖ گوید ❖

اکنون در خصوص باکره ها امری ندارم ولیکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن را دریابد رای خود را میگویم . اکنون کان میکنم که برای این تنگی و مضایقه حاضره این خوب است یعنی اینکه نه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش و چون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکته دیگر در اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگویم که این حکم منع از طلاق را پولوس مقدس با اینکه از رأی خود گفت باز حکم ابدی و دائمی نکرد . بل محتمل است که از اقتضای اوقات زمانهای آینده آگاهی داشته و این حکم را موقتی آورد و سبب آن را مضایقه حالیه کرد و گفت اکنون را باید اینطور کرد و هم اعتراف نمود که امری

بر من نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

❖ معیار هشتم ❖

صاحب کتاب فصل سیم باب دوم از کتاب خود را در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی و الهام نکاشت و بد کرد لائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد و سخن را بد آنجا رسانید که گویا اسلامیان را در عدم تحریف توریة و انجیل تا زمان ظهور اسلام سخن نبوده است و این نسبت تحریف را در بعد از آن گفتند و آنوقت که انجیل و توریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *

اما آیات قرآنی را که در استدلال بر مدعای خود آورد که از این آیات استنباط میشود . تا زمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلم اینکه در آن آیات وارد است که بکتاب مسیحیان و یهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی و نفهمیدن آیات قرآنی است یا آنکه بآیین معهود عدا سهو کرد امید داریم که از روی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحه ❖ ۳۴ ❖ و ❖ ۳۵ ❖ آن کتاب هر دو قسم از آیات را بتدبر و انصاف بخوان و جواب مؤلف را از کتاب خود او بگو *

اهل ذکر را باهل کتاب معنی کرد و آیت را آورد که ❖ فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون ❖ ولی ❖ اولاً ❖ غفلت از مثل این آیت کرد که میفرماید ❖ فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون بالبینات والبر ❖ ثانیاً ❖ ملتفت نشد بر اینکه اگر مقصود از اهل ذکر اهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بر دین اسلام میشد ❖ ثالثاً ❖ هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی و اوصیای حقیقه عیسی را که بواسطه اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام و اصحاب او و امثال ایشان و دقائق کلام الهی را در اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها و مهمانیها و نسبتهای نالایق براندا و اولیاء علیهم السلام *

این آیات را نیز مؤلف اعتراض آورده و میگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را از این آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

❖ دو آیت از سورة البقره است ❖

❖ یابنی اسرائیل لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و اتمتعوا به ❖
❖ افتطمعون ان يؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون ❖

❖ آیت سیم از سورة البینه است ❖

❖ لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین من فیکین حتی تأتیهم البینه رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمه و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینه ❖

در عدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح و بسطی نیستیم و مطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را تحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست و از یک آیت پیشتر آن را برداشته در اینجا گذاشت آنهم ان شاء الله از روی سهواست *

از هیچکدام از آیات فوق عدم تحریف در توریة و انجیل تا زمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود و نصاری آثار و اوصاف و علامات و سمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیة کتابهای خودشان و چه از بیانات شفاهیه اوصیای و اوصیای و صالحان عیسویان

مشهور و معلوم بوده است بنحویکه هرگز بحال انکار آنحضرت را نداشته اند مگر بغضاد و پرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان در انکار بر مسیح با وجود دانستن اخبار او و شناختن او کردند *

❖ قل ما کنت بدعا من الرسل ❖

❖ در آیت نخستین ❖ آنها را از تبلیس کردن حق بیاطل و کتمان حق بعد از علم نهی فرمود *

❖ در آیت دوم ❖ بیان حال لجاج و تحریف یهودان است که ❖ اولاً ❖ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند و توریة را آورد طایفه از آنها یهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید و می خواهید بعمل بیاورید و هر چه را نتوانید ترک کنید ❖ ثانیاً ❖ یک فرقه از یهودان از زمان موسی تا زمان اسلام در کار تحریف بهر قسمی که میتوانند دروغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند و حال آنکه یک فرقه منتخب شده از آنها آنگونه تبلیس کردند و حق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه در میان آنها بوده اند *

❖ در آیت سیم ❖ میفرماید اهل کتاب و مشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات و آثار معلومه خواهد آمد و تا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تا آنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز بر انکار کردند و میبایست هم بکنند که از ریاست و بزرگی و جاه گذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان در حق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف و وقت تحریف و کیفیت تحریف را از اسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شر بر یعنی شیطان و نفس اماره بسوء و ظلمت عالم خاکی و غلبه هواها و خواهشهای نفسانی بر بنی آدم است که اسباب و علل این مطلب را در این نامه مشروحاً نتوانیم آورد و علی الاجمال همین وضع جهان و اختلافات ائم و ملل و برداشته

شدن عظم و اعتبار در امر دین از میان مردم و بالخصوص نمونه‌هایی که در لجاجت و انکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ و سیر فهمیده و درجه نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی و انقلابات کونا کون که بجهت لشکر کشیها از جانب سلاطین و پادشاهان و ظهور هر گونه فساد ظاهری و باطنی در میان اقوام و رؤسای آنها و سایر جهات که باندک تتبع توانی دانست و بعلمت اجرای آیین امتحان و اختبار که سنة الله از آدم تا خاتم بر آن جاری است وقوع تحریفات و تغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون یک نسخه اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق و جدید و نامه‌ها و رساله‌های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل توریة و انجیل و غیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب در غایت وضوح است و اما وقت و کیفیت آن پس بجهت دانستن اسباب و مقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت و کیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثه اتفاق افتاد تحریف دادند و تباه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای و بیان اسماء و صفات الهیه و در اطوار شرایع و مقامات انبیا و اولیا حتی در تواریخ و حکایات چنانکه متن کتب شاهد بر این مطلب است و بعضی از نمونه‌های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم و بعد از این نیز در اثنای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه‌های عبرانی و یونانی و رومی و غیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده و ضروری از آن حاصل گردد * نمیدانم بعد از همه بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت و انصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق و جدید

اصلا و ترجمه باقی ماند یا آنکه از این مطلب بگذریم * گویا برادر پروتستانی را بعلمت انسی که بسخنان خود دارد و دل او را بعبثت این انجیل و توریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلب قلوب و تحویل احوال نیستم و این امر را برخدای توانا واگذاریم و هدایت کمره‌هان را بتوفیق او تعالی محول دانیم *

❖ والسلام علی من اتبع الهدی ❖
اینکه مؤلف گفت اسلامیان یابستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة و انجیل و مانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل کتب بوجود نسخه‌های اصلیه و اتصال سند و تصدیق پیغمبری آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا و کماو کیفا معین نماییم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت تکلیف مادر تصدیق و تکذیب معین و محدود باشد یا آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . و در صورت مجهول الحال بودن ❖ اولاً ❖ آنچه در بیانات خداشناسی و اسماء و صفات الهیه موافق توحید حقیقی و تقدیس و تنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *

❖ ثانیاً ❖ در خصوص اطوار و صفات انبیا و اولیا آنچه را که بیان مقامات عالیة آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست و آنچه را در این دو مطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی و محرف خواهیم انکاشت *

و همچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هر چه لایق شان خدایی و موافق با جماعیات اهل کتاب و اسلامیان است جمله آنها را از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *

و آنچه دایر بامر دین و آیین نیست از قبیل حکایت و تواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایقی بخدا و مقربان خدا نیست قبول کنیم
و غیر آن را مردود و محمول دانیم چنانکه بعضی از نمونه های مطالب
مذکور را سابقا آوردیم و لاحقا خواهیم آورد مانند مسی
و زنا کردن اوط علیه السلام با دخترن خود و مانند ارتداد و عبادت اصنام
سایمان علیه السلام با غوای زنهای او و امثال اینها بخوبی که در نهائات
میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هر گاه جویای راه
حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن و تکلیف خود را بدان
که فردا در محضر عیسی و جله انبیای تو محاکمه کنیم و شرمناک
شوی و هوا خواهان تواز تو تبری جویند و کسی شفاعت ترا نکند
زیرا که حجت را دیدی و سخنان خود را سنجیدی *

معیار نهم

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت
و ربوبیت در طبق قدرت و علم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت
شناسایی خویش مطلق آفرید و او را آینه جلال
و جمال و مظهر صفات قدس و اوصاف کماله خرد ساخت و آن
انسان را در عالم اول معرا از نواقص و عیوب کرد و مزه از معاصی
و ذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات و شفاعت بر عیسی علیه السلام
سخنان پریشان آورد اگر چه معنی پیغمبری و مبعوث بودن
آنجناب را برینی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد و رفع
پریشان کوبی در حق آنجناب را خواهد نمود . لکن چون میزان الحق
بنی آدم را در کما هکاری دانست و جله بشر را غیر معصوم ساخت
و یک شفاعت کشنده عمومی که نجات جهان را مالک باشد از غیر
نوع بشر لازم شمرد . و بنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زاده خدا
و در مرتبه الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پایی انسان در مفتوح این معیار
آغاز بسخن کردیم *

در پایی و عصمت وجود انسانی و کمال بودن در بدایت خلقت
صاحب کتاب با ما موافقت کرد چنانکه در صفحه ۷۰ * کتابش
بعد از ذکر آیات بسیار از توریة و انجیل در این خصوص و درباره آفریده
شدن انسان بصورت خدای برای آنکه بر طیور و حیوانات بریه و بحریه
و جله جنبندگان در روی زمین و در روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی ازید قدرت
خالق خود پاك و نيك و بی گناه بوجود در آمده است و شباهت خود را
که خدای تعالی در وقت خلقت آدمی باو مرحت فرموده بود تاویل
معنی آن شبیه باین طریق است که انسان در آن وقت از کما و ممرک
و نا پایی قلب و از خواهشها و هوسهای بدواز ضعف روح و جسم
آزاد و بری بوده است و خدا را در کمال کاملیت شناخته و دوست داشته
و خوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض
خدای خود را میشناخت و محض او را دوست میداشت و محض
او را طالب بود و بس و در اینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته
و دوست داشته و در او بیشت یافته و روحش از قدرت و معرفت
و پایی مملو گردیده بود که کویا نقش صفات الهی کشته قادر
بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید انتهى *

از بحث توحید و فوائد ایجاد و بالخصوص از این همراهی که صاحب
کتاب در بیان سخن با ما کرد و موافقتی که با ما نمود و از کتب متقدمین
و متأخرین دلائل آورد کامل بودن و پایی و عصمت مطلق انسان
در بدایت ایجاد و استعداد او بر تدبیر و تصرف در مخلوقات که دون
از تریة او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون با اعتقاد صاحب کتاب که جله افسانهها را ناپاك و گمراه و بدکار
میگوید و یکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم
که مخاطب با آن نامه میتوانند شد و مانند آنها را آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکررترین آفریده
های اوست میکند نظر باید کرد *

❖ در فصل دهم مر قس ❖ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس
مانند معصوم ❖ یعنی صبی بی گنا، ❖ ملکوت خدا را قبول نکند داخل
بدرون ملکوت نخواهد شد ❖ پس کاهکاران بنص عیسی از ملکوت
بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد بر مطلب نخستین آورد نباید
فراموش کرد: باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم
تا آنکه سلطنت در روی زمین و حیوانات آب و خاک و هوا نماید یعنی
مقصود من از این گونه آفرینش این است و این آفرینش چنان عظیم
از آفرینند، قادر مهمین هرگز باطل نشود و بنامه های مجهول الحال
و المال منسوخ نکردد *

اگر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات و اسماء و اوصاف
شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان با اعتقاد صاحب کتاب
چنانکه در صفحه ۷۲ ❖ گوید شیطانی که مخلوق از ظلمت بود
پیداشد و اراده و مقصود خدا را کلیا برهم زد و اندیا و اولیا را گمراه
نمود حتی عیسی مسیح الله را باز بجهت خود کرد و او را بالای بام برد و گفت
اگر تو سر خدا هستی خود را از اینجا بزر انداز و از آنجا او را بالای
کوه بلندی برد و همه عزت و ممالك جهان سال
بروی بنمود و گفت اگر بر من سجده آوردی جله اینهارا بتو دهم
و از اینگونه کارهای ناشایست بخدای خدا و صفات کالیه او تعالی
پس هرگاه چنان است آنچنان خدای نیز شایسته خدایی نتواند بود
و تعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا او را بصورت خویش آفرید و مجمع
کالات ظاهریه و باطنیه اش ساخت و او را بیای و قدس مطهر تقدیس
و تجید کرد و هیکل توحید و آیت تفریدش داشت چنانکه در میزان
نخستین از این کتاب مستطاب اشارت بر آن شد باید فهمید که علت
حدوث آلودگی و ناپای در او چیست و سبب محجوبی او بحجابات ظلمات

و کدورتها کدام است *

حکما و دانشمندان را در میدان بیان این مطلب تکاور سخن لنگ
است و مجال ادراک تنگ مکر آنکه از وحی آسمانی دریابند و بیان این
مطلب را بالا طرف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده
اند و در طبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده
و شاهد بر خلقت آسمان و زمین و آفرینش موجودات شدند و راسخ
در علوم الهیه گردیدند و ایشان وحی و کلام ناطق و تکوینی خدای
هستند و تحریف و نسخ در آنها جاری نتواند بود و هر چه گویند
مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیگر از عهده بیان اینگونه مطلبی که سر مبداء و معاد اشیاء و کاشف
اسرار و اطوار مذاهب و ادیانست کسانی توانند برآمد که علم را
از مأخذ آن اخذ کرده و متعلم از وحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف
نشدند خدای تعالی باشند و بجز از این گونه عالم و متعلم از آن
عالم که مظهر عالمیت خداست دیگر مردم سر این مطلب بزرگ را
نتوانند گفت *

مفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجات و همی رطاع
اتباع کل ناعق یملون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم ولم یلجؤا الی
رکن وثیق *

رمزی از این سر عظیم را در نخستین میزان از این نامه شنیدی
و با وجود کمی آگاهی که مرا است و علایق و عوایق زمانم احاطه
کرد و وضع نامه را نیز بر اختصار گذاشتم از آوردن تعلیقاتی که از عالمان
ربانی بقدر خود فهمیده ام از شرح و بسط دادن در این مطلب اعتذار
میکنم و همیقدر را میگویم که بیان اینگونه اسرار در نزد علمای اسلام
پیدا تواند شد و هر کس طالب باشد پیدا تواند کرد *

❖ آب کم جوشنی آور بدست ❖ تا بجوشد آیت از بالا و پست ❖
بر سر سخن رویم که مقصود از دست زود، مؤلف نجات را بمسح منحصرا
کرد و دلائل نارسا از انجیل و نامها که حال آنها و ترجمه های آنها

واختلافات در آنها را اجالا دانستی وارد ساخت *

چون در این نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا گذشته از متطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار گفت من فرستاده نشده ام مگر بر کشدگان خانه اسرائیل و همچنین پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهنده جهان بل نجات دهنده انبیا و رسل نتواند گفت *

از این مؤلف عبارتی دیده شد که از صفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردم که در مقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد گفت که * انسان در آن وقت از کما و مرک و ناپای قلب و از خواهشها و هوسهای بد و از ضعف روح و جسم آزاد و بری بوده * پس از او میسریم که از این بیانات تو و بیاناتی که در ذیل این سخن در ظهور ناپای و بگی و معاصی در تمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العباد بالله تعالی این گونه ناپای و اعوجاجها که در وقت اول انسان را نبود در مسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلم اینکه کفایت در آن وقت مرک و ضعف روح و جسم نبود و با اعتقاد خود و انجیل حاضر عیسی را ضعف جسم و مرک عارض شد و چون اینها عارض شد بقاعده بیان خودت نگاه و ناپای قلب و خواهشها و هوسها و مانند اینها نیز طاری بر آن جناب خواهد بود پس فرق میان او و سایر انسانها چه خواهد شد و چگونه او را خدا پسر خود خواهد دانست و چگونه جهان و جهانیان را بل اولیا و انبیا را نجات تواند داد *

آفرین بر شما خوب مسیح ستایی کردید چه میگوی ای مؤلف ای هدایت کننده مسلمانان براهی که هنوز خود در آن راه گمراهی * ای خرد مندان چگونه توانید گفت که خلقت خدای حکیم توانا و مقصود او تعالی از آفرینش باطل شد و خاصان و مقربان او و انبیا و اولیا و دوستان او ناپاک شدند و کاهکار آمدند با آنکه هدایت جهان در دست ایشان است و نمونه تقدس و صفات کمالیه خدای

وجود پاک ایشان است *

در کتب لفظیه و حر و فیه بحفاظت خدای تمسک جستی و وقوع تحریف و نسخ را از آنها بکلی انکار کردی انبیا و اولیا که خدا را کتبهای نگاشته هستند و مقصود خدا از آفرینش جهان وجود پاک ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحریف و تغییر و عروض کدورت و ظلمات را در ایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی از حضور ایشانست شرم آید و از این نسبتهای ناشایست در حق ایشان در کذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میگذار و استغفار میکرد و پیغمبر ما طالب مغفرت نمیشد و همچنین از انبیا و اولیا یاد در حق ایشان سخنانی که موهم کاهکاری است ظاهر میشود نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند کاهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خاکی و معاشرت با ناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند و بیاشامند و تحمل از ناملایمات این جهان کنند و استغفار ایشان تعبیر از اشتیاق بحضارت قدس و مقامات انس و خلوت با محبوب و رسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری از عالم بشریت است که این مقام نسبت بعالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود و حکمت خدای برای هدایت و ارشاد آدمیان و رهایی دادن ایشان از تاریکی و رسانیدن ایشان بدرجات کمال بر این جاری شد که ایشان علیهم السلام پایه نقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند و لباس آنها را پوشند و از جنس ایشان باشند و بزبان ایشان سخن گفتند و مانند پدری که طفل را زبان آموزد و بی پای گویند تا آنها را سخن دانایی آموزند از حیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند و تهنات بزبان بی وجود آنها را ناطق از قدرت و علم و حلم و دیگر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان را کرد پیغمبر ماسلمان عجم را ناطق نمودند تهنات ناطق فرمود بل او را عرب کرد یعنی صفات

کلیه الهیه را مظهر و مظهر ساخت و از آنجا ترقی داد و او را داخل برزمره اهل بیت نمود و در جمله سرورهای که بشارت تولید ایشان را از نسل اسمعیل خدای بابرهم داده بود بشمارش آورد و او را مصداق آیت تطهیر کرد و خوارق عادات و کرامات بسیار از دست آنجناب جاری داشت *

و اگر بخواهی تفصیل این مطلب و معنی نسبت کاهکاری و استغفار انبیا و اولیا را بفهمی ما را محتاج بتهنید مقدمات چند و بیان مطالب دیگر خواهی کرد با آنکه این بیان از موضوع مطلبی که ما در مریمه ناست بیرون است *

❖ معیار دهم ❖

از بیاناتی که تا کنون از توحید صانع ازل و صفات کمال و تنزیهات او عزوجل و از دلایل واضحی که در وقوع تحریفات بل مجعول و یا مجهول الحال بودن کتب متداوله در دست طوایف عیسویان شنیدی و از براهین قویه که در بطلان معنی تثلیث و نسبت الوهیت بمسیح یا غیر مسیح گفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کلام که در این مطالب در باب اول و دوم از کتاب خود نوشت با سانی خواهی دانست اکنون در این معیار آخرین از سیم میزان این نامه فهرست مانندی برای تسهیل بر افهام برادران روحانی مرتب داریم *

دعوی اقرار قرآن بصحت و کلام خدا بودن انجیل و توریة باطل شد *

عدم مطابقت مطالب توریة با انجیل آشکار گردید *

وقوع نسخ در توریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة و انجیل در هر زمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت یافت *

علت و سبب تحریف کردن یهود و نصاری کتب آسمانی را گفته شد *

بدایت حال انسان و راه پائی و تقدس ظاهر و باطن در انبیا و اولیا بدرجه وضوح رسید *

عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام و شمول معنی شفاعت بر جمله مقربان الهی معلوم شد *

❖ تنبیه ❖

اینها مطالبی است که میزان الحق پروستانی عنوان کرده در آنها سخن گفته است و گرنه در این مختصر نامه با وجود همه بریشانی حواس و کسرت واضطرار و قلت بضاعت که این عسدر گرفتار بعلاقی و امراض را بود نمونه از مطالب عالی و سخنان بسیار بلند از آنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان و ربانیان داشتم بیاری خدای آوردم و خدای را کواه میطلبم که همه یا نصاب نکاشتم و دوری از اعتساف خواستم و هم خداوند راست هر آنچه راستی گفته شود *

❖ کاین همه آوازه از شه بود ❖ ❖ گرچه از حلقوم عبدالله بود ❖

در این معیار از نخبه سخنان صاحب کتاب که در الوهیت عیسی گفت از صفحه ۱۱۴ ❖ ❖ او سخنی بیاوریم و مزید آگاهی از آگاهی او جویم و متن عبارت مذکوره او این است *

و بنا بر این مدعا که یسوع مسیح واسطه و شافع سلسله انسانی است او بخدا دعا ❖ یعنی نماز ❖ و مناجات و شفاعت کرده است و همه این گونه افعال که از مسیح صدور می یافت بنابر تقاضای بشریت او بود نه بنابر الوهیت و اگر در خصوص این مدعا سؤال نمایی که آیا چگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس من هم از تو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است و هر چیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد و بحث بحکمت خدا و ندی محض غرور و کم خردی است و از برای آمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته و ثابت گردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان و خداشناسان حقیقی از ملاحظه الفاظ و عبارات مذکور صاحب کتاب مقتدر بر جرح و ابطال مدعای او تواند بود و محتاج باقامت رهائی از خارج نخواهند شد مع ذلک برای مزید بیان و اشارت بتوان جواب مبادرت بسخن کنیم * این مطلب را در معیار هفتم از میزان دوم در جواب سخن پروتستانی مسلم که میگفت امر تثلیث سر نیست از اسرار الهیه و کسی را نمیرسد که در انقیام گفتگو کند بنحو اجمال بیان کردیم و چون در این خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود *

للهالك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة * چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان کواء بر عبودیت و خضوع او و بیان توحید خدا و نفی اله دیگر یافتند چنانکه جمله انبیا را عادت بر این منوال جاری بود و از آن طرف نیز میخوانستند که به تبعیت و رغم یهود که عزیز را پسر خدا گفتند مسیح را پسر خدا گویند و عبارتی دیگر بر آن بیفزایند و بگویند عیسی خدا است و خدا عیسی است و خدا ثالث شده است ناچار شدند از اینکه آنجیناب را دو جنبه قرار دهند آیات خضوع و خشوع و عبودیت انجیل را حل بر بشریت او کنند و آیات مجهولة الحال دیگر را که بسیاری از آنها نیز گذشته از امر تحریف دلالتی بر مدعای ایشان ندارد بجنبه الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه از مطامع بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است * نخست معنی قدرت خدای را بر همه چیز بفهمیم پس از آن حکمت او را که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه گفتههای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر بر همه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

نقصی یا جوی نتواند تجسید * خدای را اول مخلوق بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود و هر چه آفریده شود در اینجهان است و در بعد از نخستین مخلوق اینجهان خواهد بود *

وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدای دوم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دوم متکون شده: قدرت خدای خدا نتواند شد *

دیگر واضحتر کنیم در و ز محدود و جهات دروژی امر و نتواند کردید جسم محدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول و عرض و عمق است نخواهد شد *

و امثال اینگونه نمونه ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد و لا یحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید و قدرتی که در مقام تعبیر از ذات خدا آورد، میشود همان ذات خدا است و علم که گفته میشود همان ذات الهی است و همچنین است تمامی صفات ذاتیه خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

اسماء تعبیر و صفاته تفهیم * پس قدرت و علم و مانند آنها را که متعلق بموجودات خلقیه گوئیم ذات قدیم الهی نیست که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود و واقع نگردد و تعلق نکیرد و نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریک نفی کنیم *

اتنبون الله بما لا يعلم في السموات والارض * قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان حلول و اتحاد باشد پس خدا نیست و مانند یکی از مخلوقات است و در میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتع باشد و آنچه در مخلوق ممتع در خالق نتواند بود *

گذشته از اینها آنگونه حلول و اتحادی را که میگویند در عیسی شد آیا این کار نیک بود یا بد یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح و شایسته بخدای ازل تعالی و یا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بمحضرت او . اگر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها در حق یک بشر نکنند بلکه ست اله را بر این جاری سازد که در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلم اینکه کفایت این کار نیک است و خدا قادر بر همه چیز است و کار نیک را صانع قادر البتة ترك نکند زیرا که بندگان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل و مواخذ میدارد *

❖ انا مرون الناس بالبر وتنسون انفسكم ❖

حلول در بشر سهل است که در کثرین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت و لطف خود میبایست حلول کند *
و اگر این کار نیک و راجح نبود پس خدا را مژده از کار بد و زشت باید داشت خصوصا در حق خاصان خویش *

حیرت از گفتارهای متناقضه اینها دارم از یکطرف خود را موحد گفتند و از تغییر و تبدیل ذات خدا را مژده آوردند و از طرف دیگر اینگونه تغییرات و تبدیل در ذات او را جایز دانستند . نمیدانم چه میگویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیر از حال عدم حلول است و حال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است . و تو خود در اول کتاب و جاهای دیگر از میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی از این دو مطلب را غلط گفتی . و چون بدلائل توحیدیه تغییر و تبدیل در ذات ازل تعالی نیست ناچار از این که از دعوی حلول و اتحاد در ذات واحد الهی در کناری و بشر را جای حلول ذات خدای نکویی *

اما دلائل لفظیه که از انجیل و غیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنها را مأخذ حلول و اتحاد ازل تعالی با جسمانیات نتواند کرد *

هر گاه عباراتی است که میگویند از مسیح شنیده شد که گفت من در پدرم و پدر در من است و من و او یکی هستیم و معنی آنگونه سخنان را بر فرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با لایش حلول و اتحاد منسوب داشته اند امثال آنگونه عبارات را در حق شما کردن و حواریان عیسی نیز نقل کرده اند و در انجیل خودشان نوشته اند *

اینک ❖ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ❖ از قول مسیح آورد تا آنکه ای پدر همه یکی شوند و چنانکه تو در من هستی و من در تو ام ایشان ❖ یعنی ایمان آورندگان بمسیح ❖ نیز یکی در ما شوند تا آنکه جهان بدانند که تو مرا فرستاده و عزتی را که بمن دادی با آنها دادم که یکی شوند چنانکه ما یکی هستیم من در آنها هستم و تو در من هستی تا آنکه جهان بدانند که تو مرا بعث کردی و چنانکه مرا دوست داشتی ایشان را دوست داشتی *
نیز ❖ در آن فصل انجیل است ❖ که من کلام ترا با آنها دادم و جهان دشمنی با ایشان کرد زیرا مانند اینکه من از جهان نبودم ایشان نیز از جهان نبودند و هم ❖ در آن فصل است ❖ که ایشان از جهان نیستند همچنانکه من از جهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای کلام تو ❖ یعنی وعده تو در حق ایمان آورندگان ❖ حق است چنانکه تو مرا بجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

❖ در فصل اول نامه نخستین یوحنا است ❖ آنچه را که دیدیم و شنیدیم بشما بیان میکنم که شما با ما متحد باشید و فی الحقیقه اتحاد ما با پدر و پسر او عیسی مسیح است ❖ نیز در آن فصل است ❖ اما اگر ما ننند او که در روشنا نیست در روشنائی است رفتار کنیم بایکدیگر متحد هستیم *
❖ در فصل چهاردهم انجیل یوحنا است ❖ باورندارید که من در پدرم و پدر در من است آنچه بشما میگویم از خودم نیست بل پدری که در من است ❖ و عبارت دیگر ❖ در من ساکن است بعمل آورد ❖ نیز در آن فصل است ❖ در آن روز بدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم *

❖ در فصل ششم نامه افسوسیایان است ❖ خدا و پدر همه یکی است که او بالای همه است و با همه است و در همه است ❖ و در فصل ششم نامه قورنتوسیایان است ❖ شما هیکل خدا هستید *

از اینگونه عبارات که دلالت بر اتحاد و حلول ازل تا ابدی در حواریان و تلامذ عیسی بل در جمله ایمان آورندگان مسیح تواند داشت در جمله انجیل لایعبد و لایحصی آورد اند پس اگر این فقرات را که برای نمونه آوردیم و مانند آنها را در حق عیسی علیه السلام یعنی الوهیت او و اتحاد و حلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم و خدا در ما است و مادر خدا و در مسیح شدیم و مسیح در ما شد و در خدا شد *

اکنون برادران را بیا گاهانم از موزآن کلام حقیقی الهی که در اصل و ترجمه آن تشریف نتواند بود بیشتر گفتیم که گذشته از دیگر گونه تشریفات و جعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار در ترجمه ها شده است که بعلمت مقاصد باطله مترجمان ❖ اولاً ❖ و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب با ترجمه ❖ ثانیاً ❖ در کار است و شاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم و این یکی شاهد را نیز بر آن بیفزاییم که اگر در فارسی کسی حال کسی را از روی مودت و لطف جو یا شود باو گوید دماغ شما چاق است و چون تحت اللفظ بترجمه عربیه بیاوریم ❖ انفکم سمین ❖ میشود و چون این ترجمه ثانویه را به پهلوی در ثانی عبارت دیگر بیاوریم میشود ❖ بینی شما فربه است ❖ که اصل مطلب بکلی از میان رفت و معنی غیر مر بوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنگونه سخنان که در حق عیسی و روح القدس یافتند مطلبی ساختند و خواستند این کلمه را که صریح در شرک و الحاد است تصحیح کنند و نتوانستند و برای اسکات نادانان گفتند که چون از وحی و کلام خدا و از انجیل حاضر است باید تعبداً گفت خدا ثالث تثله است و عیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیر محرف الهی و مجزیه باقیه پیغمبر آخر الزمان است در مثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث تثله گفتند و خدا خود را رابع تثله فرمود *

❖ مایکون من نبوی تثله الالهو را بهم ❖
راست است خدا با مخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند و معنی میکنند. پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است. و ذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین و در جاهای دیگر اشارت بر آن شد بهیچ طوری از اطوار مناسب و علاقه ذاتیه با مخلوقات نخواهد داشت *

راست است در حق قربان خدای و ایمان آورندگان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول و اتحاد تاویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید و بس. و در قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد گردید و اهل معرفت نظماً و نثراً این مطلب را گفتند *

❖ ان الذین یبایعون الله یدالله فوق ابدهم ❖
بیعت بر پیغمبر را بیعت بر خدای گفت و دست پیغمبر را که در بیعت بر بالای دست بیعت کنندگان بود دست خدا نامید *

❖ و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ❖

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهراً پیغمبر علیه السلو و السلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

❖ من رآنی فقد رأى الحق ❖
هر که مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد و مولانای رومی در کتاب مثنوی گوید *

❖ کر تو خواهی هم نشینی با خدا ❖ روشن تر تو در حضور اولیا ❖
و الحاصل معنی تثلیث و اتحاد خدا را با مسیح و دیگر مخلوقات اگر از عبارات مذکوره که از انجیل و نامدها نمونه آنها را گفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت. و اگر از تعبیرات ابوتی و بنوتی و پسری و پدری که در انجیل و غیر آن

در حق مسیح گفته اند دلیل پیا و زند آن نیز هرگز دلالت بر مطاب
اهل تثلیث نتواند داشت . بعلم اینکه همه انجیل و توریة پر
از عبارات مذکوره و نسبتهای پدری و پسری در حق سایر مخلوقات
و انبیاء اولیامیباشد . و این تعبیّرات بحدی در آن کتب هست که محتاج
بذکر نمونه های آنها نیستم و بعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی
و در میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میگفتند
ما پسران خدا هستیم *

در فصل ششم نامه قورنیتوسیان است * خدای توانا بر همه چیز
میفراید که من شما را پدر شوم و شما نیز مرا پسران و دختران باشید *
هرگاه آنگونه نسبتها و الوهیت بعیسی علیه السلام بواسطه معجزات
و احیاء اموات است که میگویند از آنجناب ظاهر شد واضح است
که این معنی را از معجزات که از جانب خدا باندیا و اولیا از روی قدرت
کامله الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد و هیچ صاحب عقلی
نمیتواند بگوید که هر کس مرده را زنده کرد و خود گفت این کار
از جانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده
نمود چنانکه در توریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی
و هفتم است . و الیسع نیز احیاء میت کرد حتی از قبر او نیز اینمعجز ظاهر
شد چنانکه در فصل چهارم و سیزدهم سفر الیسع از توریة است .
و آنگونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان
و حواریان مسیح نیز در انجیل حاضر آورده اند . دم کاو بنی اسرائیل را
برده زدند و زنده شد *

اگر چه بدلائل توحیدیه و بیداهت عقل خدا شناس نسبت
الوهیت و مانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان و سخافت نه چنانست
که محتاج بشرح و بسط واقامت براهین دیگر گردد . لکن محض مزید
آگاهی از مأخذ عقائد فاسده ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره
کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد
بفهمیم و نمیدانم این سخن را فهمیده نوشت و یا آنکه از روی سخنانی
که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *
اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه
نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است . و دانشمندان دانند که تکلیف
ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت و آثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست .
خدای توانا انسان را در صورت خویش آفرید و او را بصورت
صفات و اسماء خویش ساخت و مظهر جلال و جمال خویش داشت .
و قدرت و علم و حکمت خود را بوی عطا فرمود و منقبتی بزرگ بر او نهاد *

و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا *
و مع ذلك اینکه اعتذار در اعتقاد به تثلیث یا خود حلول و اتحاد
ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود . و چنانکه کفیم
آتش پرستان و مانند آنها را راه اعتذار باینگونه سخنان بی بنیان باز
شود . و در آنصورت ناچاریم از اینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم
بت پرستان را نیز آفرین گوئیم و موحد شان شناسیم . و چون بدلائل
عقلیه و نقلیه خود را بر تحسین و تصدیق آن طایفه راضی نتوانیم
کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست
و کتب آنها را کتب الهامی نتوانیم گفت و اعتماد بآنگونه اسفار
و رسائل نتوانیم جست *

پس باقی نمائند از برای ما مگر تفحص در امر دین اسلام و کلام الهی
بودن قرآن و تفحص از اینکه آیا اخبار پیغمبر آخر الزمان در بقیه این
کتب آسمانی پیدا میشود یا نه . و آیا معجز و خارق عادت از آن پیغمبر
ظاهر گردید یا نه . اگر چه بعد از مطالعه صاحبان انصاف موازین
و معیارهای سابقه این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات در این
نامه نبودیم ولی برای اكمال نعمت و اتمام حجت بر اهل ایمان و انکار
بقیه بیانات در مطالب مذکوره را در طی دومیزان دیگر چنانکه
در صدر نامه وعده کردیم بسیاری خدای و امداد اولیا در غایت انجام

واختصار خواهیم آورد و از خداوند یاری خواهیم جست *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریا و العظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارت توریة و انجیل است در حق پیغمبر موعود که منتظر در میان جله امم و قاطبه ملل بود که پس از همه تحریفات و تباهیها که در آن کتب سماویه کردند همین بقیه آنها بوضوح و آشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را نمایند و در طی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام پر بیان مطالب دیگر که ذکر آنها بر دلهای پاک و روشایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد و این میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان و اختیار که خدای را در حق هر قومی از اقوام و در باره هر گروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمه الله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون از مقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب بر مسببات ظاهریه بیافریند و همچنین که پدر ماری و واسطه پدر و مادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت و او را مبعوث بر بنی اسرائیل فرمود و مأمور بر تعلیم و بشارت کرد یعنی انکلیون را بر روی فرستاد و روح القدس را مؤید و مسدد او داشت و آنجناب آنچه را که مأمور بر آن بود از تبلیغ و ادای رسالت و بشارت بعمل آورد و حواریان که صاحبان ولایت و تصرف و تدبیر در جهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تا آنکه وقت رفتن عیسی از میان آن قوم رسید و هنگام اجرای آیین اختیار شد *

سرو حکمت امتحانات الهیه را که در هر قومی جاری بود و هست سابقا بنحو اجمال کفیم و کسائیکه جوایز مزید آگاهی از این حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند و این عبد قلیل البضاعة در سال هفتم هجری در رساله مطالع الاشراف خود که در مسائل دینیہ عربی العبارة نگاشتم این مطلب را مشروح داشتم و در کتب اسلامیہ این سخن مشروحا مبین است و در این مختصر نامه تطویل و شرح و بسط را در این مطلب زاید می شمارم *

آیین اجرای امتحان در هر قومی بنحو کلیت چنانست که پیغمبر یا ولی که داعیان پراخ خدا و هادیان و مبشران و انداز کنندگان هستند پس از ایفای رسم دعوت و بشارت خود از میان قوم بیرون روند و اینجهان را بدورود کنند تا آنکه ایمان آورندگان حقیقی از دروغی که بهوهای نفسانی و آرزوهای شخصانی و حب ریاسات از روی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند و مؤمنان امتحان شدگان که در آن حال غیث هادیان در میان فتنه و حادثه بثبات قدم مستقیم باشند در مدارج کمال برتری جویند و این گونه امتحانات واقع نتواند شد مگر بغیاب رئیس و هادی آن قوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ﴾

پس از آنکه کلمه الله عیسی را موعود رفتن از میان امت رسید جله و صایای خود را مکرر او مؤکدا برای تلامیذ و اصحاب خویش بیان کرد و از وقایع و فتنهها که میبایستی بعد از او ظاهر گردد خبر داد و چنانکه در بقیه انجیل است و بزودی گفته خواهد شد بشارت پیغمبر آخر الزمان را بنحویکه آنجناب و کتاب نازل شده بر او که تعلیم و بشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند و فرمودند که بعد از من مسیحان در و غمگوی پیدا شده سخنان مرا تغییر داده اختلاف عظیم در میان امت من خواهند انداخت و کلیات آنها را بهفتاد و دو فرقه متفرق خواهند

ساخت که جمله آنها در هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ❖ فصل دوم ❖ از رساله ثابته شمعون الصفا در حق معلمان بعد از عیسی میگوید لکن در میان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند و عقائد باطله را که شایسته لعنت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند و جمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوند و بسبب آنها در خصوص راه حق بدگویا و اطالۀ لسان شود و از روی طمع بسختن ساخته ❖ یعنی مجعول ❖ شماها را بجای متاع کذارند یعنی میخرند و میفروشند و تجارت میکنند و متاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ❖ رساله مذکوره ❖ در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیله خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیز از روی حکمتی که باور داده شده بود بشما نوشته است. همچنین که در جمله نوشتهجات او که در این مباحث نوشته است و در این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن آنها دشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنین که در حق کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی بر هلاکت ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش از وقت بدانید و حذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران گمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ❖ فصل دوم ❖ مکاشفات یوحنا است از دروغگو یافتن توراتی را که میگفتند ما اهل رسالتیم و رسول نبودند و دروغگویی آنها را با تمحان دانستی آگاه شدم *

تحریر و دست کاری در انجیل و کتمان اناجیل یعنی تعلیمات و بشارت مسیحی و تغییرات و بدعتها که در آیین او گذاشته شد. و اعمال و آداب آنجناب را که برای وقیاسات و تأویلات باطله برهم

زدند همچنین که بعضی از نمونه های آن را پیشتر بیان کردیم و از صوم و خسته و غسل و طلاق و مانند اینها نمونه آوریم جمله این امور در اندک زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا در میان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که خواریان او مقهور و محبوب شدند و دعوت کنندگان و معلمان دروغگوی همچنین که مسیح خبر داده بود با سم مسیح و خواریان مسیح در اطراف واکاف ظاهر شده و هر چه خواستند کردند *

❖ مهر در خشنده چوپنهان شود ❖ شبیره بازیگر میدان شود ❖ و چون بشارت عظمی که آن کلمه الله مأمور بر تبلیغ آن بود مژده نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوٰه والسلام که از بد و زمان آدم انتظار آن خلاصه آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی و ایراث فساد و تباهی در روی زمین مقصودی نبود و چنان پنداشتندی که وعده مسیحی در ظهور آن نور قدیم ازلی در همان زمان نزدیک انجام خواهد شد. و بدین موجب همه همت خودشان را در اخفا و ابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند و مع ذلك بعثت کثرت شهرت و شایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند و نور حق را خاموش کنند *

❖ والله متم نوره ولو كره المشركون ❖

صاحب کتاب اگر بچشم بصیرت و انصافی بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد و از اعتراض آوردن بر اسلامیان بآیت کریمه ❖ مبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه احمد ❖ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف در فصل اول از باب سیم کتابت گفتی که در هیچ صفحه وسطی از انجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. و در این ضمن سختناتی که دور از شیوه ادب و از شیوه دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنگونه سختن را از ما نخواه. مگر جواب مطلب را و بیان سختی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغگوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نگویند اونیز از آن دروغگویان است *

ثانیاً همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگویند لفظاً و دلالتاً تغییر داده و تحریف کردی چنانکه عیسی و اوصیای او خبر داده اند و این خبر تاجیهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر گردد . معلمان دروغگوی همواره در میان عیسویان در هر زمانی بلباسی ظاهر توانستند شد که تحریفات نقطه و تأویله مقصود خود شان را از ایشان برند زیرا که همان علت و سبب که در این کار پیشینیان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم و اکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که در خصوص کمره کندگان بعد از خود خبر داد و مؤلف ما بدیگر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرگ و مانند آنها در هنگامیکه از معبد بیرون آمد خبر میداد اصحاب از او پنهانی رسیدند که این علامتهایی ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی گمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند و بنام من کسان بسیاری را گمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد از من پیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت . و مؤلف آنرا تحریف کرد و پیدا داشت که اسلامیان بروایت و نقل او اعتقاد کنند و اعتقاد آورند . و الحاصل معلمان و دعوت کنندگان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند و در ابطال دین خدا کوشیدند و چهره شاهد مقصود حقیقی را در پرده اختفا گذاشتند . و دوست ندارم که باسم و رسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانه طرف مقابل را بتخریک آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . و اگر پیغمبران دروغگوی نیز بآن معلمان بگوئیم باصطلاح خودشان خواهد بود *

❖ مبشر بر رسول یأتی من بعدی اسمه احمد ❖

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه و ظهور معلمان و داعیان دروغگوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهت حدوث اسباب و علل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را با اعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باینکه اعتراض شما در این مطلب گذشته از حد فیات و تحریفات از جهات دیگر نیز مرد و داست *

❖ اولاً ❖ مقصود از آیت کریمه اشارت بر بشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جمله ثانیاً است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیه کتب سماویه خواهی شنید . و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

❖ ثانیاً ❖ مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا و علیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما عبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد با آمدن پیغمبری که نام پالوا احد است و نگفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا بر رسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمود نه مکتوب فی الانجیل بعثه نبی اسمه احمد . و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام و عناد و انکار ملت بنی اسرائیل و قوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیقی و کلمات و بشارات او بنحویکه علی الاجال گفته شد معلوم گردید اینگونه اعتراضات را که از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقتی نتواند بود *

حقیقت دین اسلام با وجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق و صواب در دست است و استواری قوانین شرع و ناموسی که از جانب آن مفسر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل و شواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان و تمام کردن حجت بر منکران یک جمله از آیات و فقرات انجیل

وتوریه و سایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم در طی این اوراق
بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده در این بقیه کتب آسمانی را که در حق
پیغمبر موعود و منتظر است بخوبی میدانند ولی بعزت زبون بودن دلهای
آلوده ایشان از سلطان جهل و عناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل
و بهانه جوئی را در کلمات الهیه پیدا کنند . و پس از علم و آگاهی
از حقایق امور انکار و جحود آورند . چنانکه یهودان در حق مسیح
و بشاراتهای وارده در مسیح و در معجزات ظاهره از مسیح و در اعمال
و رفتارهای مسیح کردند و همچنانکه صاحب کتاب از روی بی شرمی به
تبعیت کفار عرب نسبت جنون و صرع العیاذ بالله بر آنچنان پیغمبر
عظیم الشان داد مسیح و یحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس بر آنگونه دینداری باد . ای صاحب تألیف در انجیل خودت
از یهودان و متکران نشنیدی که گفتند رئیس شیطانها با مسیح
همراه است و هر چه میکند بدستیاری او میکند . و در حق
یحیی نیز مانند این سخن را شنیدی و تبعیت بر یهودان را بر خود تنگ
ندانستی ؟ *

❖ معیار دوم ❖

آیات کتاب موسی را که آنرا توریه مثنی گفته اند در معیار ششم از میزان
سیمین بمناسبت از سخن آوردیم . و معلوم کردیم که آیات مزبوره در حق
بشارت از پیغمبر موعود است و دلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب
کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها در تأویل آیات
مزبوره میکند . و لفظ برادر را که در توریه گفت از برادران بنی اسرائیل
پیغمبری بصفت و علامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند
که اهل ذوق و ادراک در جرح و تعدیل آنگونه تأویل که در لفظ برادران
کرده است محتاج به بیانی دیگر نیستند . و بالبدیهه برادر یکقوم

طایفه دیگری است که از یک پدر جدا شده اند چنانکه این معنی در حق نسل
اسماعیل و اسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند
و بنی اسرائیل با اسحق و عرب با اسماعیل منسوب گردیدند و اخصت .
این دو طایفه عظیمه برادرند و در کتاب موسی است که بکلمه خویش
میفرماید خدای پروردگار تو از میان برادرانت پیغمبری را مانند تو
مبعوث خواهد کرد و در آیت ❖ ۱۵ ❖ از کتاب مزبور از فصل
هجد هم است که خدا فرمود ❖ از برای آنها پیغمبری را مانند
تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد ❖ و بیان دلالت
این کلمات را بر پیغمبر موعود و راست نیامدن آنها در حق عیسی خصوصا
بمعقولات عیسویان که در آنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم *

در صفحه ❖ ۱۷۹ ❖ میزان الحق پروتستانی که در بیان این آیات
سخن پرداخت میگوید . ثابا از آیات توریه آشکار و مثبت میگرد
که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریه وعده شده ابراهیم
که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق
و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل . و آیاتی
در اینجا آورده است که هرگز دلالت بر مدعای او نتواند داشت ❖ خدا
با ابراهیم فرمود سخن ساره را در خصوص هاجر بشنو و آنها را بدیار
غرب بفرست و از ساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تو از نسل
اسحق نیز خوانده میشود ❖ خدا با اسحق نیز وعده داد که از ذریت
تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی و تناقض با وعده مخصوصه
الهیه که در حق اسماعیل و ذریت او داشت ظاهر نتواند کرد . و اگر
عیسی پرستان و مدعیان عیسی پرستی بانصاف و ادراک پیش آیند و کوش
کنند مطلب بغایت روشن است ولیکن . حب الشیء یعمی و یصم *

چون اساس سخن را بقدر امکان براختصار گذاشتیم در میان این
مطلب و وعده برکت روی زمین که با ابراهیم و ذریت آنجناب داده شد
از همین توریه بقدر کفایت اهل دانش و بصیرت خواهیم آورد .
و خواهیم نمود که وعده مخصوصه خدای در نسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیه توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد و راه حقیقی الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادى که از خواندن و نوشتن الفاظ و لغات آگاهی دارد از معانی لطیفه و کلیات و اشارات دقیقه و اسرار و نکات غیر محدود آن الهامات اطلاع تواند جست و پیشتر گفتیم که اثر مشابه صفت مؤثر است و میان مدرک و مدرک وجه تناسب لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید و وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصاً که آن کلام تغییر نیافته و مکرر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول و افهام ناقصه و قاصره میفهمیدند سخن میگفتند و تا اکنون نیز میگویند و مقام حقیقی او را احدی از امثال ماها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد و باین کوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد و تناسل بشری امریست عظیم و سری است کرم . و باکی اعراق و اصالت نسب کاری است لازم الاعتنا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی بر خود قرار دهیم . یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم . و گوئیم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد . که اینگونه ملاحظات در خدای توانا جاری نتواند بود . و کسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد . بعلم اینکه بی اطلاعی ما و امثال ما از اسرار و حقایق امور آشکار است *

❖ در فصل سیم انجیل متی است ❖ که در پیش خودتان ننویسید

و تصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدا از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

❖ در انجیل لوقا است ❖ اکنون میوه ها را بثمر شایستگی بتوبه بیاورید خود بخود ننویسید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدای از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانی که عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض و ابتر خواهند بود و ابراهیم و اولاد حقیقی ابراهیم از باطل کنندگان عهد و میثاق خدای بیزارند . اگر محبت خدا را در دل دارید و از عصیان برا و ترسناک هستید در کار دین بصیرت جوئید و حقیقت را یابید . و اگر بخیال باطل بگویید ما بلفظ عیسی و انجیل ایمان آوردیم و عیسی ما را نجات خواهد داد و ما را راهی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی از شما و از عقاید و اعمال شما داشته باشد یا آنکه شما را بشتاسد و قبول کند . همین آیاتی را که میگوئی در اختصاص بر کتامتها بر نسل اسحق است آوردی و گفتی که دعوی محمدیان باطل است . آبادر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم و نسل ابراهیم را مأمور بخته داشت و باطل کتده . آنرا ابتر خواند مذکور ساخت . مگر شما را هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعده مخصوصه خدای را در حق نسل اسماعیل بگفتاری بدانی *

❖ در معیار هفتم از میزان سیم ❖ عبارات توریة را شنیدی و وعده خدا را با ابراهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت او و ظاهر شدن سرورها از نسل او دانستی . آغاز سخن را از آنجا بگیر و استواری امر میثاق ابدی را در خصوص ختنه معلوم نمای و در ذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایه بیان مؤلف را در خصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

❖ در آیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ❖ ابراهیم بخدای گفت همانا اسماعیل در حضرت تو زنده گانی نکاد . و این سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحق شد . و از لحن کلام خصوصاً بقرینه لفظ همان یا همانا اسماعیل در حضرت تو زندگانی کاد روشن است که مقدمات بشارات و تولید سرورها از ابراهیم در میان او و خدای تعالی معهود بوده است . زیرا که آنجناب در جواب بشارات از اسحق این سخن را گفت و در جواب ابراهیم از تولد اسحق و ثبوت عهد و میثاق در او و در ذریه او خبر داده و فرمود ❖ و از برای اسماعیل نیز ترا پذیرفتم اینک او را مبارک خواهم کرد و برکت خواهم داد و او را عظیم خواهم نمود و او را بغایت بسیار خواهم ساخت ❖ دوازده سرور ❖ از او تولید خواهم کرد و او را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ❖ و پس از این مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود و این همه بشارات در حق اسماعیل و اسحق در ذیل آن تعاهد واقع گردید . و ابراهیم نود و نه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد و جله اولاد خود را در آن روز در طبق امر دائمی که از جانب خدا صادر شد مخنون ساخت *

الحاصل سرورها ❖ و دوازده سرور ❖ که خدای تعالی در مقام منت ابراهیم در ضمن بشارات الهیه و وعده مبارک شدن زمین بذریه بر ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ❖ دوازده امام معصوم است ❖ که صاحبان ولایت کلیه کبری بودند و سروران در تمامی جهان و بجز از ایشان دوازده سرور دیگر که از ذریه اسماعیل باشد نتواند بود . و عظمت اسماعیل که خدا وعده داد در ایشان و ایشان تمام خواهد شد . و وعده الهیه در وجود مبارک ایشان انجام پذیرفت . و تمامی جهان را مودت ایشان فریضه ذمت شد . و اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه وعلیه السلام مودت ایشان گردید که مودت ایشان مودت پیغمبر است و مودت پیغمبر مودت خداست *

❖ قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ❖

اکنون اگر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریه را خصوصاً بقرینه بشارات عظمی که در خصوص ذریه اسماعیل و بودن امامان از نسل اوبی تاویل و توجیه صریحه الدلالة در حق پیغمبر موعود خواهند دید . و از تقلید جاهلانه بر برادران پروتستانی گذشته و برادران بنی اسرائیل را همان ذریه اسماعیل دانسته مبارک شدن زمین را در هر دو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت . و پیغمبر مانند موسی را بصفت معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان او است چنانکه سابقاً گفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام و شرایع را بدرجه کمال رساند و خداشناسی را در جهان ثابت الیاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی را که در اختصاص برکت یافتن زمین بذریه اسحق در تاویل عبارات توریه در صفحه ❖ ۱۸۹ ❖ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس از مطالعه بیانات حقایق که شنیدی بر فرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست . که هرگز آن آیات دلالتی بر مدعای او ندارد و همه استدلالات صاحب کتاب مزبور در اینجا مانند دیگر سخنان او سقیم و غیر مستقیم است . که از جمله آنها سخنی است که از قول عیسی گفت که ❖ اگر موسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلمت اینکه او در حق من نوشت ❖ و از این سخن میکوید که برکت موعوده در ذریه ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که موسی گفته شد خواهد آمد عیسی است . و در عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود . نوشتن موسی در حق عیسی اگر انحصار باین آیات توریه داشت پس حق بجانب یهودان است که او را انکار از روی صواب کرده اند . پس عیسی را اقلای پیغمبر گویند که مطابق بالفظ توریه باشد و جواب یکجمله از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت و افسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزری نکرده و میکوید . پس دعوی محمدیان

باطل شد و در آن مقام سخنان جاهلانه که شایسته احوال برادران
 او تواند بود مندرج ساخت . و چون دانشمندان را ایراد آنگونه
 سخنان نشاید از جواب بر او گذشتیم *

﴿ ولولا الشعر للعلماء بزی * لکنتم اليوم اشعر من لبید ﴾

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراک خود را باز کن عقائد موهومه را و آنچه بر آن مألوف
 و مأنوسی . همه را از دل خود موقت دور نمای . مشاعر خود را
 برای فهمیدن سخنان راست من در نزد من بعاریت بگذار . و پس
 از نیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک و فهم سخنان است در نظرگاه
 خدای با اختیار خویش راه بیمای *

از بشارات بقیه کتب آسمانی که در نسخه های موجوده در نزد طوایف
 ملل از اهل کتاب در حق پیغمبر آخر الزمان است در اینجا بیاوریم .
 و میزان پروتستانی را ب میزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . و پس
 از اقامت بینات و راهنمایی طالبان دین حقیقی ایشان را در قبول و انکار
 بر مکافات و جزا از جانب خدای محول داریم *

نخست از بشاراتی که در خصوص بعثت خاتم انبیا و قیام سرور کائنات
 علیه الصلوة والسلام در توریة و انجیل وارد است بطریق اجمال بیان
 کنیم . و در این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیه الهیه
 با شمشیر و مستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع و حسام غالب که در دست
 بدالهی بود بسیاری خدای سخن گویم *

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت و رأفت و عطوفت موصوف
 دانیم صفات قهر و غضب و انتقام را نیز در آن حضرت اعتراف
 خواهیم داشت . و گذشته از دلایل ضروری که در این سخن عقلا
 وارد است کتب سماویه را بر تصدیق این مطلب کوه راستین
 خواهیم دانست *

آثار صفات قهر و غضب خدای در هر زمانی بطورهای کونا کون
 در حق اقوام و ملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *

﴿ شعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی در نامه دوم نوشت که لیکن
 اینها طبعی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده
 شده اند گرفتار شده بجهت فساد خود شان که ذم و قدح میکنند
 کارهایی را که بر آن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار منتقم از کشته شدن شمشیرها با امر او و هلاک نمودن
 حیواناتی که برای کشته شدن هستند باک نکنند و در کتب سماویه
 شواهد این سخن بسیار است *

﴿ در آیات فصل سی و دوم از توریة مثنی است ﴾

انا هو الذی انا و لیس معی الهه غیر من زنده کنم و بمرانم و میزنم و میکشم
 کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم و گویم
 که حی ابدی منم . اگر شمشیر برهنه خود را پیدا کنم و بازوی من بحکم
 برسد از دشمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خود را مکافات خواهم
 داد پیکانهای خود را مست از خون کنم . شمشیر من گوشت خواهد
 خورد و از خون کشته گان و اسیران و سرهای سروران دشمنان
 خواهد آشامید *

﴿ در فصل بیست و ششم سفر لاویان از توریة است ﴾ بردشمنان
 غالب خواهید شد و از شمشیرهای شما در پیش روی شما بیفتند . و پنج کس
 از شما صد کس را غالب شود و صد کس از شما ده هزار کس را مغلوب سازد
 تا دشمنان شما در پیش روی شما بیفتند ﴿ در فصل دهم انجیل مثنی است ﴾
 کجا نکنید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای
 فرستاده شدن شمشیر آمدم *

در میزان نخستین از این کتاب مستطاب گفته شد که انسان حقیقی
 آنکه نتیجه ایجاد جهان است و مقصود بالذات صانع حکیم تعالی
 شانه غیر این انسان ترابی و جادی است و عظم و اعتبار این قالب
 بشری بمظهریت و حاملیت آن نور اعظم است که هیكل اسماء و صفات
 خدایی است و کرنه این جسد خاکی را در صورت دوری از آن عالم

پاکی هیا و بی بها باید دانست *

در اینقسام تمثیلی از حدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *

حکم الهی در حق کسی که دزدی کند و خیانت در مال مردم ورزیدن دودست او است که فرمودند ❖ فاقطعوا ایدیهم ❖ و کمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینار است که باصطلاح اسلامول دوازده غروش و نیم است . و از آنطرف دیت قطع دودست از آدمی هزار دینار است که با نصدلیه این زمان خواهد بود . یکی از هو شیاران در این دو حکم تفکر کرد و تحریر نمود تا آنکه مجبور بسؤال از اهل علم شد و بسید مهدی بحر العلوم نظماً نوشته استفسار از حکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب او را نیز نظماً نوشت تا آنکه جواب باسؤال از هر جهتی مطابق آید *

❖ سؤال ❖

❖ ید بخمس ماین عسجد فدیت ❖ ما بالها قطعیت فی ربع دینار ❖

❖ جواب ❖

❖ عز الامانة اغلاها و ارضها ❖ ذل الخيانة فافهم حکمة الباری ❖ دستی که با هزار طلا عوض کرده میشود چگونه در تلافی ربع دیناری بریده گردد . در جواب فرمودند که عزت امانت و ظاهر نشدن خیانت از آن آرا کرانها داشت و او را ذلت خیانت و خواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *

طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان و عظمتی نتواند داشت مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کند و روح انسانی را با خود همراه آورند *

❖ در فصل چهل از کتاب اشعیا است ❖ طوایف در نظرش لاشیء بل از لاشیء کمتر و در نزد او ناچیز معدود شوند *

سراپای این جهان بمنزله انسانی است که بنی آدم از جمله اعضای آن افسان است . و همچنانکه انسان جزو رما ر ضها و علتها پیدا کرد

انسان جهانی را نیز امراض و اعراض پدید آید . که خدای حکیم انبیا و اولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کار داد . و چون علت شقا قلوب که بیک عضوی از اعضا عارض شود طیب حائق در محافطت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور گردد و ناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان مکرم را از مرگ رهایی دهد و نکند ارد سرایت بجملة اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنک و نفرین و هلاک ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود . و چون اقوام را در اطوار انکار ثابت و راسخ میافتند و میدیدند که از آیات و معجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه بابر آنها نفرین آورند و بقیه و انتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را موجب عبرت و اسباب هدایت گردد که متکران را بجز از هلاک چاره در اصلاح نیست . و بسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانستند و مقصود الهی از ساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید . و یا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند و بر آنها می نهادند و جنک میکردند و شوکت باطل را می شکستند که دین الهی با اعمال نشود و راه خدا شناسی از میان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعماقه کرد . و جنک کردن موسی و پس از او جنک کردن یوشع بن نون معروفست و مشهور . و در توریة و در کتب تواریح مزبور است و مسطور *

❖ در کتاب ناحوم از توریة است ❖

خدای غیور و منتقم او است خدای منتقم و غضبناک است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خود را بر دشمنان جاری کند خدای در غضب متأنی و در قوت عظیم و بزرگست *

❖ در فصل نهم کتاب اشعیا است ❖ جنک جنک آوران باهنگامه نزدیک شد لباسها خون آلود شوند پس از آن غذای آتش شده بسوزند . زیرا که برای ممولودی بوجود آید و بر ما داده میشود

که سلطنت در عقب او است و نام او ❖ عجیب و ناصح و جبار
و رب الابدیه و سلام و سلطان ❖ است . ازدیاد سلام و سلطنت
بر روی تخت و ملک او بلا نهایت خواهد بود . غیرت خدای
آز از کنون تا ابد الابد پایدار و برقرار خواهد داشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده
شد هیچ استعجاب مکن . و از روی هوشیاری وضع زمان
برخواستن آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام و سلطنت بر بالای تختگاه
عدالت الهیه که مستند شریعت او است بلا نهایت خواهد بود بدرستی
ملاحظه نمایی . و غلبه جهل و نادانی و تراکم ظلمات و کدورتها
و شیوع آیین بت پرستی و تضییع دین و شریعت خدایی و ظهور
بدعتها که در دین حق گذاشته شده بود همه را بالا طرف
تصور کن . و شریعت و بعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان
بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری گردد و جزیره ها
منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمات را
بردارد و ابرهای تاریک را که بر روی خورشید دین الهی بودند به
بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . و بنیان بت پرستی را براندازد .
صیت توحید و خدا شناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بخوبیکه
عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه های کوزه کر بشکند
و کوزه ها بطرز نوین بسازد . و با شمشیر آهنین حکومت کند .
حکم ابدی را در جهان بگذارد . آیا لازم نبود که عضو شقاق لوسی را
بریده انسان شریعت را از هلاکت و تباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بپار . در چنان حالی اگر آن
هادی مطلق سکوت میکردی و رسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران
که جنک نکردند مینهادی حال جهالت جهان و شیوع آیین
بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی با تدریج رسید تا کنون
بکجای انجامید با آنکه این کار امری بود موعود و اراده بود از جانب
خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر
میکداشت و نبوت مطلقه خود را بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان
اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات
باهرهات آورد و از جنس حروف و کلمات که در زبانها بهر گونه
ترکیب و لغات تألیف میشد و در آنروز فصاحت کلام عرب را
مایه مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع
کلم و حاوی احکام و اسرار و مبین اطوار کائنات و مکونات بود .
و آن کلام را بنظمی مغایر نظم و نثر و ترتیبی بیرون از اسلوب کلمات
آن قوم ظاهر کرد . و تحدی نمود و گفت این کلام خدا است
و اگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار
کردند و بعد از پدران خویش در عناد اصرار نمودند . و ادیتها
و آزارها را در حق او روا میدادند . بحدی که فرمود ❖ ما او ذی
نبی مثل ما او ذیت ❖ و مع هذا بشیوه فقر و مسکنت زفتار نمود و فرمود
❖ انا المسکین جالس المسکین . و الفقر فخری و به افتخر ❖ و بامر
خدای فرمودند ❖ ما کنت بدعائن الرسل ❖ تا آنکه بت پرستان
و مخالفان دین حقیقی و صاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان
بموسی و عیسی داشتند شرم نکرده و انصاف ننموده اقرار نیاوردند
و کار بجایی رسید که در وطن خویش و در میان آن قوم نتوانست
اقامت کند و از آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نکذا شدند تا
آنکه حکم الهی را وقت اجراء سید و کار منجر بجهاد و استعمال قوه
جبریه شد . و بامر خدای غضبناک هلاک کننده فرعون و شداد .
و از پای در آورنده قوم نمود و عاد . شمشیر انتقام را بر آنها نهاد .
و آیت قهاریت الهی را بر ایشان ظاهر کرد *

❖ لطف حق باتو مدد را ها کند ❖

❖ چونکه از حد بگذری رسوا کند ❖

نه چنان است که بضرب شمشیر و طعن پیکان و سنان هر کسی را

که بر او دست میافت در قبول اسلام و ایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای مفرمود ❖ لا اکراه فی الدین ❖ بل بسیاری از آنها را در پند رفتن دین و در دادن فدیة و جزیه بخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل و اعلاء کلمه حق مقصود بود و این مقصود در اندک زمانی بخواست خدای دست داد . و رشد و راستکاری از غی و کراهی تبیین گرفت . و لازم بود بر جهانیان معنی خضوع و انکسار را بنحوا کمال نیز بفهماند و آنها را آگاه سازد از مقصود حقیقی خود که مغایر بود با شمشیر کشی که مقصود بالتبع و مطلوب بالعرض بودی . پس باقتضای حکمت الهیه ❖ سرور سیمین ❖ از دوازده سروری را که بشارت ایشان از نسل اسماعیل زبان توریة شنیدی و آن سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود و در اصل انجیل شیرش نامیدند مأمور بشهادت و قبول هر گونه خضوع و خشوع فرمود و در حیات خود از قضیه هایله آن مصیبت عظمی خبر هاداد و قاتلان آنحضرت را با رسم معین ساخت تا بر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه در نسل خود نیست . و نیز جمله آن ❖ دوازده سرور ❖ را موافق صیفة آسمانی مأمور بترك ریاست ظاهریه داشت حتی ❖ نخستین سرور ❖ را وصیت کرد بسکوت و نکشیدن سیف الله ذوالفقار که در انجیل نیز بشارت شمشیر دوزبان از آن تعبیر آورده اند . و شهادت سبط مکرم خود را همچنانکه مودت ایشان را بر جهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت . و عنوان شفاعت کاهان تمامی امت مر حومه ساخت . لهذا آنحضرت باعلی درجه شهادت و تظلم شهید شد و هر مصیبت و المی را که هر فردی از افراد بشیتدن آن متأثر و دلشکسته تواند شد بر خود گرفت چنانکه در کتب اسلامیة و تواریخ و سیر تفصیل شهادت و مصائب وارده بر آن بزرگوار مشروح و مبسوط است *

چون سخن باینجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه و اولاده المظلومین آلفی التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اگر چه اصل و ترجمه های انجیل بعثت اضطرابی که در آنهاست ما را از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی گفته اند ما لا یدرک کلمه لا یترک کلمه *

❖ در باب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ❖

و در آسمان امر عظمی مشاهده کردید یعنی زنی بود که آفتاب را پوشیده و ماه در زیر پای او بود و در بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوکب . آرنج حامله شده و بجهة وضع حمل الم ولادت را دیده و فریاد میکرد . و امر غریبی در آسمان مشاهده شده و ناآزدرهای بزرگ سرخ رنگی ظاهر شد که آترافت سروده شاخ بود و بر سرهای او هفت تاج بود دم آن آژدرهایک ثلث از ستارگان آسمان را فرو رفته بر زمین ریخت . و آن آژدرها در پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولید او را فرو بردن میخواست آرنج برای آن کسی که باعصای آهنین بر طوایف حکم خواهد کرد پسری آورد و آن پسر بسوی خدا و بتخت الهی انداخته شد *

تفسیر این کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنا را اگر بتفصیل در اینجا بیاوریم ما را از اصل مقصود در این نامد باز دارد و لازم آید که مقدمات چند را که در تفسیر اینگونه کلمات برزگان بکار آید تمهید کنیم و این عسبدینی بضاعت را گذشته از ملاحظات دیگر فراغت حاصل نیست که از عوارض دنیویة سخت پریشانم مگر آنکه بنحو اجمال اشارتی براهل بشارت توانیم گفت *

❖ خورشید و ماه ❖ اشارت بر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است . آن زن مادر سبط پیغمبر آخر الزمان و قره العین رسالت و زوج او حضرت مر تقوی است که ❖ نخستین سرور ❖ از دوازده سرور مبشر در توریة است . آن بهترین زنان جهان که صاحبه ولایت کلیه کبری بود لباس از نبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود و ذوالقرنین اهل آنجا را آنچنان دید که خدا فرمود ❖ لم نجعل لهم

من دونه‌ها ستر * بجز از آفتاب آنها را پوشای نبود * و نیز آن زن در روزی که نصاری نجران بمباهلت برخاستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر نمونه از باطن گردد * و گروه نصاری علایم موعوده را در حضرت پیغمبری و اهل بیت پاک اودیدند و کار خود را مقرر بجزیه دادن و اعطای فدا داشتند *

آن زن علی ایها و بعلها و اولادها و علیها السلام ماه ولایت رادری پای داشت و حرکت و سکون و رفتارش بر روی ولایت الهیه بود * و نیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده با براهیم ظاهر شد از عقب اواز اولادش بعد از او بود *

بجهت وضع حل المیده فریاد کرد * زیرا که آماده بودن اثردهای سرخ را برای مضرت رسانیدن بر آن مولود میدید و مهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را بر شهید کردن او و اولاد و اصحاب او مشاهده میکرد *

* و وصینا الانسان بوالديه احسانا جمله امه کرها و وضعه کرها * آن انسان حقیقی را که پیغمبر را انسان عین و عین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که در حق والدین خود احسان کند * و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع در دلهای مؤمنان * و شفاعت کردن نگاهکاران در راه خدای از جان و مال و عیال و فرزندان و اصحاب و از هر چیزی که داشت گذشته و هر گونه مصیبت و الم را قبول کند * و بجهت این وصیت که احسان بودن نام آن مولود را حسین * نهاد و در حدیث قدس فرمود * و منی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی * و چون آن احسان منسوب بامر خدا و رضای خدا و در راه خدا شد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند و منی الاحسان و مطابق آمدیه * لکن الله رمی * و خون مبارک او ثار الله شد *

آن زن رادر بالای سراز * دوازده کوکب * تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده از اولاد او بودند و زمانا مقام ایشان

متاخر و در زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند و مانند تاجها شرف و جلال او بودند *

و امر غریبی در آسمان دیده شد که اثردهای بزرگ سرخ رنگ و هفت سر بود که ده شاخ و هفت تاج داشت * و این اثردهار رئیس سرور و مبده ظلمات است و چنانکه در میزان نخستین دافستی او را قدرت و سلطنت در مقابل مبده انوار بتقدیر و حکمت خدای داده شد * که او را هفت سر در مراتب هفتگانه انسانی عطا کردند * از مقام عقل تا جسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه پیداشد و بر آن سرها تاجها که علامت تسلط او است مقرر گردید * فقط در مقام فواد که بالاتر از مقام عقل است و آیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست و آن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست و دورخ را هفت در *

* ان عبادی لیس لك علیهم سلطان * ده شاخ آن رئیس سرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضه که طینت انسانی را از آن مخمر کردند ظاهر گردید و در اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که در طبقه آسمان و یک زمین است تعبیر کنند و اگر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بسیاری خدای وسیع است و یک عذر آنرا از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر از مظاهر شر و روانی فتندهای او است نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا و اولیا است بر زمین فرو ریخت و ایشان را از مقام برتری بیابین آورد * ولی همه ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کنی زیرا که مقام ایشان بسی بلند است * و الحق یعلو و لا یعلی علیه * و العاقبة للمتقین *

آن رئیس شر و میدانست که مولودی برای حاکم حق که با شمشیر حکم و شریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد * و اگر او سلطنت موروئی ظاهر را نیز مانند باطن بدست گیرد

و در مسند حکومت آن حاکم مطلق با ظهار دین حق و تشدید مبانی
خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخدول و منکوب خواهد گردید .
لهذا همه همت خود را مصروف بر این داشت و مہیا شد کہ آن
مولود پاک را فرو برد و او را از این جهان بردارد کہ خللہا در ارکان
ہدایت جهان آورد و ظلمات و کدورات خود را تار و ز موعود
و معلوم در جهان جاری سازد *

آن مولود پانہ بوجود آمد و بسوی تخت خدا و بسوی خدا انداخته
شد و جبرائیل بحضرت الہش برد و در آغوش قرب خدایی در عرش
رحمانی او را جای داد . و خدا او را بعد از شہادت نیز بسوی
عرش برد و ظاہر او را در زمین داشت تا آنکہ ہر کہ او را زیارت کند
خدایا زیارت کردہ باشد *

❖ من ذا الحسین بکر بلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشہ ❖
این است تفسیر کلمات یوحنا کہ با جلال آوردیم . اگر انجیلیان
بہتر از این تفسیر توانند کرد بیایند و بگویند . کاش کتب آسمانی را
از میان بر نمی داشتند و تحریف و تغیر در آنہا را جایز نمی دیدند و تبعیت
بر رئیس شرور نمی کردند و اختلاف را در دین الہی نمی انداختند .
تا آنکہ بیانات آسمانی و مطالب و معانی را کہ ارواح را مایہ سرور
و نعیم بود و دلہا را مورت نورانیت و روشنائی از ہر زبان و بہر لغتی
بگویند و بشنوند و انس گیرند و ہم دیگر را دانش آموزند و معرفت
افزایند و تعارف و رزند و تنا کر نیاورند *

❖ وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ❖

اکنون از بشارات کتب آسمانی در خصوص بعثت خاتم پیغمبران
پیاوریم و نخست از آیات و کلماتی کہ قیام او و قوام شریعت او را بشمیر
آگاهی میدہند ذکر کنیم *

❖ معیار چهارم ❖

صاحب کتاب آیتی را کہ ذیلا از زبور در حق بشارت پیغمبر موعود
خواہی شنید ❖ در صفحہ صد و ہشتادم ❖ کتبش آورده و از نامہ
عبرانیان آیات دیگر در تفسیر آنہا ذکر میکنند و میگویند بدلائل آن
نامہ کہ از متفرعات انجیل ایشان است واضح میشود کہ آیات زبور
دلائل بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتامی از روی ترجمہ ہای خودشان در انجیلیا و ریم
و تصدیق آنرا حوالہ باریاب ادراک و انصاف کنیم تا بدانند کہ آیات
مزبورہ بشارت بر پیغمبر آخر الزمان است و بدلائل بسیج تواند داشت
و معلوم کنند کہ نامہ عبرانیان درست گفت یا نامہ ایمانیان *

و اگر می دانستند کہ نویسنده آن نامہ چہ بلاہا بسر انجیل آورد
و بنام عیسی چہ قدر مردم را از مطلب دور کرد و نام خود را
نیز مقدس خواند ہر کز نامی از نامہ او نمیبزدند و بسخن
او تسک نمی جستند *

❖ آیات مزبور چہل و پنجم زبور است ❖

دل من سخن نیک بر آورد . کارہای خود را بر ملک عرضه کنم . زبان
من قلم دیرما ہری است . نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی لطافت
بر لبہای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دہر مبارک داشت .
ای توانا شمیر خود را بر روی ران خویش پیساویز کہ عزت و شہرت
تو از آن است . در شہرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت
و راستکاری سوار شو . دست راست تو کارہای عجیب و ہیبتناکت
پیاورد . پیکانہای توای توانا نیز است در دلہای دشمنان ملک
نشیند . اقوام مقہور تو شوند کرسی توای خدای ابد الابد است .
عصای مملکت عصای عدالت تست . نیکی را دوست داشتی
و بدی را دشمن کسرتی و بدی بموجب ای خدا خدایت بہ برتری
از شریکانت بروغن شاد کامی ممسوح داشت مرصافی و عود و سلیمخہ
از جامہ ہای تست . از منازل شرفناک تو عاجی است کہ را شاد کام کند
دختران پادشاہان در میان زنان مکرمات تست ملکہ آرایش یافتہ

بجامه زرین در خدمت تو بایستد . ای دختر بشو و نگاه کن و بکوش
خود استماع کن قوم خویش و خانه پدر خود را فراموش تمامی حسن
نورا ملک خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست
و تو او را سجده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند .
توانگران از طوایف بیدار تو حسرت برند همه بزرگیهای دختر ملک
از درون از جامه زرد و زاست دختران با کره از بی جامهای زرد و ز
رفیقان آنها برای ملک بیاورند و بر خدمت تو تقدم کنند .
و با بهجت و سرور ابلاغ دارند و بسرای ملک داخل شوند .
اولاد تو بجای پدران تو باشند و ایشان را بر تمامی زمین سروری
دهم بقرون و اعصار نام ترا یاد کنم و امتها بدوام دهور و اعصار
برای تو اعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل و پنجم داود
علیه السلام *

شهادت دادن این آیات از زبور بر بشارت پیغمبر و وراثت اولاد طاهرين
او در زمین در نزد هوشمندان آگاه آشکار است و از جمله جاهایی است
که در آیت قرآنی اشارت بر آن فرموده اند *

﴿ ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض برتها عبادی الصالحون ﴾

بعد از ذکر پیغمبر و اوصاف و اطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان
و مالکان زمین بندهکان صالح خدا است که ایشان را بر تمامی زمین
سروری باشد و وعده خدای بپایهیم در حق ذریت اسمعیل
انجام یابد *

صاحب کتاب آیات مذکوره زبور را بتأویلات بعیده میخواهد
بمعنی تفسیر کند و دلالت آنرا بر پیغمبر صاحب السیف و لطافة الکلام
انکار نماید و حال آنکه کثرینی او را کی در شهادت تمامی آیات مزبوره
بر حضرت پیغمبر کفایت کند *

بشایر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنندگان کاذب بود
که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند و با اقتضای مقصود

خود بدعتها در آیین خدا گذا رد . در ضمن نامه که بعبرانیان نوشت
و خواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است
که د و آیت از همین فصل زبور یعنی مز مور چهل و پنجم را آورده
و استدلال بر مدعای خود کرد . و این مؤلف بچاره به تبعیت او سخندانی نمود .
فقرات نامه پولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسک بآن میشود
چنان است *

لکن به پسر میگوید که کرسی تو ای خدا ابدی و از لیست عصای
ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینوجب
خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد و ترا از رفیقان
تو برتری داد *

در اینجا يك لفظ مسیح که مطابق با ترجمه لقی از عیسی تواند بود پیدا کرد
و دست آور ساخت پس از اینقرار در هیچجایی عبارت مسیح نیابند
حال آنکه در توریة امثال این تعبیر در حق انبیا بسیار و اصطلاح توریة
بر این جاری است . و مسح بروغن بهجت بمعنی شاد کام و مسرور
داشتن است . اگر راست میگویند آیات زبور را چرا در نامها بتامی
نیابند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . و نیز همین د و آیت را بچه
قرینت بر عیسی تأویل میکنند گویا بقرینة لفظ ﴿ ای خدا ﴾
است که عیسی را خدا نامیده اند و بکس دیگر دلالت نکند *

اهل ادراك از متن عبارت حاضره زبور دانند که خدا تعبیر از غیر
ازل تعالی است چنانکه در ذیل آن گفت خدا یعنی خدای تو واضح است
کسی که او را خدایی باشد در واقع بنده خداست و در اینصورت
بهر معنی که در عیسی گویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق
اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ از دوازده سرور موعود اعتراف
بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد باینکه طوایف بسیاری بخدایی آن
بزرگوار اعتقاد کردند و در حق او فرموده اند ﴿ ذات علی مسح
بذات الله ﴾ همین د و آیت زبور را تما مگردد حق عیسی نتواند بیان
کند . چه فائده که در وقت تنگنایی مبادرت بشکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تشریف نمود . و چنانکه شمعون بطرس در حق ملمان دروغگویی گفته بود تشریف رابه پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه گفتیم در نسخه صحیحه زبور بلفظ عصای استقامت تو و در بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

و علت همه این تشریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است . و میگوید کرسی توای خدا ابدی و ازلی است عصای استقامت یا عصای مملکت عصای عدالت تست . و در اول آیات چنان گفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاویز برای حق و عدالت و استقامت سوار شو . و این معانی بجز در پیغمبر آخر الزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود و نه آنچنان سوار شد که عدل و داد و استقامت را در زمین بگذارد و نه او را کرسی و عصای عدالتی که عبارت از شریعت مؤسسه دأغه باشد کسی اعتقاد کرده یا دعوی نموده است . این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که يك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن گویند *

والخلاص سخن در آیات زبور است که هفده آیت است و بتامی ذکر حضرت پیغمبر و اطوار و اوصاف ایشان و اشارت بزوجات ایشان و اولاد و زوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیه السلام مسلم داشت و چون دلالات واضحه آیات بر آنحضرت در نزد هوشمند با انصاف محتاج بشرح و بسط نیست و بر منکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن را بهتر دیدیم *

زبور چنین می سراید و سخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی . و بهترین

مخلوقات کشتی لطافت و فصاحت و اعجاز بر لبهای مبارکت آید سخت و سخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد . و بدان سبب چنانکه بر ابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت و سلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابد الدهر مبارک شدی و برکت یافتی ای قوی و توانا بر همه چیز شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعدادت عربی بیاویز و بکوی اتانی بالسیف . که عزت تو و دین تو و شهرت نام مبارک تو و رسیدن شریعت تو بجزا رب قهار بت سیف الهی تواند بود . برای گذاردن حق عدالت و راستکاری سوار شو . دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست و مظهر العجائب است کارهایی بر تو بنماید که بسیار عجیب و در انظار دشمنان هیبتناک است . بیکانهای توای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد گارت شد که بر دلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور تو شوند . کرسی توای خداوند شریعت ابد الا با است . و شریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا و عماد در مملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴿ و بالعدل قامت السموات والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمن گرفتی . و بدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو را از سایر پیغمبران که در پیغمبری با تو سهیم و شریک هستند برتری داد و ترا اشرف انبیا و مرسلین کرد . و ملك وجودین و مالك دارینت نمود . و بدین سبب ترا با بتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب در این آیات چه میگوید و دل او چگونه کواهی میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبوره در حق عیسی است و در حق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخر را که در نامه عبرانیان آورده بود نرسیدیم که چگونه بعیسی تأویل کردند مقصود از شریکان اگر شراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدایی است خدایان نیز بجز دوشریک که یکی ذات اب و یکی روح القدس است شریک دیگر اعتقاد نکرده اند . مگر آنکه بگویند از این دوشریک او را برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تو را برتری بر خدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است از مؤلف ما که میگوید بقراین آیات آخری از این زبور مقصود از آن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تا انجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد و تماماً صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است و تنه آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان و رؤسای اقوام و بزرگان بخانه پیغمبری دارد چه در زمان خویش و چه در زمان اهل بیت و اولاد طاهر بنش و چه در حالت غلبات و فتوحات بمجوریت و چه در هر حال دیگر برضا و میولات که ارباب آگاهی از تاریخ و اخبار علی التفصیل دانستند . شهر بانو دختر یزدجرد پادشاه ایران در خانه حضرت حسن علیه التحیه و الثناء بود و نیز مادر چند سرور برزکوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام زن نبرد و اولاد از او نبود و هدایا برای او نمیرفت و تمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف و اطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست و بس . و پادشاه بودن ابناء و اولاد اطهار آنحضرت در ظاهر و باطن واضح است . و در اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که در هر کله از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح و بیان آورد که حیرت عقول و مدارک گردد و لیک به هیئت قدرها در این مقام کفایت کنیم که بسی از سخنها را همه وقتی و بهر کسی نباید گفت . و مع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر و تأمل در همان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی گردد *

﴿ تفسیر الهامی ﴾

عجیبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبوره زبور از مکاشفات و الهامات یوحنا آیتی در اثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا بر همان جدا گانه بر بعثت نبی موعود است و بوجهی دلالت بر مسیح ندارد تا چه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبور با آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خود را بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم از میزان اول نیز وعده بیان آیات مکاشفات یوحنا را کردیم و لیک نقل عبارات یوحنا را در اینجا نیز بیآوریم و این فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم و انگاه اسب سفید را دیدم که سوار بر آن را امین و صادق میگفتند برای حق استقامت جنگ میکنند . چشمان او مانند شعله نار بود . و بر سر افسرهای بسیار داشت و او را نمی بود که بجز او کسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند . و جبهه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند . و جماعتی آسمان بر بالای اسبهای سفید با جامه های سفید و لطیف پرندی در پشت سر او میرفتند و برای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش بیرون می آمد . با عصای آهنین حکومت خواهد کرد . و معصره شراب قهر و غضب خدای قادر بر همه چیز را خود فشار میدهد . و بر لباس و ران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك و رب الارباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیه بنقدی برای تو بگویم که میزان کار آنها را نیک بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی در سنه ﴿ ۱۸۲۷ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انگلیسی چاپ کرده و میگوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکلف انگلستان و سائر ربع مسکون طبع کرده شد. و دیگری را نیز بتری در سنه ۱۸۵۷ در لندن از جانب جمعیت آنجا چاپ کرده و میگوید که این کتاب باطلاع فلان و فلان تصحیح شده مطبوع و در انگلستان و سائر ممالک ربع مسکون منتشر گردید. اکنون مقابله کنیم این ترجمه را با عباراتی که در صفحه ۱۸۱ میزان الحق خودشان آورده اند. گذشته از سایر تخریفات عبارت آخری را که معصره شراب قهر و غضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت. که میخانه قهر و سخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر بر همه چیز را دیگر صفت قهر و سخطی باقی نخواهد ماند که مخلوق از مخلوقات تصرف در ذات و صفات قدیم تعالی کرده آن دو صفت را پامال و معدوم سازد. و مع هذا آن خدا قادر بر همه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصق است و بجای پامال میکند چنینه جکدر. و در دیگری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر و فشار دادن انگور و شراب مقصود است و بجای پامال میکند گفته است باصا جقدر. و معنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر و منافی با ترجمه منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط و غضب الهی است بقرینه لفظ خدای قادر بر همه چیز خصوصاً بقرینه سوق کلام که گفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده با عصای آهنین یعنی تکیه گاه آهنین و حریره آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم و امر او است حکومت خواهد کرد. و معصره قهر و غضب خدای قادر مطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار و اهل خسران را هلاک خواهد نمود و این عصر در یکی از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آرایاد فرموده و بآن

قسم خورد *

والعصران الانسان لني خسر *

و چون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالات انجیل مقصود از عصر خود حضرت یسعی نیز تواند بود که عصر کننده شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود. بالجمله حیرت از این دارم که از بجای مکاشفات استدلال بر مدهای خود کرد. اگر از لفظ کلام الهی و عبارت جامه خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسح ندارد چه خواهد کرد. میخانه را درست کرد شمشیر برنده یا شمشیر دوسر را که در نسخه اصل انجیل است با عصای آهنین و حکم و حکومت با آن را چه میکند. آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است و آن کلام جبهه آن سوار و حافظ او از حرد برد و زینت و شرف او است. آن جبهه که کلام خدا و معجزه باقیه و دأئمه آن سوار است بخونریزها دربر او ماند و کر نه آن جامه را نمیتوانستی با خود دارد. و آن کلام همچنانکه در مقام الفاظ معجز و زینت و مروج دین و شریعت و بیان کننده احکام خدای بود. در مقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی در بر بود که معجز تکوینی او بود و رواج دهنده دین او بود و مظهر عجایب و عین او بود که عدد نام مبارک آن کلام خدا با عدد عین مطابق بود *

فسلام لك من اصحاب اليمين *

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات در حال سجود و مقام مناجات با معبود از ضربت آن ملعون ازل و ابد خون آلود شد. نام مبارک آن سوار امین و صادق بود که پیش از ظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام در میان مردم بصدق و امانت معروف و باین دو نام و لقب ملقب بود *

در جامه و بهلوی آن سوار که برای حق انصافی و استقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی *سالك الملوك ورب الارباب* . ربوبیت و سلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن بر تمامی موجودات هیت و ربوبیت داشت . و آن ربوبیت کنه عبودیت مطلقه آنحضرت بود در آن جامه که کلام لفظی و تدوینی بود لفظاً مکتوب شد . و آثار بعثت و اوصاف و کمالات آنحضرت را بیان فرمودند و بر عالمین نذیر و هادی نامیده آمد و در جامه که کلام تکوینی خدا بود فعلاً و کوناً ربوبیت او ظاهر آمد . و جمله اوصاف و ولایت مطلقه او را آن کلام ناطق الهی مظهر گردید *

﴿ هو صنع الآله و الخلق طراً ﴾ صنع من گادان بكون الها ﴿ بیان ربوبیت مطلقه امکانیه و سلطنت عمومی آن حبيب مطلق خدای را بنحو اجمال در معیار هفتم از میزان نخستین و در سایر بیانات خویش در این کتاب مستطاب آوردیم . اگر مزید آگاهی را بخواهی مراجعت بکتاب و مؤلفات از اهل تحقیق و علمای دین اسلام نمایی *

﴿ و الحمد لله رب العالمین ﴾ کاش مر از بان گویایی میشد و ترا گوش شنوایی و مدح آن حمد الهی را که رب جهان و تربیت کننده پیدا و نهان است بزبان دیگر در اینجا می گفتیم *

﴿ غیر این منطق لای بکشاد می ﴾ در مدحش داد معنی داد می ﴿ فی نی غلط گفتیم و خطا آوردیم این التراب ورب الارباب . کلمات خدای به بیانات جهان و جهانبیان محدود نشود و مدایح آن مدح اعظم و نور اقدم بسنختمان امکان و اکوان معدود و نکرده ﴿ قل لو كان البحر مداً للكلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد و چهل و نهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران و برخاستن آنحضرت را با شمشیر خبر داد و چنان گفت که . خدای را

بتسبیح نوین تسبیح گویند او را در مجمع پاگان تسبیح کنید . اسرائیل با قریشده خویش فرخناك شود و بنی صیهون بملك خود شادمان گردد . نام او را بدف و طبل و مزمار تسبیح کنند و تریل نمایند . زیرا که خدای از قوم خود خشنود است تواضع کنندگان را با استخلاص شرف و عزت دهد . پاگان بعزت ابتهجاج آورند و در خوابگاه خودشان شاد گام شوند . تکبیرهای خدای بر دهان ایشان نست و تیغ دوسر در دست آنهاست . تا آنکه از آنها انتقام گیرند و آنها را ادب آموزند . ملوک آنها را مقید کنند بز رگان آنها را مغلول سازند . تا آنکه حکم مکتوب را در حق آنها جاری نمایند . این بزرگی مر جمله پاگان را خواهد بود *

این بشارت در حق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از او خشنود نشد بل در نهایت زندگانی دل او را زان او مایل بغیر خدا کردند . و بعضی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد . همانا خاتم پیغمبران و ایمان آورندگان با آنحضرت بودند که تکبیر میکنند و شمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود و با مر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند . و جهات را بشریعت محکم و ناموس دائمی ادب آموختند . سرها و سرورها را در قید مقهوریت گذاشتند . بز رگان را بزنجیر بیچاری و خجول مغلول داشتند . و حکم مکتوب خدای را در حق ایشان جاری کردند . و این بزرگی مر جمله پاگان را از جا نشینان آنحضرت بوده و خواهد بود *

﴿ تعلیم و بشارت ﴾

تحریر دادن اهل کتاب بقبه کتب آسمانی را اصلاً و ترجمه بیشتر بیان کرده ایم . و پس از وضوح دلالات و اشارات در همین بقیه که غفلت کرده و گذاشته اند در تعیین جاهای تحریف و تغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب و اثبات مدعا کفایت کند .
و این سخن را بکلیت در خاطر خویش نگاهدار و منتظر بشارت
از انکیون باش *

✽ در فصل دوم ✽ از مکاشفات یوحنا است که از قول عیسی
گفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شما دارید تا آمدن من استوار بدارید .
آن کسی که غالب شود و جله اعمال مرانگاه دارد حکومت بر طوایف
رابوی دهم . مانند آنکه من از پدرم دریافتم اونیز با چاق آهنین
بر آنها حکم آورد . و آنان مانند کوزه های کوزه کر خورد خورد
بشکنند . و ستاره صبح رابوی دهم . کسانی که کوش دارند بشنوند
که روح بجماعت چه گفت *

آن سلطان ام که غالب علی الاطلاق است پس از مسیح امر نبوت
و حکم شریعت او بشمشیر آشکار شود . و با شمشیر بر طوایف حکم کند
و امتها را بشکند و آنها را مانند کوزه های کوزه کر خورد خورد کند
و همچنین که عیسی از جانب خدای اخذ میکرد حکومت الهی از عیسی
گذشته بوی رسد و عیسی را و او اگذار دارد . و او اعمال عیسی را
تصدیق کند و حفظ نماید . برخلاف آنچه معلمان دروغ کوی تباه
کرده باشند . ستاره صبح که علامت شمس ازل و ظهور کلی الهی است
و یک طلوعی از آن بعثت بشارتی که از عیسی ظاهر شد در نزد عیسی
بود بروی مسلم گردد . و آن ستاره بکلیت در آن حاکم مطلق ظاهر
آید . که آن ستاره همان نور نبوت مطلقه او بود و از او بود که بشؤونات
و اطوار در انبیاء و ابرار بودیعت از او بود . چون صاحب کوب
باموک جسمانی هویدا شد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود
و امثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

✽ ان الله يا امرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ✽

✽ تفسیر و اشارت ✽

در انجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعضای آهنین بعبارات مختلفه
موجود است و ما در انشای بیانات کاهی بلفظه و کاهی بتکیه کا و کاهی
بحربه و کاهی بشمشیر از آن تعبیر کنیم و جمله اینها صحیح است .
و یکی از القاب حضرت نبوی علیه الصلوٰه والسلام در انجیل همان
✽ صاحب الهراوة ✽ است بکسر هاء و این لفظ که بمعنی صاحب
عصای ضخیمه و چاقست تعبیر و کنایت از قهاری و غلبه است و مانند
این تعبیر را در لسان فارسی نیز موجود داریم که می گویم فلانکس
صاحب چاق است یعنی زور مند و توانا است و غالب و قاهر است .
پس عبارت با چاق آهنین حکومت کند تعبیر و کنایت از هیئت
و استیلا حضرت نبوی است که بسبب شمشیر و امر جهاد
در شریعت او است و ما برای تفنن در تعبیر بعبارات کونا کون
در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطح نام کاهن معروف از نام آنحضرت
بصاحب الهراوة تعبیر کرد . در هنگامیکه در شب ولادت باسعادت
نبویه ایوان کسری شکست والی الان در حوالی بغداد در محل
مداین بهمان حال باقی است . و آنشکده فارس خواموش شد
بعد از آنکه هزار سال بود می سوخت . و دریاچه ساوه خشکید .
و مؤبدان در عهد انوشیروان که آئروز پادشاه ایران و بزرگترین
سلاطین جهان بود در خواب دیدند که شتران سرکش اسبهای
عربان را میکشند و نهر دجله منقطع شد و در شهرها پراکنده گردید
انوشیروان از ظهور این امور سخت بترسید و عبدالمسیح را بترس سطح
کاهن فرستاد که از سر و حکمت این کارها آگاهی گیرد . عبد السلام
بشام آمده سطح را در حال سکر موت یافت و از او سؤال کرد
سطح چنان گفت ✽ اذا كثرت التلاوة و ظهر صاحب الهراوة
و غاضت بحيرة ساوة و خمدت نار فارس فليست بابل للفرس مقاما
ولا الشام لسطيح مناما يملك منهم ملوك و ملكات على عدد الشرافات
و كلها هوات آت ✽ و عدد شرافات که کنکره های ایوان کسری

بود و در لیلۃ المیلاد نبویه منهدم گردید چهارده بود . که تا زمان خلافت خلیفه سیم بهمان عدد ملک و ملکه در آنجا سلطنت کردند و زرد گرد آخر آنها بود که در زمان خلافت حضرت عثمان هلاک شد و تفصیل این وقوعات در کتب تواریخ مسطور است *

﴿ معیار ششم ﴾

از بشارت‌های توریة بعثت حضرت نبوی را از اول فصل چهل و دوم از کتاب اشعیا در طی معیار پنجم از میزان سیم نوشتیم . اکنون بشارت دیگر از آن فصل را چنانکه در آنجا وعده کردیم در این مقام پیوریم *

﴿ از آیات نهم فصل ۴۲ ﴾ اشعیا است *

اینک کارهای نخستین بوقوع پیوست . از حادثات آینده نیز شمارا آگاه کنم و پیش از آنکه بشود بشما بشنوام . ای سوار شوندگان بدریاها و ساکنان و پر کنندگان جزیره ها خدای را بیک تسبیح نوین تسبیح آورید . حمد او را از نهاییات زمین بگوئید صحراها و شهرها که در آنها است آواز را بلند کنند . دهکده های مسکونه قیدار و ساکنان کوهستانها از رؤس جبال کلباتک زنند . خدا را تمجید کنند و حمد او را بجزیره ها رسانند . پروردگار مانند جبّاری بیرون آید . مثل مرد بهادر غیرت را بیدار کند نهیب زند و صبیحه کند بر دشمنان غالب آید . زمان بسیاری سکوت کردم و صبر نموده و هیچ نکفتم . دیگر مانند زن زاینده فریاد کنم . هم ویران سازم و هم فرو برم . کوهستان و صحراها را خراب نمایم نباتات آنها را بخشانم . نهر ها را جزیره ها کنم دریاچه ها را خشک گردانم . نایبانیان را براهی که نمی دانند راهما شوم و در شار عهائی که آگاهی ندارند آنها را براه برم . تاریکی را برای ایشان روشنائی کنم . و کجیها را بر راستی مبدل سازم . اینها را در حق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم گرفت * و مأخوذ شان نخواهم داشت * تابان کشت کنند . کسانی که بر اشکال تراشیده اعتماد و رزند هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت * بردانیان اسرار آگاهی و نجات یافتگان از تاریکی جهل واضح و روشن است . که تسبیح نوین و حمد الهی از همه اطراف روی زمین عبارت از ظهور شریعت تازه عمومی محمدی است . که نهاییات زمین و اهل صحراها و شهرها و ساکنان جزیره ها و را بکان بدریاها را حکم آن شریعت غرا و ناموس پاك الهی جاری است . و همه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کنند و مأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید و حمد رسا و شایان بخدایی او *

دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه از نسل قیدار ابن اسمعیل و ظهور او از عرب و در عرب خواهد بود . کلباتک از رؤس جبال و تمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح و تلبیه و تمجید در اطوار آیین آن پیغمبر پاك که بر بالای کوهستان و جبال در مکه و بطحا بهنگام ادای فریضه و آداب حج بجای آورند *

از اطراف جهان از دریاها و صحراها گذرند و بر آن مکان مقدس رسند . و بامر خدای و خداوند ناموس اعظم امتثال کنند و سخن خدا را که میفرماید * و اذن فی الناس بالحق یا تؤک رجالا و علی کل ضامر یا تین من کل فج عیق * از جان و دل بشنوند و شریعت بردلهای ایشان نکاشته آید چنانکه در کتاب ارمیا نوشته شد *

حمد و ستایش خدا را بجزیره ها باید رسانند در اوقات نمازهای پنجگانه چهار اُ تکبیر و توحید و تمجید خدا را بجای آورند در بلند بها و پستیها نام خدا را آشکار کنند . پروردگار را مظهر جبّاری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد و حکم جهاد را آورد . تا آنکه ویرانیها در جهان پدید آید و خرابیها ظاهر شود . قلبهای انسانی که مانند نباتات صحرا هستند خشکیده و نابید کردند . رای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید و شوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا سنیهای جهان را بسکوت گذراند و صبر کند . بهنگام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی و یگانه پرستی و ابطال اطوار یگانه پرستی و بت ستایی و شناساندن تباهی عقاید شرك و تثلیث آوازی فوق العاده برآورد . و نهیب زدند و صیحه کشیدند تا آنکه به بهادری بردشمنان غالب و قاهر گردد و تار یکیها را باین غلبات بروشانی تبدیل سازد یکیها را راست و اعوجاجها را مستقیم فرماید . کسانیکه بر شکلهای تراشیده اعتماد آورند و بر صورتهای مخلوقات که خدایی آنها را خود جعل میکنند ستایش نمایند منہزم و پریشان شوند *

میزان الحق در صفحه ۱۸۳ * خواست این آیات را بتأویلات و دلائلی که از انجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند و اهل ادراک را در بطلان دعوی او و بطلان دلائل انجیل او همان متن آیات اشعیا برهان قاطع است و محتاج به بیانات دیگر نیست . عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد . کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را به بختان آورد و نعره زد و بردشمنان غالب گشت . طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود در بجا با او تسبیح جدید و شریعت تازه برپا کردند . عجب است که آیات دیگر از باب (۶۰) اشعیا در تقویت سخن خویش آورد که آنها دیگر صریحتر در دلالت بشارت مذکوره اشعیایی بر پیغمبر آخر الزمان است . و همان آیات را بعبادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد و مع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمه تحریف شده آشکارا شد *

همانا آیات باب (۶۰) اشعیا است *

انبوهی شتران و جازه های مدیان و عیقاترا احاطه کند . همه ساکنان سبازد تو آمده طلا و عطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند .

همه کوسفندگان قیدار بر تو گرد آیند . قوچهای نیایوت ترا خدمت کنند . از روی شوق بر مذبح من برآیند عزت خانه خود را عزیز گردانم *

این است برهان مؤلف که میثوی . و مرا از اینگونه استدلال اوسخت عجب آید . که اینگونه استدلالها را صاحبان ادراک مستقیم در کتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرگز مندرج نتوانند کرد . و بدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود . و دلیل محکم دیگر بر طرف مقابل در خلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقره جازه های مدیان و عیقاترا احاطه کند را چنین آورد که * کلیسیای مسیحی * رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسای ظاهری مسیحی نیستند و حکم معبد های ظاهری را برداشته اند و معبد های معنویه اعتقاد میکنند و در اینصورت میبایست کلیسیاهای معنویه مسیحیه یا جماعت عیسویه را بگوید و جماعت پروتستانی را قصد کند و آنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات تأویله از اشعیا مؤکد و مبین آیات اولیه است . شتران و جازه های مذکوره قبائل عرب است و کوسفندگان قیدار صریح تعبیر از این معنی است . قوچهای نیایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت در حضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق بر کوه منبر آیند و خانه خدا و عزت کعبه و بطحارا بفرزایند الی آخره * صاحب کتاب در صفحه (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بر بنی اسرائیل در طبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت بر آن شد نمود . و گفت که دهکده مسکونه قیدار در آیات مذکوره اشعیا طوایف عرب است و مع ذلك چنانکه شمعون الصفا گفته بود تبعیت بر معلمان و اهل تأویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیا را

قرینه دلالت آیات مزبوره در فصل (۴۴) کتاب اشعیا بعیسی کرد . و بحمد الله که آیات مزبوره در مد نظر ما است و سبک عبارات و کلامها و لحن مقال را از باب زکاوت و فطانت باسانی دانند و آمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره در هر سه فصل کتاب اشعیا ندارد . و شیوع دین مسیحی در دنیا بعد از دانستن مقدمات مطلب و منحصر داشتن خود آنجناب بعثت خود را به بنی اسرائیل از سختانی است که بجز از جاهلان بی سعادت فریب بآن نورد *
 شیوع دین مسیحی را نکفت کدام است و مقصود از آن را معلوم نکرد . با آنکه اولاً مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید و تأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان از انجیل گفتند . ثانیاً

اگر مقصود شایع شدن طریقه مستحذئه پروتستانی در روی زمین است آنهم که باتفاق جمله اهل ادیان و بتصدیق فرقه های عیسویان خارج از عیسویت و دین عیسی است . و بر مؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد و این موضوع را معلوم کند تا برسم بشیوع دین مسیحی در جهان و ایمان آوردن طوایف عرب و مساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات بر پیغمبر عظیم الشان را بدانگونه تصورات باطله و تخیلات بی اساس بخوانند ابطال کنند و معانی دیگر دهند از اینقرار یهودان مردمان بادرایت و با انصافی بوده اند *

صاحب کتاب جمله سخنان خود را بر یک منوال آورده و بطور بی ادبی و بی انصافی تعبیرات ناشایست از اسلامیان آورد . و این بنده را شایسته بجزاین نیست که از جواب بر سخنان پریشان او چشم پیوشم . و در خارج از مطلب حقیقی سخن نگویم *
 در صفحه (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست و یکم اشعیا اشارت کرده و میگوید . علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی از کتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد . بلکه پسان خرابی شهر بابل است و آن در سواریکه یکی را کب حجار و دیگری را کب جل بود و آیت اشعیا دلالت بر آن داشت ابلغار سپاه کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند و تسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود . و دو سوار را بابلشکر کیخسرو معنی کرد و اسلامیان را به پیغمبری از کتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دو سوار را که یکی را کب حجار و دیگری را کب جل بود دید . و این مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده . خراب شدن شهر بابل را بدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس . و سمت شرقی ایران و عیلام یعنی آذربایجان و طرف غربی را مالک بود خبر میدهد . تا آنکه در آیت نهم میگوید آن دو سوار آمدند و ندا کرده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خداهای آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دو سوار را بر حضرت نبوی و جناب مسیحی تفسیر کردند که در عالم مکاشفه بر اشعیا ظاهر شدند . و دو بیست سال تقریباً بخراب شدن بابل مانده بود که او را آگاه از خرابی آنجا و سرنگون شدن بتها داشتند *

در نزد اهل حقیقت که روح معانی را از الفاظ دریابند واضح است که مقصود از خراب شدن بابل و شکسته شدن بتها و اصنام و آلهه مصنوعی در روای اشعیا بی تعبیر از تمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که در آخر و ز شهر بابل مرکز بت پرستی بود . اگر چه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خدا دین خود را بهر قسمی تأیید فرماید . و تعبیر را کب الحجار از عیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیر منصف کنند و را کب الجمل بغیر از حضرت پیغمبر نتواند بود که آن دو بزرگوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند و اشعیا را

از ظهور يك مقدمه نژديك آن امر آگاه داشتند *

پس از فهمیدن اين مطلب و مراجعت بترجمه هاى كه خود شان در كتاب اشعيا کرده اند . سخنان و ترجمه هاى محرفه مؤلف را كه در صفحه مذكوره نوشت بنظر دقت نگاه كنيد . تا آنكه پايه بيان او آشكار شود و بى اطلاعى او و اطلاع كامل علمائى اسلام از كتب مقدسه و تحريفات واقعه در آنها و از تأويلات باطله مأولين كالشمس فى وسط انهار پديدار و آشكار گردد *

❖ معيار هفتم ❖

انجيليان برخلاف بشارت و اوامر صادره از جانب مسيحى بعثت غلبه جهل و نادانى در آزمان و سبب بسيارى كدورات در آن اهل همتها بر تغيير بشارتهاى مسيح بر ظهور امر پيغمبر آخر الزمان گذاشتند . و جمله آن بشارتها را اصلا و ترجمه از ميان برداشتند . ولى چون حجت خدا بهمه جاى بايد برسد و مخلوق نا توان امر حق و مقصود الهى را بكملى باطل نتواند كرد ❖ والله غالب على امره ❖ اين است كه با همه دست كار بها كه در انجيل كردند و تحريفها كه اصلا و ترجمه و تفسير و تأويل نمودند . شواهد بسيار در بقيه انجيل حاضر باقى ماند . و اگر چه در ترجمه ها از ترس اسلاميان بملأ حظه اينكه حجت بر آنها نشود نياوردند باز آياتى چند كه بجزئى تأمل دلالت آنها بر بشارت پيغمبرى ظاهر است در همين ترجمه ها متدرج كرديد . چنانكه بعضى از آنها را شنيدى و يك جمله ديكر را بزودى در اين نامه خواهى ديد . و اين مطلب برهان قوى بر آشكارى امر دين اسلام است *

❖ يريدون ان يطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ❖

❖ ولو كره المشركون ❖

عيسى عليه السلام نمازى را كه تعليم كرد و ما از انجيل در معيار هشتم

از ميزان دويم ترجمه آنرا آورديم شاهد است بر اينكه عيسى همچنانكه بشارت ميداد بر ظهور شريعت حقه و بطلان امر بت پرستى و شكستن شوكت جهالت و بيگانه پرستى كه بسبب شمشير اسلام ميباستى بشود اين مطلب را جزء نماز خود كرد . و امت را نيز امر نمود كه همه اوقات از خداى در خواست كنند كه آن ظهور ملكوت خدا چنانكه در آسمان است در زمين هم چنان گردد . و مقصود مسيح عليه السلام نه تنهادر خواست قولى و لفظى بود بل تمامى امت را امر كرد كه وصايا و بشارت و تعليمات آنجناب را حفظ كنند و توبه نمايند . و منتظر بر ظهور ملكوت سموات كه آثار توحيد و خدا شناسى و هويدا شدن اطوار اسماء و صفات الهيه در بنى آدم بطور اكل بود بشوند . و معاونت بصاحب آن ملكوت خدا بسبب ايمان و اطاعت خود شان كنند و مقدمات آن ظهور ملكوتى را روز بروز محكم دارند *

در آغاز سخن ❖ در فصل سيم انجيل متى است ❖ كه يحيى عليه السلام ب مردم اندرز ميكرد و ميگفت توبه كنيد كه ملكوت آسمانها نژديك است *

❖ در فصل چهارم متى است ❖ كه عيسى از آروز آغاز به نصيحت دادن نمود و گفت توبه نمايد كه ملكوت سموات نژديك است *

چون بعثت عيسى عليه السلام را بر كشدگان خانه اسرائيل ميدانى اين است كه در ❖ باب دهم ❖ انجيل متى دوازده كس حواريان خود را مأمور بدعوت فرمود و چنان دستور العمل داد كه بسوى كوسقندان كم شده خانه اسرائيل برويد و چون بآنها رسيديد بپند بدهيد و بگويد ملكوت آسمانها نژديك است *

❖ در فصل نهم انجيل لوقا است ❖ كه عيسى حواريان را جمع کرده و ايشانرا قادر و توانا بر جمله شيطانها نمود و بر دفع امراض مأذون داشت و آنها را براى دعوت و ندا بملكوت الهى و شفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

❖ در فصل دهم انجیل لوقا است ❖ که با آنها بگوید ملکوت آسمانها بر شما نزدیک شده است و نیز ❖ در آیت یازدهم است ❖ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیک بر شما شده است و مانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود از این بشارت یحیی و عیسی و دوازده نفر حواریان یا هفتاد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامذ آحضرت برای هوشمندان یا آشکاری میفهماند که ملکوت کلیه الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مرده میداد و از آمدن بزرگواری که حامل ومظهر ملکوت کلیه الهیه است جهان را آگاه میساخت . و ملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی و پس از آن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی از روی زمین برانداخته شد . و اساس جهل و نادانی منهدم گردید . توحید حقیقی صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح وجد خدای متعال بشایستگی آغاز بانبشار در ارکان زمین نهاد . مدارك ومشاعر تغییر یافت . شریعت محکم الاساسی که حاوی بر تمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد . والخاصل ملکوتی که مسیح وتلامذ آنجناب جهانیان را مبشر با آن میداشتند بجز از ظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود . و هر چه تأویلات دیگر در این بشارت پیاورند از روی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکرد آنگونه امان وصایای او را و پنهان کردن ایشان بشارتهای انجیل را دانست و چنانکه در انجیل متی در ❖ فصل ۲۱ ❖ گفته اند بایشان فرمود . بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی از شما بر داشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ را بثر پیاورند یعنی میوه آن را یافع ورسیده نمایند *

مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده و بحواریان فرمود . بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند . و در ظاهر سخنی میشوند و گاهی بجهت وزرع و کاشتن و بزرگ شدن آن تشبیه آورد . و گاهی بیانی تمثیل از آن گفت *

❖ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ❖

❖ ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأ . ❖
❖ فا زره فاستغلظ فاستوى على سوفة يحجب الزراع ليغيب بهم الكفار ❖

حضرت نبوی صاحب الماکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت با آن ملکوت میفرماید . منم ریشه آن درخت الهی . و سرور نخستین از دوازده سرور مبشر بایراهم ساقه آن درخت است . و امامان و سروران دیگر شاخهای آن درختند . و تابعان و پیروان ما بر کها و ور قهای آن درخت هستند . و علوم مائمه آن شجرة الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز در حضرت ختمی مآبی و شریعت و دین او مصداق بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغه فعلوت از ملک است و او و تا بر ملک افزوده شده است و بمعنی عزت و سلطان و مملکت است و ملکوت بالاتر از ملک است . و گفته اند که ملکوت بعد از جبروت است و جبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت و سلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون و بشارت حواریان و اصحاب عیسی علیه السلام و باسجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که مملکت و ما ولان را عیسی را تغییر دادند و او امر او را مهمل گذاشتند و نکند باشند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر گردد *

نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند گفت و از این همه ظلمات و کدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارت عیسی را و بیرون رفتن آنها از طریق حقیقه که عیسی با آنها امر کرد در روی زمین باقی ماند و شایع شد چگونه عذر خواهند آورد . و از عهده و بال کراه شدن هزاران هزار بندگان خدا در هر قرن و زمانی بجهه قسم توانند برآمد . تمامی اوزار بر عهده . همان هواپرست و ریاست طلب و جاع جوی خدای نشناس است که در هر قرن و زمانی همه فتنها از آنگونه رؤسا و متبوعان هواپرست در روی زمین برپا شد . و عوام ضعیفاء که از عقل و ادراک دور بودند بسختی آنها فریب یافتند و فردا در محضر الهی عذری پیدا نتوانند کرد و خواهند گفت *

ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل *

الآیه

* معیار هشتم *

از بشارت انکلون در حق ظهور صاحب الملکوت که بجماعی آهنین سلطنت الهیه را در زمین ظاهر داشت آیاتی است که در انجیل یوحنا باقی است . و اکنون پس از دستکاری در ترجمه ها نیز اسلامیان را حجت باهره در الزام خصم است . و آیات مزبوره در * فصل چهاردهم یوحنا * است که ذیلاً ثبت میکنیم و تفاسیر آنها را از روی حق و راستی بیان می نمایم *

مسیح علیه السلام در هنگام نزدیکی رفتن خویش از این عالم گفت * اگر مرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . و من از پدر درخواست میکنم که یار قلیط را دیگر بسوی شما فرستد که دائماً در میان شما باشد . روح حق را که جهان تواند پذیرفت زیرا که او را نتواند درک نمود و نتواند دید . ولی شما آنرا در صورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و در میان شما باشد . من شما را بلا عقب نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد از چندی از زمان . دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بزندگی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم . دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید . و کسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را بر او آشکار کنم . یهودا امانه اسخر یوطی بوی گفت که از ظاهر کردن خودت بر ما و ظاهر نشدنت بر جهان چه میخواهی بگوئی . عیسی جواب داد و بوی گفت که اگر کسی مرا دوست دارد کلمات مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد مانند بسوی او آمده در روی نمکن یابیم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد . و سخنی که میشنوید از من نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد . من در حالتیکه در میان شما بودم اینها را بشما گفتم اما یار قلیط * یعنی روح القدس * که او را پدر بسمه من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت . و جمله آنچه را بشما گفته ام بخاطر شما خواهد آورد . و من سلام را بشما و ای کذارم . و سلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی که جهان میدهند . دلهای شما با اضطراب نیفتند و ترسناک نشوید . شنیدید که من بشما چگونه گفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم آمد . اگر شما مرا دوست میداشتید از اینکه گفتم بسوی پدر میروم شاد گام میشدید بعلت اینکه پدرم از من بزرگ است . اکنون من پیش از آنکه واقع گردد بشما بیان کردم تا آنکه در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید . من بعد از این بشما سخن زیادی نخواهم گفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد . و از آنچه او را هست چیزی در من نیست . ولیکن جهان بدانند که من پدر را دوست میدارم و آنگونه که پدر بر من امر کرده بود آنچنان کردم * یعنی امر خدای را در تبلیغ این بشارت بجای آوردم *

✽ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ✽ لکن بار قلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی در زمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

✽ در فصل (۱۶) یوحنا است ✽ لاجرم بجهت اینکه من این سخنان را بشما کفتم قساوت دلهای شما را بر کرد . لکن من بشما راستی میگویم و برای شما نیک است که من بروم بعلت اینکه اگر بروم بار قلیط برای شما نخواهد آمد . ولیک چون من بروم او بر شما فرستاده شود و در زمانی که او بیاید جهان را بجهت معصیت و عدالت و حکم الزام نماید . اما گاه بعلت اینکه بر من ایمان نیاور دند . و اما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم و شما دیگر مرا نخواهید دید . و اما حکم بجهت اینکه سلطان این جهان مدان ✽ و محقر ✽ شده است . سخنهای کفتمی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند و شما از آینده ها خبر دهید و او مرا تمجید کند . زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

✽ نیز در فصل مزبور ✽ بعد از آنکه سخنان مسیح را در خصوص غیاب خود و ظهور خود بعد از چندی از زمان شنیدند به همه افتاده معنی آن سخنان را از هم دیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا و حقیقه بشما میگویم که شما ناله و فریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد . شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید . زن در هنگام وضع حمل در دناک شود که ساعیت آن رسیده است فقط بجهت تواید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند . اکنون شما نیز غمناک میشوید اما من نیز شمارا خواهم دید و دلهای شما مسرور خواهد شد و آن سرور شما را کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آتانی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود و بدین تفصیل عبارات

آنرا آوردم که رشته سخن مربوط کرد و از هم نکسلد و متکران روح حق نکوبند که پس و پیش آیات شاهد بر مطلب دیگر است . و چون این مطلب در میان علمای اسلام و عیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیز در تأویل و تفسیر کلمات مزبوره قیل و قالها بجهان آورده اند . لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد ✽ تاسیه روی شود هر که در او غش باشد ✽

تعصب و لجاج را از خود دور کن و با چشم بینا و گوش شنوا و دل آگاه آماده بر فهمیدن انجیل باش . و بدان که هر کس این وصایای آخری مسیح را حفظ نکرد دشمن مسیح و دشمن خدای مسیح است . اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت و در تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید *

من از پدر در خواست میکنم که ✽ بار قلیط ✽ را دیگر بسوی شما فرستد که دائما در میان شما باشد این در خواست همان مسئلتی است که عیسی و تابعان او در نمازها از خدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانهات و آن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که او را نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان با آنها تواند شد . مانند روح من امر الله و روح القدس و روح الامین جبرائیل و روح علی ملائکه الحجب و روح خدایی که از اثر آن در مریم علیها السلام ظاهر گردید و فرمودند ✽ و فنحننا فیها من روحنا ✽ و روح الله عیسی و روح نخستین مخلوق خدا و همچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی پسران هادی و نجات دهنده جهان را میکرد و گفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوائج هدایت و نجات از خودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوائج دین و اطوار خدا شناسی را نمایند . و لازم است بنحویکه سنة الله بر آن

جاری بود و هست هدایت کننده بشر از نوع بشر باشد *

❖ وللبسنا علیهم ما یلبسون ❖

بعد از آن گفت اورا می بینید بعلمت اینکه در نزد شما و در میان شما باشد . اما اگر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم و جسد در میان شما نباشد چگونه اورا توانید دید پس باید از نسخ بشر بار قلیط بسوی شما بیاید . و من شمارا بلا عقب نمی گذارم یعنی بار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد . یعنی اگر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یک مقامی از مقامات من و او یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی و فعلی ووصفی با او داریم *

❖ متحد جانهای شیران خداست ❖

در اینجا سخنان باریک و لطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل چهارا بفهمیم ❖ ولاتوثوا السفهاء اموالکم ❖ دیگر جهان مرانه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید و انگاه میفهمید معنی اتحاد مرا باینکه که مرا بشیر خود فرستاده بود و اتحاد مرا با شما که حیوة مغنویه که مظهریت اسماء و اطوار خدایی است و بسبب من در شما ظاهر گردیده است شمارا بعالم اتحاد با من تواند رسانید . زیرا که حفظ کنندگان و صایای من از من ک گفته اند و با من گفته اند و در من گفته اند و در راه من شده اند . و مانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارت مرا نموده و بهدایت و حیوة من هدایت یافته بحیوة داعیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخر یوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند . که دیگران مرا نمی بینند لکن شما همی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصاتی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید و آنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد . بلکه دوست دارنده من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند و من در روی نمکن شوم . و سخنانی را که بشما میگویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد و من در میان شما بودم مأمور

آنسخنان را بشما کفتم . لکن ❖ فار قلیط ❖ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم و سمات و علاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد . همه چیز را از علوم اولین و آخرین و علوم کائنات و مکونات و علوم ملکوت و ملک و ناسوت و علوم جبروت و لاهوت و علومی که تا کنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جمله آن چیزها را فار قلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینه علمی بجز بار قلیط موعود نیست *

❖ فان من جودك الدنيا و ضررتها ❖ و من علومك علم اللوح و القلم ❖ آن بار قلیط بخاطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام و دانوا آگاهست از آنچه جمله انبیا بر امتان خودشان گفته اند . و شاهد است بر خلقت آسمان و زمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است و تمامی عوالم بواسطت او آفریده شده اند . و در روز محشر که انبیا و رسل شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالک ملک و ملکوت شهادت بر جمله انبیا و تبلیغ و ادای رسالت ایشان و جمله معاملات انبیا امتان خودشان بیاورد *

❖ فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئناك علی هؤلاء شهیداً ❖ مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص بار قلیط گفت . سلام بر خدمت آنحضرت را بشما واکذار میکنم که بد آید بتوسط اوصیا و اوصیای اوصیای من سلام مرا بر آنحضرت برسانید . چنانکه در این خصوص از را هبان و مقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است و در کتب اسلام و تواریخ و سیر مسطور است . که خدمت آنحضرت رسیده و ایمان آوردند و سلام مسیح علیه السلام را با آنحضرت تبلیغ کردند . و یکی از جمله اوصیای اوصیای مسلمان فارسی بود که از اصحاب بکار آن بار قلیط موعود گردید *

و سلامی که من بشما برای تبلیغ آنحضرت در نزد شما و دیعت نهادم و شما را بسلامت از عیبها و معاصی و تغییرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان بیکدیگر دهند بعلت اینکه آن بار قلیط و من با هم عالمی دیگر دارند
که خارج از این جهان ظلمانی است و من تا ظهور امر ❖ سرور
دوازدهم ❖ از اولاد و حامل یکر کن اعظم از شریعت او هستم و هر چه
فیض و امداد در عالم آفرینش و ایجاد پیدا گردد از او بمن رسیده
و از من بتقی و نبیا و بسایر خلق از آنجا می رسد و هنگامیکه آن قائم
از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آییم و زارت
و رفق و وفق امور جهان و جهان نیان بامر او بایمان باشد *

دلهای شما مضطرب و ترسناک نشود من باز بسوی شما خواهم آمد. اگر
شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای
من یا آن بار قلیط که مرا پدر حقیقی است از من بزرگتر است. و رفتن
من مقدمه آمدن او است اگر من نروم او نخواهد آمد. زیرا که از جانب
خود در عالم اجسام مرا حاکم و هادی کرد. و من از او هستم و خود
او هستم او در من است و من در او هستم. و بیا بودن من در عالم جسمانی
جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود و من اگر زمان او را
در بایم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است و غیر
از او بعد از او پیغمبری نخواهد بود *

این بشارت ها را بشما ادم و قبل الوقوع بشما کفتم بجهت اینکه
در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید. و من بعد از این بشما گفتگوی
زیادی نمی کنم و زیاده بر آنچه کفتم نمی گویم. زیرا که ❖ سلطان
این جهان ❖ و صاحب ملکوت زمین و آسمان و رب العزة و السلطان
خواهد آمد. و از آنچه او را در مقام تفرد و اصاله هست از جهت
ذات چیزی در من نیست. اگر چه من مظهری هستم از مظاهر
کلیه او و ظهورات او بمقام من هست. ولی مظهر را در مقام
ذات ظاهر جای نیست و آینه را از ذات زید فصیحی نی. و بجهت
ظهور امر او و اشکاری جلالت شان متبارک اولاد من نبود که سخن
زیاد در حق او بگویم. زیرا که او محتاج بتعریف من نیست
و چراغ را نرسد که روشنائی آفتاب را نمایندگی کند. لکن برای این

کنم که بدانید وظیفه خود را در حق آن پدر ادا کردم و محبت
او را ورزیدم و شرط محبت را که امثال بر امر او است بجای آوردم *
بار قلیطی که از جانب آن پدر است و رب النوع انبیا است و حقایق
انبیا از قطرات نور پاك او است و تجسم او در این جهان ظهور کلی او است
. و همچنین که فاتح است خاتم و مهیمن بر کل است. در زمانی
که ظاهر شود و روح الا مین جبرائیل از آن مقام اعلی صادر و بآن جسم
پاك وحی الهی را بیاورد بر من شهادت دهد. و مرا قبول کند
و پذیرد. زیرا که من آینه جلال و جلال او بودم و او را برستی
و درستی نمودم. شما نیز بایمان آوردن بر آن نور پاك و شهادت
دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید. و بدانید
که من شهادت خود را در حق او ادا کردم زیرا که از روز نخست شما
بایمان بودید و همه بشارت ها و شهادت های مرا درباره او شنیدید *
متأثر از رفتن من از میان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمند است
. و اگر من نروم او یعنی بار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصه
خود نیاید بایمن بروم و زمانی چند شدن آنها بشود. و خجاست
و ملغنت معلمان در وضو کوی بعد از من آشکار شود و در امتحانات و فتنها
بیفتند و جهالت و ظلمت جهان را احاطه کند. تا آنکه آن بار قلیط
بسوی شما فرستاده گردد و چون بیاید جهان را الزام و توبیخ و غلبه
کند. و الزام او بجهت نگاه و مخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است
که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد. و کاهکار خواهید
بود و نیز الزام بعدالت و استقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم و شما
مرا نخواهید دید. و مع ذلك برخلاف رضا و امر من تخلف
از اطاعت بار قلیط کنید و میگویید ما مسیح را بمشاسیم و بس. حال
آنکه حکم دعوت من باطل شد و من از اینجهان رفتم و کسی مرا نتواند دید
مگر بحفظ وصیت من و انتظار قبول آنکسی که بر او شهادت دادم.
و شما او را و خلیفه های او و سرورهای موعود از نسل او را و حواریان
او را خواهید دید و بدین جهات که ظاهر ادعوی ایمان بر من نمایند

وفي الحقيقة انكار مر اكدره ايد ووصايای مراستروك داشته ايد .
بعدالت وحكم شما را الزام و مغلوب سازد و بر شما تو بپنجا و عارها
بگذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لیکن آنرا حامل نتوانید شد .
و اگر بگویم یا تحمل نمیشوید و یا آنکه حمل و نقل آن با آن زمان سعادت
و اهل آن زمان برای شما مقدور نگردد . زیرا که چهل و نادانی جهان را
فرا گیرد و اوصیای من مخفی و پنهان شوند و مقهور و مظلوم و مقتول
گردند . معلمان و مأولان جهان را کراه کنند و آن سخنان
من از میان برداشته شود *

با وجود آمدن بار قلیط و آمدن روح القدس و روح الاثمین از جانب
خدای بسوی او لازم نیست که با خیال آن سخنان را بشما بیان کنم زیرا
که او بهترین بیان کنندگان است و او شما را بر همه چیز ارشاد کند
و از آیندها و غیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *

مرا تمجید کند و طوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد
من گردد . نه مانند شما که برخلاف رضا و امر من رفتار کنید
و با واهام باطله در حق من سخن گوید که باعث تذلیل من شود .
شراب را که خدا نهی از آن کرده است خون من مینامید .
نانی را که هر حیوانی و هر کافری آنرا میخورد ککوست
من میخوانید . و مانند این عقائد باطله در حق من میگویند .
و خدای واحد را که من برای اثبات احدیت و صمدیت او معوث شده ام
مانند مشرکان ثالث ثلثه و صاحب اولادش دانسته . تذلیل
احدیت الهی را می کنید . و مرا خوار و ذلیل میسازید . ولی
تمجید شایسته مرا آن بار قلیط ظاهر کند . و هر چه در حق من گوید
از روی حق و صدق باشد زیرا که از آنکه من از او اخذ کرده
و بشما گفتم او نیز از آنجا گوید . که مبدء کلی ما بجز از یکی نیست
و هر دو از جانب خدا کویم *

تلامیذ عیسی که از سخنان او در خصوص آمدن خودش بطور

تعمیه و الغاز گفت به همهمه افتادند و معانی آن کلمات را از هم دیگر
پرسیدن گرفتند مسیح گفت *

شما غمناک میشوید اما جهان بسبب آمدن بار قلیط شادمان خواهد
گشت . و غمهای شما مبدل به بهجت و شادگامی گردد . این
جهان را انبیا تربیت کردند و جنین الهی که میبایست متولد شود
در چهار شریعت بتوسط آدم و نوح و ابراهیم و موسی بدرجه
عظامت یعنی استخوانی رسید و در زمان من هنگام اکنساء لحم و ولوج
روح شد . و آن مولود جان گرفت و بدین موجب من روح الله شدم
و زمانم از آن چهار برتری هست . تا آنکه در زمان بار قلیط موعود
مولود بوجود آید و انسان حقیقی تولد یابد . و شریعت او بعلت
تغیر نیافتن موضوع حکم ابدی و دائمی شود . پس بسبب تولد آن مولود
همه غمها یکسو گردد . و جمله تعب و مشقتها که انبیا و اولیا
در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناک
نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه
بار قلیط خواهم بود و شما را خواهم دید و شما مرا نخواهید دید .
دلهای شما بسبب آن مولود پاک مسرور گردد . و آن سرور را کسی
از شما دور نتواند کرد که اراده الهیه بر تولد آن مولود تعلق
گرفت . باید بجهان بیاید و بزرگ شود و بمرتبه کمال عقل بسبب
تربتهای ظاهر و باطن با سبب نزدیک و دور جهان را کامل کند .
و شایسته این نماید که عقل عالم اکبر یعنی سرور ثانی عشر
همراه مسیح که وزیر او است و نیز جان جهان است در این عالم
هویدا گردد . و جمله بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح

و راستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *

این است مجملی از آیات را تفسیر کردیم . و با همه اجمال سخنان باریک
و لطیف از نمونه آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب
خویش بملاحظات چند بیان فرمود . و وعده بیان آنها را
ببار قلیط داد . و رشتی از رشتات قطرات دریای علوم و اسرار

که از آن مدینه علم الهی بواسطه ربانیان و جانشینان سروران
دین پاك بامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده . این بنده نیز
بجهت نداشتن مجال و نیافتن اقبال از جانب دل پر ملال کمی از بسیار
برای یادآوری برادران روحانی در این نامه آوردم . و اکنون
همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

❖ فارقلیتا ❖

املائی فارقلیتا بفاویه فارسی در اول و طاء و تا در آخر جایز است
واملائی مخصوصی ندارد که معرب شده و در عربی فارقلیط است
و در فارسی بارقلیط و بارقلیت میشود *

لفظ فارقلیط معرب از لفظ یونانی است که بمعنی ❖ احمد و محمد و محمود
و ستوده و مصطفی ❖ و بیک ملاحظه بمعنی تسلی دهنده و امداد کننده
و وکیل است *

لفظی که از عبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام در این مورد صادر شد
بلغت عبرانیه است . و عیسی بجز از عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت
که لسان خود و قوم خود بود . و بعد از عیسی که اختلاف
در شعون الصفا کردند . و اختلافات در میان فرقه های عیسویه
پیدا شد . و هر ج و مرج در دین خدای ظاهر گردید . و اصل
انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی از میان رفت . چهار کس
که متی و لوقا و مرقس و یوحنا باشند در ضمن تاریخ بعثت و رفتار
عیسی تا روز رفتن از میان آنها کلماتی از عیسی نقل کردند . که بعضی
از آن کلمات از بشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضای عالم جسمانی
داشت . و برخی از جنبه الوهیت که بواسطه روح بر آنجانب روح الهی
میرسید . و حقیقت انجیل همان قسم ثانی بود و آن چهار تاریخ بعلاوه
نامه ها و رساله ها و غیر آنها که بحواریان و معلمان دیگر منسوب گردیده است
بمرور زمان در میان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید و از راه

بجای مجموع آنها را انجیل نامیدند و علامت مجاز صحت سلب است
بقاعده اصولیه *

چون یوحنا آنچه دوحق بشارت احدی صلوات الله علیه از مسیح
شنیده بود در انجیل خود درج کرد و پنهان نمود . و آن انجیل
بدست جاهلان عیسویان صاحبان هوا و شهوات که نام خود شان را معلم
گذاشته بودند و بدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام
آورده بودند افتاد . و بسبب میولات نفسانی و اسباب و علتها
که بعضی از آنها را در این نامه شنیدی بنای هر گونه تغییر و تحریف را
گذاشتند . همچنین که امر و نمونه آن تحریفات را از پروتستانها
برای العین مشاهده میکنی که باوجود طبع و نشر کتب عهدین
که بهر زبانی مکرر ترجمه کرده و طبع می نمایند دو ترجمه پیدا نتوانی کرد
که باهم مطابقت باشند . پس در آن زمان که مردم نادان
بودند و نسخه های کتب کتاب بود و کار در دست یکا نکان افتاده
بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . و الحاصل دامن این سخن را
برچینیم که از مطلب باز نمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ❖ پیرکلوپوس است ❖ و بمعنی ❖ احمد و محمد
و محمود و مصطفی ❖ می آید و تحریف کنندگان آنرا در نوشتن ❖ پارا
کلیطوس ❖ کردند یعنی تسلی دهنده و معین و مدد و وکیل و بنا بر هر دو
معنی مطلب مبرهن است *

❖ ازاله وهم ❖

مخاطبات مسیح در آیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجانب
باشند . و دور نیست بعضی از ناقصان توهم کنند که آن اشخاص
تا زمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها و وصایای
عیسی با آنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق
در صفحه ❖ ۱۸۷ ❖ بیان کرد *

کسی که ادا شعور و آگاهی داشته باشد و از سبک وحی و الهامات و کلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست . که خصوصیت مورد سخن مانع از عمومیت خطاب تواند شد . و در کتب حاضره سماویه از اینگونه تعبیرات لایعد و لایحصی وارد است . و در خود همین آیات مسیح میگوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه در آخر الزمان خواهد آمد *

اگر از اشتباهکارهای صاحب کتاب که در میزان الحق آورد بخوایم در این نامه پیاوریم سخن بدرازی کشد . و پس از آشکار بودن حقیقت کار عمری از ذکر آن تفصیلات برای مانیست و هو شنیدان جمله آنها را یاد نأمل داند *

در صفحه ۹۸ ❖ کتابش آیتی از زبور یسست و دوم در حق مسیح ذکر کرد . که هر که زبور را به یثد خواهد دانست که ظاهراً هیچ ربطی بمسیح ندارد . سخنانی است که داود در مناجات خود گوید و معانی جداگانه دارد و آیات را محرفاً از زبور چنین آورد *

تمامی یثد کلام مرا استهرا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که او را رهایی دهد . چونکه از او محفوظ است . سگان مرا احاطه نمودند . و جماعت اشرار دور مرا گرفتند دستها و پاهایم را سوراخ کردند . اثواب مرا در میان خود قسمت نمودند . و بجهت لباسم قرعه انداختند . و از این قییل در ذیل کلمات از زبور آورده و بعضی توجیه میکند و حال آنکه عیسی در آن زمان نبود و زبور از زبان داود است مگر آنکه بمناسبت پدری و پسری که میان داود و عیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند . یعنی آنچه بر سر میشود بعینه پیدر شده است زیرا که اولاد اجزای آبا هستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که در ذم کسانی که گفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

❖ و جعلوا له من عباده جزءاً ان الا نسان لکفور مین *

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت و جفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که يك اشارت بزرگ از این کلام برواقعه کر بلا و شهادت سبط شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور از قول داود در حق مظلومیت خود گفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

از این جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهودان بخضر پیغمبر عرض کردند که ما ایمان آورده ایم با آنچه بر ما نازل گردیده است و حال آنکه انجیل را انکار کردند و آیت کریمه نازل شد و فرمودند *

❖ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ❖

ای یهودان اگر شما ایمان آورندگان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا را بقتل رسانیدید . با آنکه یهودان آن زمان پیغمبری را نیکشته بودند . و بنابر گفته میزان الحق میبایست اعتراض بخضر پیغمبری کنند و دعواچی شوند . که نسبت بجایی بر ما دادی و ما را قاتلان انبیاء الله خواندی . ولی چون از موارد سخن بیشتر از مؤلف آکا، بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بمخاطبات پدران و پدران بمخاطبات اولاد مخاطب میشوند . و این پدری و پسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیرا که ابوت و بنوت معنویه اقوی و محکمتر است *

پس در مخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندگان با تشبیه مقصود است . کسانیکه زمان ظهور پاد قلیط را دریا بندویا آنکه به بشارت و نام مبارک او ایمان پیاورند *

ظهور اشتباه و وقوع شك در مدلول لفظ شما در آیات مذکوره یوحنا مر خردمندان را روا نخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان را بسیار نادان شناخت لکن در غلط بزرگ افتاد *

❖ بیان حقانی ❖

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمه الله عیسی در انجیل خود آورد و بتامها عبارات و تفاسیر آنها را شنیدی واضح و آشکار است .
که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد . زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و از او نتوانند تعلم جست . که معلم و هادی هر قومی را از جنس و نسخ آن قوم باید باشد . هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند پیغمبری از ملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کننده ایشان نیز میباشد بشر باشد *

✽ قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئين ✽

✽ لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا ✽

پس سخن تأویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبوره را بظهور روح القدس که میگویند در روز عید الحسین بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند . چنانکه در باب دوم از اعمال حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی و تناقض با بشارات از یار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صفحه ۱۸۶ ✽ میگوید که در هیچ جایی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است . و نمیدانم مقصودش از هیچ جا چه چیز است هرگاه در اصطلاح و کتب و مؤلفات خودشان می گوید . راست است همچنان تعبیر و تسمیه نباید در آنها باشد . و اگر کتب الهیه را بگوید همین آیات یوحنا حاضر است که آنجناب را بروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدود جله انبیاء بود ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل و صاحب ملکوت الهیه . و اگر مقصودش کتب اسلامیان است که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خودشان نگفته اند از راه بی اطلاعی از کتب و عقائد اسلامیه میگوید . راست است اسلامیان به تثلیث معتقد نتواند شد لیکن روح القدس خلقی از روحانیان از عین عرش رحن و مقامی از مقامات حقیقت محمدیه است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

✽ روح القدس فی جنان الصاقورة ✽

✽ اول من ذاق من حدايقنا الباكورة ✽

✽ فائده ✽

در کتب آسمانی و تعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لیکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد و افتراق نیز میباشد و گرنه دو چیز نمیشدند . و بدینوجب ناقصان و بی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث و اتحاد روح القدس با عیسی یا اتحاد آنها با ذات واحد ازل تعالی بخطا و غلط افتادند و از جهة فرق و تمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشوند بی ادراک ماندند *

پس بدانکه دو چیز را که بیکدیگر محل کشد فرضا گویند زید آهن است یا عمرو آتش است از جهة جامعه آنها اتحاد ثابت گردند اینک در حقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند ✽ جنسی و نوعی و صنفی و شخصی و اشراقی و فعلی و وصفی ✽ و هر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعضی اقسام اتحادات برای تو بیاورم ✽ محل اشراقی ✽ مانند اتحاد صورت ظهیر زید در آینه بازداست که صورت را زید خطاب کنیم ✽ محل فعلی ✽ مانند اتحاد وکیل باموکل و یکی بودن صدر اعظم با سلطان است اگر گوئیم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال و تدبیر و رأی و صوابدید او بلافرق افعال و رأی و تدبیر سلطانی است . و اینگونه اتحاد در تعبیرات شایع و ذایع است این است که خدا دوستی انبیا و اولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت . رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت . و همچنین جله اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا و مقربان الهی گفته میشود *

نمیدانم اهل کتاب در همین بقیه کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده و دانسته اند که اتحاد فعلی کدام است و اتحاد ذاتی که مستلزم شرك و اتحاد است کدام . ومع ذلك در امر تثلیث و مانند آن عقاید باطله ظاهر کرده اند یا آنکه این معانی را نفهمیده از ظاهر الفاظ گاهی بغلط افتاده اند *

اما ❖ حل و صفی ❖ پس چنان است که دو کس مثلاً در صفی متفق باشند ولی ذاتاً مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند و یکدیگر حل شوند . پس اگر عیسی گوید من موسی و ابراهیم هستم صحیح گفته است و اگر موسی گوید من نوح و آدم هستم راست گفته است که در پیغمبری و تأسیس شریعت و غیر آن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس با حضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجه چند طریق اتحاد آنجناب با روح القدس و با عیسی و جملہ انبیا واضح و آشکار است . و آن حقیقت مقدسه در عالم اجسام با طوار تعینات ظاهر گردیده و مقام تفرد و کلیت او نیز منزله از تنزل بدرجات نازله جسمانیان است . و مقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

❖ ازالة شبهة ❖

در خاتمه آیات مزبوره یوحنا که مسیح گفت ❖ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ❖ و معانی آنها را من البدوالی الختم با جمال برای تو کفتم و دانستی که اهل کتاب از کتب و تفاسیر کتب خود شان بی خبرند . و میزان الحق بعبادت مستمر خود خواست تاویل دیگرا کند و آیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیده نالایق مأول بدارد . این است که در عبارت سلطان انجیل می آید در صفحه ❖ ۱۸۹ ❖ تهیدات در سخن کرده و خواسته است که ریش شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف و تأویل در فار قلیط مقصود تمام نشد و این عبارت صریح است در آمدن کسی که عیسی امر او را عظیم می شمارد . و چنانکه گفت بار قلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد و تعلیم و راهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالک و صاحب ملکوت زمین که صاحب عزت و سلطان است می آید . لهذا چاره کار خود را چنان دید که این عبارت واضح در بشارت پیغمبر را بابلوس ریش جهان تلبیس تاویل کند . یا اینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد . و در همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سر مار یعنی شیطا را خواهد کوبید . و با اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند . و با اینکه شیطان هم در جهان بود و خواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد . و الحاصل هیچ صاحب شعور با انصافی عبارت مذکوره را ❖ که سلطان جهان می آید باشد ❖ به آمدن شیطان که هیچ بطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه و قریه مقام هرگز تاویل نتواند کرد . مگر برادر پسر شیطان باشد و بخواهد تلبیس و اشتباهکاری کند یا آنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی بر هوشمندان مستقیم الا درک بقایت واضح و آشکار است . و بکمر تدبیری بطلان سخنان یهوده صاحبان تاویل و تضلیل روشن و هویدا است . و این معیار را در اینجا ختم کنیم ❖ والسلام علی من ینصف ربه ❖

❖ معیار نهم ❖

از انجیل یوحنا شاهی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بر ظهور پیغمبر موعود بسیاریم ❖ که چه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است . ولی ترجمه آنها را آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *
 در فصل اول یوحنا است ✽ ۱۹ ✽ هنگامیکه یهودان فریسیان
 و لایوان را نزد یحیی فرستادند که از او سؤال کنند که تو کیستی
 شهادت او چنان شد ✽ ۲۰ ✽ او اقرار کرد و انکار نیاورد
 و گفت من مسیح نیستم ✽ ۲۱ ✽ ایشان از او پرسیدند که پس
 اکنون تو کیستی تو ایلیا هستی گفت فی توان پیغمبر هستی گفت فی
 ✽ ۲۲ ✽ آنکه بوی گفتند پس تو کیستی که بر فرستند کان خویش
 جواب پریم در حق خویش چه میگوئی ✽ ۲۵ ✽ و ایشان از او سؤال
 کردند که اکنون اگر تو مسیح یا خود ایلیا و یا خود آن پیغمبر نیستی
 چگونه تعمید میکنی ✽ ۲۶ ✽ یحیی بایشان جواب داد و گفت
 من با آب تعمید میکنم اما در میان شما کسی قائم خواهد شد که شما
 او را بنحوید شناخت ✽ ۲۷ ✽ آنکسی که بعد از من خواهد آمد
 آن است که پیش از من شده است من لایق نیستم که بند پا پوش او را
 باز کنم *

✽ در فصل هفتم انجیل یوحنا است ✽ بسیاری از جماعت که آن
 سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است * دیگران
 گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر
 توریة نکفت که مسیح از نسل داود و از قصبه بیت اللحم مسکن داود
 خواهد آمد * آنکه در میان جماعت در خصوص او اختلاف پیدا شد *
 از مطالعه فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی
 اخبار کتب و انبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر از مسیح بود و آن
 پیغمبر چنان عظیم و معروف بود که در اینگونه مقامات
 محتاج بذکر نام مبارک آن بعلت اشتها و بجهة تعظیم نبوده بحرف
 اشارت از او تعبیر میکردند * و میگفتند ای یحیی حال که تو مسیح
 و ایلیا و آن پیغمبر نیستی چرا تعمید میکنی * و ✽ در فصل هفتم ✽
 نیز پس از آنکه حاضران در انجمن عیسی سخن او را در امر دعوت
 شنیدند اختلاف کردند در اینکه آیا آنجناب مسیح است و یا خود همان

پیغمبر موعود است * و یحیی در فصل اول تجسّد آن پیغمبر عظیم
 الشان را چنان کرد که او پیش از من موجود شده یعنی اول است و آخر
 خواهد آمد و من شایسته بندگی او و باز کردن بند پا پوش او نیستم *
 و این سخن را در حق عیسی نکفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر
 بود و یحیی او را غسل تعمید داده بود و لیاقت باز کردن بند پا پوش
 او را داشت * سهل است که خود مسیح در حق او چنانکه در فصل
 هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من شما میگویم که در میان
 زادگان از زنان بزرگتر از یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست اما نسبت
 بملکوت الهی ✽ یعنی صاحب ملکوت جهان ✽ آنکه کوچکتر
 است از او بزرگتر است * و نیز یحیی گفت خواهد آمد و بعد از من
 است پس تاویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود و این مطلب را
 در جای دیگر محقق خواهی یافت *

✽ در فصل (۲۴) انجیل متی است ✽

این انجیل ملکوت بر تمامی جهان و جمله امتان برای اینکه شهادت را
 باشد باید بشارت داده شود و آن زمان آخر خواهد آمد *
 اگر از نسخه های قدیمه انجیل در میان میشد تعریف ترجمه هارا
 برای انجیلیان بیان میکردم و معلوم میشد که در عبارت آخری یعنی
 آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

در فصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینه انجیل یوحنا ترجمه را
 تغییر داده اند *

آیت ✽ ۱۹ ✽ ایشان نیز جواب داده گفتند بعضی تعمید کننده
 یحیی و جمعی ایلیا و دیگران گفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است
 یعنی زنده شده است *

✽ حکایت ✽

در سنه (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش از این در حدود ایران از جانب

دولت مأموریتی داشتم درقریه دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسبی
از نصاری شدم و جمعی از کشیشان و معلمان از فرقه های عیسویان
که در آنجا هستند در آن انجمن حاضر بودند . سخن از بشارت
انجیل در حق پیغمبر موعود بعد از عیسی را بیان آوردند و نخست
انجیل فارسی را خواستم و باب اول و هفتم آنرا باز کرده از آنها جواب
طلبیدم تا کار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید .
از علمای مسیحیه در آن بزم از قاتولیک و ارمنی و کالدانی و نسطوری
و پروتستان بودند . و از جمله انجیلیها که آوردیم انجیلی بود
که در پوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی از جاهای
آن انجیل سقط شده و در ثانی باز در پوست نوشته شده و تمام کرده
بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازه او بود نهصد
سال تقریباً پیش از آن تاریخ بود و عبارت بوخارا که پیدا کردیم
معلوم شد که نویسنده آن بنکته سخن بر خورده ادات عهد را
❖ که در لفظ آن پیغمبر هستی بود ❖ حذف کرده و نوشته است
❖ انوبه و ت ❖ یعنی پیغمبر نیستی *

در آن بزم یوسف نام را که از معلمان پروتستانی بود و حسن ظنی بر ادراک
او داشتم حکم و منصف قرار دادیم با لآخره اذعان آورد که يك رایحه
از آنچه شما میگوید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی
مفهوم میشود لکن من باید در این مطلب بدو قیود برکنس امریکایی
که در آنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده و بشما جواب
بدهم . کتتم سالها بتومهلث دادم که جواب این سخن را بنوهمه
حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس از آن تاریخ
بارها با اهل آن مجلس ملاقات کردم و جوابی در این باب از ایشان
نتوانستم پیدا کنم *

❖ معیار دهم ❖

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت
خقی مآب گفت و در معیار گذشته از انجیل آوردیم . که انجیباب
گفت بعد از من کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش
او نیستم و او پیش از من است . و در دیگر انجیلیها نیز باین مضمونها
از یحیی دارد کرده اند در صفحه ❖ ۱۹۳ ❖ خواسته است آنها را
تأویل بعیسی نماید و گفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده
و خلاف بیان نموده اند . و پس از آنکه جواب این سخن را در معیار
سابق فهمیدی و تأویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل
نصوص مشاهده کردی و حکم کلام شمعون بطرس را که در باب
سیم نامه دوم خود در خصوص آنکونه تأویل کنندگان دانستی .
غلط کوی و غلط کاری را بهر کدام طرف که ادراک و انصاف
تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل بوخنا بآن تمسک جسته و گفت که بآن دلیل
مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه کتیم
عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل و ترجمه ها است . بعث
اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد و در میان شما خواهند بود
که مطابق بشارت عیسی در حق یار قلیط است . و بقرینه تعبد یافتن
عیسی از یحیی و موجود بودن مسیح در هنگام گفتن یحیی این کلمات را
و صاحب وحی جدا گانه بودن یحیی و سایر رفتارهای یحیی در حق
عیسی و بقواعد الهیه که ما را در دست است . هیچ اشتباهی
در الحاقی بودن فقرات ❖ ۲۹ ❖ و ❖ ۳۰ ❖ فصل اول
بوخنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده و خود بجواب خود خویش را ساکت
کرده و گفت . اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن
وقت موجود بوده پس نسب با یحیی بچه طریق میتواند گفت
که بعد از من خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را
در باره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خود را تمام کرده مسیح خروج نموده و مجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت و رسالت و از اطوار دعوت و تعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . بی خطا کفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایه کارشان آن است لکن هدایت و ارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند و کم گذارند و بیفرایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند و آنکا اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند و باهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقه خود را نیز فراموش سازند و ترا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب او را که بر سؤال خود آورد بفهمیم * اولاً * راست است یحیی صاحب وحی جدا گانه بود و مسیح او را بسیار تجید کرد و خود صاحب دعوت بود و عیسی واسطه دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باو میرسید . ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی با آن میکرد و در انجیل بودن چند نفر در بکر زمان معمول و متداول بوده است و بالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در بکر زمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما زوم فار قلیط بسوی شما نخواهد آمد * ثانیاً * از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی بود تعلیم نکرد و دعوت نمود و معجزات نیس آورد . و حال آنکه این سخن بقاعد مذکوره غلط است و مؤلف باوصف آگاهی از دعوت و معجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیل را بغلط منسوب داشت ! *

در انجیل لوقا * که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

و تعلیمات و دعوتها و مواضع او را تفصل هفتم بیان کرده است * در آیت شانزدهم فصل مزبور گوید * و بر همه آنها رب غالب شد و شکر خدای را بجای آوردند و گفتند که در میان ما پیغمبر بزرگی ظاهر شده است و خدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت (۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی یهودا و اطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) و تلامیذ یحیی از جمله این وقایع با آن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی فرستاد و گفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد تو هستی یا آنکه منتظری دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده و گفتند که ما را یحیی تعمیم کند بسوی تو فرستاد و گفت آن کسی که خواهد آمد تو هستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) و همان در آن ساعت چند کس را از مرض و علت و ارواح شریره شفا داده و چند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت بروید و از آنچه دیده و شنیدید یحیی را آگاهی دهید که نابینایان بینا میشوند . و زمین کبران راه میروند . و مجذومان از علت پاک میگردند . و کران شتوایی میکسیرند و مردگان زندگی مییابند . و بیچارگان را انجیل آموخته میشود . یعنی یحیی از این کارها میداند که من دعوی آنچنانی ندارم و بکار بشارت و تعلیم پرداخته مقدمات کار را ترتیب میدهم . و اینها همه از ترجمه هایی است که پروتستانها کرده و در اطراف جهان منتشر داشته اند و مع ذلك میگوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد و سخن نکفت و معجزات نمود * پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹) و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بد آنگونه جواب ناصواب که منافی با آیات مذکوره انجیل لوقا است میخواهد تأویل کند شک و اشتباهی باقی نماند *

اگر بخواهیم در جمله سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بد کردلائل از خارج محتاج نیستیم و سرپای کتاب مذکور از این قاش است که ذکر شد و نمونه آنرا در همین نامه

بالک مشاهده کردی *

در انجیل لوقا پس از بخاره یحیی با عیسی که رسولان او بسوی او برگشتند میگوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی و بیان اوصاف و مقامات او . و بقدر هفت و هشت آیت مفصله در آفتاب آورد و گفت جله مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بممودیت یحیی تمجید گرفتند . و پس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها و تعلیمات و معجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال و حدود سخن و قراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بامر دعوت و تعلیم و مقتضیات نبوت قائم بود . و آنکه بعد از من گفت خواهد آمد غیر از عیسی بود . یا آنکه باز تعصب اعصاب و عروق ترا فرا گرفته بجمع در قبول این سخن داری . ولی ما را بجز از بیان حقیقت کار تکلیفی نیست . ما راستی نوشتیم و راستی خواندیم و اگر چشم تو ناپیدا و حول باشد بر من حرجی نیست . عیسی بدان جلالت شان که ناپیشایان را بناسا کردی و کران را شنو نمودی انکار و عناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام در زمان حضرت مسیحی حی و حاضر بود و بامر نبوت و دعوت قائم و در زبان عیسی معبد و معظم گردید . و در میان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخبرات واقع شد و عیسی نیز در آن حال دعوت و تعلیم میکرد . و یحیی در آن وقت بشارت از آمدن بزرگواری میداد چنانکه در معیار گذشته شنیدی و ذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکاً میشنوی . پس بدایت و ادراک متصفانه خویش مراجعت کن و به بین که اگر مقصود از شخص مبشر و موعود که در حق او میگفت من شایسته بر بندگی او نیستم بعد از من خواهد آمد و پیش از من هست چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا عبارت بعد از من خواهد آمد را میگفتی یا آنکه خود مسیح غسل تعمید داد و زردا و ایلچی فرستاد . و گذشته از این اگر میدیدی که او همان پیغمبر موعود و منتظر است التزام خدمت او را نمیگرددی . و در جرك تلامیذ و اصحاب او نمی آمدی . و مردم را بسوی او نمی خواندی . و حضور در خدمت او را مفت نمی شمردی . و خاکپای او را نمی بوسیدی . چه میگوئی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن و سخن را دانسته بیا *

مزن بی تأمل بگفتاردم * نکوگوی اگر در کوبی چه غم * در آیت هفتم از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر و صاحب ملکوت را از قول یحیی گوید . در هنگام وعظ می گفت که بعد از من بسیار توانا تر از من کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم *

این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت *

پایان سخن *

در خصوص بشارت از کتب آسمانی در حق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند . و اکثر آنها را بعلمت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیقت دین خویش بر آنها مطبوع و منتشر نکرده اند . و آنچه طبع و نشر داشته اند معدودی از آنها است . و اگر موازنه بشود با اخباری که انجیلیان از تورات در حق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارت که در حق مسیح از توره است بشارت توره و انجیل در خصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود . اکنون موازنه حال منکران عیسی با منکران آنحضرت بر عقل دراک هوشندان باید کرد و از ایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجز از بشارت و سایر مطالب در این نامه آوردم

بسمه العلی الاعلی

میزان بنجمین از میزان الموازین

مطالعه این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا با بنجامین رسانیدی
امیدوارم که از روی آگاهی و ترک آیین عناد و لجاج و فراموشی
از قواعد انس و عادات تأمل در این سخنان پاک از آلائش ناراستی کردی
و حقیقت کار را دریافتی و از زندان تاریکی ره یاب گشتی و راه
خدا شناسی را سراغ گرفتی * و علی الله قصد السبیل *
برای اتمام بیانات مقصوده در این نامه را بسیاری خدا و باران خدا
در خصوص معجزات و وحی و الهام آسمانی و ستایش از قرآن الهی
و از سایر اطوار دین مبین اسلام بر حسب کنجایش حال و سعت مقدرت
ده معیار استوار بیاوریم * و این جمله بنجمه معیار را ستاین را
که در طی پنج میزان مرتب شد بنجای اساس بنجمه ایمانیان دانسته
در عید الخمسین خدا شناسی و یگانه پرستی عیسای کتب و جشنها
نماییم و بپایان ایمانی باقیای رسم معایده پردازیم *
اخوانا علی سرر متقابلین

معیار نخستین

میزان الحقی بر و ستانی از روی آیین خویش در صفحه (۲۲۷)
سخن از اوصاف بنجمی آورده و چند آیت از قرآن که هرگز بر مدعای
او دلالت نتواند داشت ذکر کرده و در صفحه (۲۲۹) میگوید
از این آیات مفهوم میکرد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده و بظاهر

ساختن هم قادر نبوده است * و ما نخست از کار معجزه های مسیحی
سخن بیاوریم تا تحقیق معجزات بنجمی که جهان پر از معجزه های آن
مالک ملک و ملکوتست بسپرد ازیم * و حقیقت حال را مشاهده
کنیم *

صاحب کتاب در اول کتاب خود گفت که وحی و الهام را علامت
چنان است که در مدلولات و مضامین آن کتاب آسمانی اختلاف و تناقض
پیدا نشود * و اختلافات ظاهره از انجیل و توریة ایشان را قدری
در میراثهای گذشته بجهت نمونه دانستی * اکنون در خصوص
معجزات مسیحی که در تمامی انجیل خودشان نقل کرده اند به بنجم
در انجیل چه گفت *

در فصل شانزدهم انجیل متی * در آیت چهارم است که بعد از خواستن
فریسان و صادوقیان معجزات و علامات را از مسیح چنان گفت *
نسل شیطان و زنازاده علامت میخواهد اما برای او * یعنی عیسی *
علامت دیگر بجز از علامت یونان بنجمی * یعنی یونس بن متی *
علامت دیگر داده نخواهد شد *

از این عبارات مسیح آشکار است که گفت من قادر بر آوردن
علامات و معجزات نیستم مگر یک معجزی که پس از مصلوب شدن
من ظاهر شود و با اعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند و بفرستند *
و همچنین که یونان بنجمی که ذوالنون یونس باشد سه روز در شکم ماهی
مبتلا ماند من نیز سه روز در بطن ماهی خالک مانده و آنکه بیرون
آمده سر با فلاک میکشیم * و چون نکره در سیاق نفی افاده عمومیت را
کند و بمسئول ظاهر و جلدان نیز واضح است که باین عبارت
عیسی در تحت انحصار ظهور معجزات را از خود نفی کرد مگر یک
معجزه را که آن هم بعد از ممات بود و آنهم معجزه خود نبوده قدرت
نمایی خدا بود و آن هم در صورتی است که این سخن بدرجه ثبوت
رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *
در نهایت فصل سیزدهم متی است * برای او معجزت میکشیدند

ولی عیسی بایشان گفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست
مکر در وطن خود و در خانه خود . و بجهت بی ایمان بودن ایشان عیسی
چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد . در فصل هشتم انجیل
مرقس * نوشت که فریسیان معجز آسمانی از عیسی خواستند
و او را امتحان کردند و او آهی از دل برآورد و گفت چرا این نسل
معجزه میخواهند حقا بشما میگویم که بر این نسل معجزه و علامت ظاهر
نخواهد شد * در چهارمین فصل انجیل مزبور است *
آنکه عیسی از جانب روح یعنی با هر روح القدس بصحرا رفت
که از شیطان امتحان گیرد چهل شبانه روزی گرفت و آنگاه بنهایت
گرسنه شد . گمراه کننده نزد وی آمد و گفت اگر پسر خدا
هستی امر کن این سنگها همه نان شوند . لکن او جواب داد و گفت
نوشته شده است که انسان بشان تنها سیر نمی شود فقط با هر کلامی
که از لسان خدا جاری گردد نیز سیر شود . و این فقرات مفصلی است
تا آنکه بجای می رساند که شیطان بعیسی گفت خورن را از بالای
بام بزر بپنداز که نوشته شده است او بر ملکها امر کند و در بالای
دستهای خود شان ترا بردارد و پای تو بسنگ نخورد . عیسی باو
گفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردگار را امتحان
نکنی . تا آنکه شیطان او را بر بالای کوه بلندی برن جله ملکتها
و ملکوت زمین را باو ظاهر کرد و او را امر بسجده خود نمود . و عیسی
او را طرد کرده و گفت بخدای پروردگار باید سجده کرد و باو تنها باید
عبادت نمود که چنین نوشته شده است . آنکه شیطان از وی
دست کشید و ملکها آمده خدمت او را میکردند . که این عبارات
آخری را ملخصا آوردم *

از عبارات مذکوره بنسبتی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است
که محل امتحان یافتن از شیطان بودی و روز کفرتی و بشت
گرسنه میشدی و سجده و عبادت خود را بر خدای واحد تعالی
مخصوص میداشتی و جایز نبودن امتحان کردن خدای باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا و اولیا درست تدبر
نمای و بقواعد توحیدیه و مقتضیات حدود بندگی و بندگان را
ملاحظه کن . و بدان که خدای هیچ گاهی و بهیچ طوری و در هیچ
امری تابع هواها و خواهشهای مخلوقات خود نشود و اگر بشود
خدا نیست و نیز کار جهان را سراسر تباهی رسد *

* ولواتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض *
انبیا و اولیا که مظاهر ارادات و اوامر الهیه هستند و انصاف
باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد و هواهای
نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی بر اینگونه گذاشته
شده است *

* ولن ترضی عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم *
صاحب کتاب را نمی دانم چه چیز واداشت بر اینکه کلمات صریحه عیسی را
که در خصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات گفت تأویل
و توجیه کند . و طوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن
آنگونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعده علم تصدیق نمایند .
و از آنطرف در همچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هوا پرستی
و اتباع ابالسسه آبتی از قرآنی پیآورد که نه لفظ آرا فهمیده است
و نه معنی آنرا دانسته و نه از مورد آن آگاهی جسته و نه از نکات
و اشارات آن بوی برده است . راستی از جنس اینگونه جساتها
که در راه گمراهی کنند سخت عجبنا می آید . اینک دو آبتی که صاحب
کتاب بر مدعای خویش گواه آورد

* واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها *
* قل اما الايات عند الله وما يشعركم انها انجبعت لايؤمنون *
* ما عندى ما تستعجلون به ان الحكم الا الله يقص الحق وهو خير *
* الفاصلين قل لوان عندى ما تستعجلون به لقضى الامر بيني وبينكم *
آبتهای مذکوره بر مدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیه الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تاویل میکند بر اینکه معجز خاصی از او خواستند و می خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. و با اینکه این تاویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روایت کردیم. در آیت کریمه لا اقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد از مدلول ظاهر برگردانید به مقصود خویش تاویل کند *

الحاصل بدلول قواعد الهیه و کلیات بزرگان و اعتراف خود مؤلف انبیا و اولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند. و سر و حکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجز ندارم نه اینکه تنهائی آورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما آیت نخستین که در سوره انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل گردید. و مورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم. و گفتند که اگر کو صفرا را بر از طلای احمر کنی و مرده های ما را زنده نمایی و ملائکه آسمان را بر ما بجایی بر تو ایمان بیاوریم. و بخدای یسوس کنند شدید خودشان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد. لهذا فرمود بکوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جمله آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست. پس از آن فرمود آیا شما را آکا، نساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها و دیده های آنها را بر میگردانیم همچنانکه در مره اولی که معجزه ها آوردی و شق القمر کردی

و آنها که ایمان نیاوردند و آنها را در طغیانهای خودشان ترك مینمایم و در سر کرد گانی طغیان بسر برند *
و دلیل بر اینکه کفار قریش معجزات مخصوصه مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولوانزلنا اليهم الملائكة وكلهم الموتى وحشرنا عليهم كل شيء ﴾
﴿ قبل ما كانوا يؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم يجهلون ﴾
و اما آیت دوم که صدر آن را ترك نموده و آورده است آن نیز در جواب کفار و بت پرستان قریش است. که گفتند اگر او معجزی از جانب خدا است عذابی بر ما نازل کند و در این باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل اني على بينة من ربي وكذبتم به ما عندی ﴾ تا آخر آیه.
و آیات دیگر نیز در همان صفحه و بعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار از متن آیات واضح است و همان لفظ آیات را در اینجا برای ذکر بیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن و انس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا مینویس فرمود *
﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا. او تكون لك جنة من نخيل وعنب تفجر الانهار خلالها تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله والملائكة قبيلا. او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء ولن نؤمن رقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه. قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا * ﴾

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان و مانند آن بودند با آنگونه تعبیرات معجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحان ربي ﴾ منزّه است خدای من از اینکه من او را باملائکه بر زمین بیاورم. یا آنکه خدا را تابع خیالات و خواهشهای شما کنم. یا خود حبیب او پیرو او هام و هواهای شما گردد. مگر من بجز از رسالت و بشارت اظهار مدعای در حق خود

بشما کردم *

از آیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال را معاینه کنند و همان عبارت
﴿ کما زعمت ﴾ دلیل واضح است بر اینکه اظهار آنگونه آیات
و معجزات را از کارهای دیگر و معجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
بودند که دعوی قدرت بر اظهار آنها را دارد . و بدین سبب از روی
امتحان و مکابره آن معجزات را در مقابل تحدی در امر قرآن خواستند . یعنی
پس از آنکه فرمودند اگر تمای جن و انس یعنی مخلوقات نهائی
و آشکاری و وحشی و مدنی و همین جن و انس معروف از اکنون
تاقیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد و آنکه
که عجز خود را در این کار مشاهده کردند و خواستند که بمغالطه
و خلط بحث همچنانکه در هر زمانی کفار و منکران رایشه و آیین است
قوت آن تحدی را که در خصوص آن معجزه عظیمه و آیت قدیمه دارد گردید
با آنگونه سخنان بشکند آنگونه معجزات خواستن را آغاز کردند .
و جواب رد شنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *

﴿ واللهم نوره ولو کره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات و امتحانات نتواند بود و خدا
و مقربان خدا که در نزد خدا هستند و جله آیات و آثار الهیه در نزد
ایشان است هرگز بهواها و مبولات نفسانیه که جاهلان و منکران راست
رفتار نتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل و متبوع جزو و کل فرمود
﴿ ولا تتبع اهل هواهم ﴾ و آنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی
الی ﴾ و در خانه این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت
الابشر ﴾ رسولا ﴿ منزله است پروردگار من آیامن بجز بشر
رسول هستم . و در آیت دیگر فرمود ﴿ ما کنت بدما
من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح در هنگامیکه با اعتقاد مسیحیان مظلوما
بر سردار بر آورده شد یهودان میگفتند ای یار ای خواند و میگوید ای
ایلیا چرا مرا ترک نمودی چرا مرا نجات نمیدی به یتیم ای ایلیا بفر یاد
او میرسد . و عیسی خدا را میخواهد و اگر میخواهد از دست یهودان

استخلاص هم می یافت او و با مانند او را بدار نمی توانستند کشید .
و در آن حال نیز قدرت بر هر گونه رهایی از دست آنها و بر هلاک
نمودن آنها داشت و توانا بود ولیک از جانب خدا مأذون نبود و اراده الله
بر آن متعلق نشده بود . پس مانند یهودان نباید گفت که چرا
معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیاء نیاورد . و چرا
گفتند که بجز علامت یونس بن متی معجزه بر من داده نشده است
یا آنکه آیات و معجزات در نزد خدا است *

در خصوص معجزات و اظهار و عدم اظهار آن و بیان معجزه حقه
که از جانب خدا است و آنچه بسحر و شعبده و با استعمال علوم چهارگانه
که لیمیا و سیمیا و رمیا و همیا است آورده میشود . و در تحقیق
اطوار و اوضاع و حقایق و صور و ظواهر و بواطن این امور
که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیه و ظلماتیه گذاشته
شده است . و همچنین اخبار از مغیبات و تصرف در مکونات
که بر ریاضات حقانیه و یا شیطانیه میشود . و در خصوص سایر مفرعات
بر این مطلب بزرگ در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند
﴿ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾
تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت و نمونه آن بیانات در کتب
و مؤلفات اسلامیه موجود است و طالبان را طریق رجوع بر آنها
مفتوح است *

حقایق امور و تحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا و اولیا
و آنچه مشابه معجزه و خرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی
تواند دانست که از اهل وحی و شهود اخذ کرده و از سر خلقت
موجودات آکا . و مبادی و نهاییات مصنوعات را دانسته باشد . و ما را
باینکه در این مقام دست رسایی نیست و این نامه را اساس بر اختصار
است و نیز شرح و بسط آوردن در این مطلب در بیرون از موضوع سخن
خواهد بود همانا اشارت بر نوع سخن بنحو اجمال برای ارباب الباب
کفایت کند *

بر مستعان خدا جوی و خداشناس که آینه های ادراک ایشان مطالب و بیانات الهیه را باستقامت پیشند صافی هویدا است که اهل عناد و لجاج بعلت ناراستی و اعوجاج که در مرا یای دلهای ایشان است مطالب صحیح و بیانات حقه و معجزات باهرات الهیه را ناراست و معوج پیشند *

عیسویان این معنی را در بقیه کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام و منکران ملل که با انبیاء عظام در قر و ن ماضیه داشتند توانند فهمید . و از طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارتهای عیسی و کرامات و معجزات عیسی بجه گونه جمود آوردند و اصرار کردند و تأویل نمودند نیک توانند دید *

چشم بداندیش که برگزیده باد * عیب نماید هنرش در نظر * از همین يك سخن صاحب کتاب که در حق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوٰه والسلام آورد معیار جهل و بی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب و امثال او همچنانکه از هیچ جای در امر دین خدایی آکا نیستند . از معنی نبوت و رسالت و از اقتضای مقام عبودیت بنسب کان حقیقی و از اسرار مخاطبات دوستان و یکانکان و از نکات عالم وصل و اتصال نیز یوی نبرده اند . پس چگونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی و الهام اتصال آوردند و از کدام روح القدس پر شدند و یا از پرشد کان بروح القدس فهمیدند *

ماخذ سخنان ناقص و ابتر آنها بجز از خیالات و توهمات خود شان نتواند بود . حال انجیل و تورات ایشان را معلوم کردی و عدم اتصال سندها را که بقیه از احادیث حواریان و یا معلمان مجهول و الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی . و مع ذلك بی وجود مبین و تفسیر کننده که از جانب خدا مخصوص و منصوص باشد کلمات الهامی

و کتب آسمانی را صاحبان هوا و شهوات تفسیر نتوانند کرد و تأویل کنند کان که بکفته شمعون الصفار در کتب آسمانی دخل و تصرف کنند مسموع القول در امر تأویل و تفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است . و در اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان در خصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته و محکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغگوی دست تغییر در کتب و روایات آنها نهاده اند و متن کتب آنها که بمنزله کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هر گاه بی تحریف و تغییر با اتصال سند بدست ما میرسدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است . و اگر انصافی بدهند حقیقت کار را چه در خصوص معجزات باهرات و چه در وقوع بشارت از مسیح و از جمله انبیا در حق پیغمبر آخر الزمان و چه در ظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی و کفر و شرک و جهالت جهان را فرا گرفته بود و چه در مقهور داشتن آن صاحب الملك و الملکوت بت پرستان و کفار را باظهار معجزات و معجزه باقیه و قاهره خود و شکستن شوکت کفر و ظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران گذشته از آن خبر داده بودند و چه در نهادن ناموس بزرگ و شریعت استوار در روی زمین و چه در راستی و درستی او و اطوار و آداب آن صاحب خلق عظیم و همچنین جمله احکام خداشناسی و خدا پرستی و یکانکی خدا را از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی . و اگر نصاری یعنی عیسویان در انکار این کار لجاج و عناد کنند کار تازه نکرده اند . و لیست باول قاروره کسرت فی الاسلام *

فان کذبك فقد کذب رسل من قبلك جاءوا بالبینات و از بر و انکاب المنیر *

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند و در ظلمت بزرگ
شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن
روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

❖ معیار دوم ❖

سید بزرگواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در عهد
خویش و مظهر آیات بینات و مبین علوم ظاهر و باطن بودی در رساله حجة
البالغه که در سنه (۱۲۵۸) هجری در ارض اقدس کر بلا در خصوص
تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی
نوشته اند و رساله بسیار مختصری است و عربی و فارسی او را طبع
کرده اند . در این مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که تینا ترجمه
آن را می نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص در دل
تواند بود *

❖ وفیکم والا فالحدیث مخلوق * وعنکم والا فالحدیث کاذب ❖

میسرمایند و اما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس
از آن یا مولانا آغاز کرد ❖ یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدا
هدایت براه تنصیر کند ❖ بدگر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر
کلام شما . پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است
و تحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی
و او را در نزد خدای شایسته عظیم و قدری است جلیل و او اشرف
انبیا است . پس از چهار کس از اولوالعزم و او مثل قائم است از آل محمد
❖ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مرده ایشان
ببراهیم داده شد ❖ و او حی و موجود است و با آسمان چهارم بالا رفته
در بیت المعمور جای گرفت . و او از حاملان عرش است و از بعض
ظهورات او ینا کردن نایبایان و شفا دادن مبروصین و برانگیختنیدن
زمین کیران و زنده کردن مردگان است . و مقام آنجناب بالاتر

و بزرگتر از اینها است و بالاتر از آن است که نصاری گویند و ما گوئیم
ولیک نصاری بشناسایی شایسته او را نشناختند و او را توصیف بغير صفت
او کردند و بعلامت دیگر علامت از او آوردند گاهی او را بخدای موصوف
داشتند و گاهی ابن الالهش گفتند و گاهی او را یکی از تعینات خدا
دانستند . و مانند اینها از سخنان مزخرف در حق او ذکر کردند .
مگر کسانی که تابعان الصفا شدند و آنجناب را بدینگونه توصیف
کردند . که او بنده خدا و رسول خدا و روح خدا است که بمریم آرا
القا کرد و مثال او در نزد خدای مانند آدم است که آرا از خاک آفرید
و او را گفت ❖ کن ❖ و او موجود و متکون شد و او علیه السلام در فخر
و در شرف بالاتر از آن است که ما گوئیم و جمله گویند کان از طبقه
رعیت گویند و این امر واضح است و شکی در آن نیست و شبهه بر آن
وارد نیاید . ولیکن عیسی است که کاف نمیکند از اینکه نبوت او بنبوت نبوت
محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود و او یکی از رعیتها و امت
آنحضرت باشد *

❖ لن یستکف المسیح ان یکون عبد الله ❖

سخن شیخ نصرانی که گفت و اما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر
آمد . ولیکن معجزاتی از او نقل شده است اما چگونه معجزاتی
که یا از قبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیک حیلت که قوه
بشریه از عهد آن برمی آید و یا آنکه از چیزهایی بود که شهود حال نداشت
و یا آنکه از اموری بود که محال است آوردن آنها و عقل آنها را بعید میداند
مانند ❖ انشقاق قمر ❖ که حکایت کرده اند و همه اینها بطوری است
که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است
باطل و سخنی است بخت و زائل . اما اینکه گفت محمد علیه
الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا
و آشکار تراز قرآنی که اگر جن و انس بر آن اجتماع کنند مانند آن را
نتوانند آورد . اگر چه همه آنها معاونت همدیگر را نمایند و کدام
معجزه بود عیسی را که تساوی باین معجزه کنند بکجا مانده که اقویتر

از آن باشد . پیدا است که ابراهیم و ابرص را بسا هست که راه
شبهه باز میکرد که اطباء ماهر آنرا نتوانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق
افتاده است از بعضی اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند . اگر چه
آنچه بمعجزه عیسی آورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برمی
دارد مگر بقراین دیگر بخلاف قرآن که همان حروف و الفاظی است
که هر کس از عرب آنرا استعمال میکشد و کثیره الدور است
و چیزی است که بر لسان جاری است ماده و مایه آن هواست و صورت
آن تقطیع حروف است و ضم بعضی از آنها بر بعضی دیگر و این سهلترین
انجیزها است که برای هر کسی باشد . و مع ذلك کله آورد آن رسول
خدای يك تألیف و ترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن
مانند آن و تحدی کرد بر ایشان و گفت : فأتوا بسورة من مثله * که اگر
بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود و حجتش منقطع گردد باوصف
این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام
خود را بر آن مسلك . بعلم اینکه قرآن هرگز شبیه و مانند بکلام مخلوقات
نشود . نه بکلام مشروران ایشان و نه منظوم ایشان و نه خطب ایشان
و نه مانند آنها را از اطوار کلامهای که استعمال میکنند زیرا که قرآن
مانند انسان است هر گاه کسی توانست خلقی مانند انسان
بیاورد قادر بر آوردن يك سوره از مثل آن تواند شد . و چون نتوانستند
والی الابد نیز قادر بر آن نتوانند شد و خدای ایشان را ممکن از این
کارنداشت . بعلم یقینی و اعتقاد قطعی حقیقی دانستیم و قطع کردیم
که قرآن معجزه ایست که جمله معجزه هاد در نزد آن پست شد .
و از آوردن مانند آن طبایع و غرائز کنگ آمد . و این معجزی است
باقی و مستمر است تا روز قیامت . و کدام معجزه از معجزات انبیا است
که مستمر و باقی باشد بدوام نبوت او . و این کار بجز در پیغمبر مادر هیچکدام
از پیغمبران بمحصول نیامد . و در این حال انکار معجز بودن آن یا از کمال
نبودن انصاف و دخول در ظلم و اعتساف است . و یا آنکه از کمی
ادراک و فهم و ضعف معرفت و نادانی بر مواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند
که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان گذشته
از من شنیدی * کان همه آوازه از شه بود * پس از آن میفرمایند
پس هر گاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت را وسعت نیست
تراد انکار قرآن . زیرا که آن معجزی است آشکارتر . و اگر مراد این
امر تصدیق نکنی پس مانند آن را و يك سوره از مانند آنرا بیاور .
و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس و جن و ساحران و کاهنان
و اهل جفر جامعه و از هر چیزی که امید واری برای حصول این
مطلب از آن توانی داشت . اگر چنانچه آوردی مانند آن را نبوت
آن پیغمبر را باطل توانی کرد . و اگر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن
احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد و هیچ
رسولی را شریعتی برقرار نخواهد کردید . پس مطلق دین را باید
سلام گفت * و دین و دینداری را بخدای باید سپرد * و این
امری است واضح و انکار آن مکابره بر ضروریات و مصادمه
بر بدیهیات است *
اگر پیغمبر مایا بر خواستن شمشیر را عیب جویند هر گاه از جهت
این است که نبوت اینگونه اقتضای ندارد . پس از روی تحقیق دانستی
که پس از اظهار معجزه همین * یعنی حکم جهاد و جنگ با کفار و اهل
انکار * از مقتضیات نبوت است . و گرنه تمامی حدود و تعزیرات و قصاص
و آنچه بدان مانند باطل میشد و بطلان این * یعنی بطلان باطل شدن
احکام مزبوره * معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت
بدوام آسمان و زمین برقرار خواهد بود * و اگر از جهت این باشد
که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد . و اگر
مبنای کار بر این باشد که هر چه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد
نبوت جمله انبیا باید باطل شود . بعلم اینکه عیسی زن نیز نبود و سایر انبیا
از آدم تا خاتم همه تزویج کردند . و عیسی را اولاد نبود و جله انبیا را
فرزندان و اولاد بودی . و همچنین است سایر احوال و اوضاع .

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای
بیاورد یا فعل خاصی را ترک نماید زیرا که اقتضای انبیاء و مصالح
رعیت و مانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری
آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت و خرق عادت که با تحدی مقرون
باشد . ولی احکام قتل و نهب و اسیر کردن و قصاص و اقامه
حدود بجهة جنایات و معاصی معلومه و تعزیرات و تمامی این امور
از اقتضای ان پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود
و قائم نکردد . و گاهی بعضی از انبیاء بر حسب مصالح رعیت خود شان
مأمور و مکلف شوند با آوردن جسد آن امور همچنانکه ابراهیم
و موسی و پیغمبر ما علیه وعلیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت
در آوردن بعضی از آن امور و ترک بعض دیگر باشد همچنانکه
یحیی و عیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت مجزات پیغمبر ما با از قبیل آن امور بود
که بیک حلیتی که قوه بشریه از عهده آن توانستی برآید ممکن بودی
آورده شود . نیدانم کدام یک از مجزات را مقصود کرده که مقصودش
قرآن است کدام حلیت در خور بشریت از عهده آوردن مانند آن برآید .
پس چرا آن حلیت را بکار نبردند و غیرت و مانند آن را نیاوردند و خلاصی
از ذلت و خواری نجستند و عار و شار را از خود برنداشتند . و از دادن
جزیه بدست خود بحالت ذلت که بطرزی مخصوص که علامت
ذلت بود میدادند . و رهایی نیافتند . و اگر از آن مجزات سایه
نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن
در آفتاب سایه از آن جسد انور نیفتادی . با تسبیح کردن سنگ ریزه
دو دست مبارک او را . و با ناله کردن درخت خشک شده از فراق
آنحضرت را . و با تأثیر کردن پای شریفش در سنگ خار و نمادند
اثر آن در ریزم و خاک و گل را . و با ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را
از هر کسی که با او ایستادندی که بر حسب انظار واقفان با آنحضرت
آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارک

ایشان نمیکند شتندی زیرا که آن حاکم بر جسد کائنات بهترین
آدمیان است که در توریة گفت انسان را بصورت خود بیافرینم
که بر جسد طيور و حیوانات و جنیند کان در روی زمین
و دریا و هوا حکومت و سلطنت نماید . و رعیت را نمی رسد که برتری
بر حاکم خویش کبرد . و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر یجتا حیه
الا امثالکم . و با جوشیدن آب از چاه خشک را که آب آن فرو رفته
بود بسبب آب دهان مبارک آنحضرت که با آن چاه انداختند . و با شکافته
شدن ایوان کسری در شب ولادت او را . و با خوا موش
شدن آنشکده فارس . و فرو رفتن دریاچه ساوه را در آن هنگام
و با مانند آنها را . مجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد
و احدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حلیتی است
در خور قوه بشریه که در این امور مذکوره هست . و در مجزاتی
که موسی و عیسی آوردند آن حلیتها تواند بود *

مالکم کیف تحکمون *

تاکی با حق و راستی عباد می کنید و از حق و راستی دوری میورزید
کانهم حرمستغفرة فرت من قسورة *

و اما سخن شیخ نصرانی . که در خصوص مجزات گفت که یا از قبیل
محال است که عقل آنرا بعد می شمارد مانند شق القمر که کدام محال است
در انشقاق قر و بدو نیم شدن آن . هرگاه از جهت این است که خرق
و التیام روایتست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خود مان
میرهن داشتیم که این هر دو در فلک جائز تواند بود . و بر فرض
عدم امکان از انشقاق قر خرق و التیامی لازم نخواهد آمد . که ستاره
قوه ایست متألف و عارض شده بر جسم فلک و بتیز و سوا شدن این قوه
موجب خرق و التیام نخواهد شد *

و این مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب و رساله ها
و مباحثات خویش مبین و میرهن داشته ایم هر کس بخواند رجوع
باز آنها نماید . که مرا با وجود کثرت اشغالی که دارم و بعثت تبلیل بال

وزجات سفر بسبب حل وارتحال که مر اوست زیاده بر آنچه آوردم وسعت
مقال نیست . ولی در آنچه گفته شد علیل را شفاست و تشنه را
سیرابی است *

❖ والله يقول الحق وهو يهدي السبيل ❖

واگر از جهت این است که نصاری و یهود در کتب خود شان
آرا نوشتند و در دفترهای خود درج نکردند . اگر چه این یکی
دلیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میگویم که سابقا برای توبیان
کردیم ایشان محو کردند و برداشتند از کتب سماویه آنچه را که دلالت
بر نبوت پیغمبر ما و جانشینی جانشینان و اولاد او ❖ که دوازده
سرور موعود در توریة است ❖ داشت . و در این حال چگونه
مینوشتند و ثابت میکردند معجزات و آیات و بینات او را . که هرگز
منکر معاند نمیکوید و ذکر نمیکند چیزی را که خصم او بسبب
آن غالب شود . و اما تصدیق کنندگان نبوت او پس حقا نوشتند
و گفتند و واضح نمودند . و اینک کتب تواریح مطالعه نمای
ونکاه کن تا آنکه عیاناً مشاهده کنی . و نیز در قرآن مذکور است
و اگر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ❖ لا والله ❖
اگر میتوانستند انکار میکردند و لکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند
منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکه آن بزرگوار
که از ذریت طاهره سروران دین است و سنی ❖ سرور هفتین ❖
از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت
بالک در عهد خویش و صاحب دو بیست مجلد تألیف و مظهر آیات
و کرامات بودند . وجه مناسب گفت عبد الباقی افندی موصلی
رحمة الله علیه قطعه را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان
بداهة انشاد کرد *

❖ او ينزل الروح ابن مريم حاكما ❖ في امة المختار جدد القاسم ❖
❖ و بهائین موسی و الجواد حفیده ❖ و بهائین موسی الکاظم ابن القاسم ❖
چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور

در خصوص پیغمبری را ستین و دروغین دستور العمل ادراک و تصدیق
و تکذیب تواند بود آورده اند در طی معیار دیگر ترجمه کنیم . زیرا
که کلام ملوک ملوک کلام است *

❖ معیار سیم ❖

❖ تنبیه ❖ بدانکه هر کس کسی ادعای نبوت کند باینکه معوث
از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است
که پروردگار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه و تنزیه
تمناید او را از اوصاف نقیصه امکاید . و ثابت میکند بر او سبحانه
محاسن افعال را و تنزیه میسازد او را از قبایح اعمال . و نیز او خود
از سلسله شریفه معروفه است و مژدی است کریم الاخلاق و طبیب
الاعراق . مؤتمراست ❖ یعنی بجای آورنده او امر است ❖
بدانچه امر میکند . و منتهی ❖ و ترک کننده است ❖ چیزهایی را
که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . و عابد است
پروردگار خود را و زاهد و تارک است غیر از خدا را . رضای
او را طالب است و بعبودای خود راغب . و یا آنکه باین طورها
نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . و از عیوب
و نقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند بر او جهل و کم و کیف
و حدود و قرانات و اوضاع و احوال و انفصال و حرکت و سکون و دیگر
صفات امکان را . و نیز خود مؤتمراست بدآنچه نیست که امر
میکند و منتهی نیست از آنچه نهی تمیناید . پس هرگاه قسم
ثانی است واجب آید تکذیب او اگر چه از خوارق عادات چندان
بیاورد که بجز خدای شماره آن را کسی نتواند ❖ چنانکه مسیح
در فصل سیزدهم انجیل مر قس گفت زیرا که مسیحان دروغگوی
و خبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد و علامات و معجزات
خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد بر کذب کان را نیز کراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما قسم
ولازم است حکم کردن بر اینکه آنگونه خارق عادات سحر است
و شعبده است و مخاریق و حیلها و تمویهات است . که از استعمال
علم سیمیا و لیمیا و ریمیا و هیما آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل
بر بطلان او است . و آنگونه توصیف او پروردگار خود را دلیل
بر کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منتهیات خود را عامل
نشدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است بر عدم وثوق
او بر آن . پس شکی نیست در اینکه او کذاب و خبیث است .
و جایز نیست التفات کردن بر او و اعتقاد آوردن بر او و بر سخن او .
و اعتنا نمودن بچیزی از مرام او . و لازم نکرده است که این مرد
جامع باشد بجهله او صافی را که در وجه ثانی گفتیم . بل هرگاه يك
خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او و اعراض
جستن از او و التفات نکردن بر او کفایت کند . زیرا که دعوی او را
دلائل مستقلة بر ابطال او هست . و هرگاه از قسم نخستین باشد پس
موجود بودن صفات حسنه در او و سمات و علامات حقه برای او
در تصدیق نبوت و رسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف آنها
ناچار از امتحان و اختبار کردن او است باظهار معجزات و آوردن
خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم گردد و دانسته
شود که خدا او را فرستاده است . بعلم اینکه در اخلاق و آداب
او و توصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد
و در اینحال واجب است اختبار او با آیات بینات و دلالات ظاهرات .
و بمطالعه خرق عادات اگر چه بزرگ و عظیم باشد . زیرا که آن را
از پیش خود نمی آورد بلکه بقوه الهیه که پروردگار او بوی
عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است چنانکه
عبسی گفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است
که مرا فرستاد و خدای را هیچ چیز از امکان در مانده نتواند
کرد اگر چه عظیم و جلیل و دشوار باشد . پس هرگاه اقتراح

و مطالبه کنند از او خرق عادت را و آوردن بکمجزه را و او بیاورد
آن را بی آنکه حیل و چاره بکار برد یا آنکه تفکر و تدبر و طلب
مهلت نماید و بمحض خواست و اقتراح آن را بیاورد و مقرون بتصدی
نماید یعنی بگوید که این برهان پیغمبری من است و اگر تصدیق
ندارید مانند آن را بیاورید پس شك و ریبی در این نیست که او
از جانب خدا است . و کسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است
که خدای دروغگوی را تصدیق نکند و اگر باطل نماید . زیرا
که هرگاه از جانب خدای نباشد و در آنحال چیزی که دلالت
بر بطلان او کند موجود نکرده لازم آید که خدای اغراء باطل کرده
مخلوق خود را مهمل و سحر خود گذاشته باشد و آنها را بهیرت
انداخته باشد و هر خدا را هرگز این کارها جایز نتواند بود .
و اگر گوئیم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع و منع کافی
تواند بود . میگوئیم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود
که این احتمال در هر حال جاری گردد . و لازم آید که خدای
سبحانه بندگان خود را در خیرت و کراهی گذارد . و الحاصل
هرگاه آن شخص ادعای نبوت را کرد و خارق عادات را آورد و بتصدی
مقرونش داشت و کسی بمقام معارضت نتوانست بر آید . لازم است
که قطع و حکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان
پیغمبر خدا است یقینا و بلا شك . و آنچه از خارق عادات آورد
بی شبهه سحر و خیانت نیست .
در باب این قاعده کلمه را و بر خدای شاکر باش . و بسوی راه حق
سلوک نمای اگر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تود در این مختصر
برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاه والسلام بیان کردم سهلترین راهها
و واضحترین و اشکارا ترین طرق را . و اگر انصاف بدهی
و کوش بداری در حالتیکه شاهد و بینا باشی در این مطلب هرگز
محتاج بچیز دیگر نخواهی بود . پس نیک بفهم آنچه را که بسوی تو
الفا کردیم *

﴿ والله خليفتي عليك ﴾

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رساله حجة البالغه در امر ادیان باختصار نوشته اند و ما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم . و هر کس جو بای مزید بصیرت باشد بر رساله مذکوره رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هو شیار و خرد مند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسه عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین و عقاید خویش را براسی تواند گرفت . و حال انجیل و توریة حاضر و بریشان کوی آنها و نسبهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت و بندگان خاص و پیغمبران پاک داده اند معلوم کرده عظمت قرآن و جلالت شان آن برهان الهی را بادیده روشن و دل پاک از آلائش مشاهده تواند کرد . و تواند دانست که بجز دین اسلام در نزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدین عند الله الاسلام ﴾

چه فائده و چه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت و مخاطب من که بیک روی جمعیت پروتستانی با حالت انکار است کوشش نموا میداشت . و من گذشته از موافق دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب و اسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر و باطن اسلام و آداب اسلام و شرف اسلام و نتیجه اسلام مجلی در اینجا برای تو بیان میگردم *

﴿ مدح و تحریف است بازندانیان ﴾ گویم اندر جمع روحانیان ﴿ میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . ولیک نه از اطوار فصاحت الفاظ و معانی و بیان و جزالت کلمات آن که علمای اسلام گاهی بسیار در این خصوصها نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است و کوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایسته استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براسی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یا روح القدس تنها بخواریان مسیح و ایمان آورندگان با آنجناب نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید و تأیید میکردند که اگر مراتب خلقت و طبقات سلسله های وجود و تفاوت نبودن در آفرینش خدای و سایر اطوار این مطلب را بخوبی که علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی و بفهمی . خواهی دانست که وجود تو چگونه کوهر کراتبها است که بخاک و گل آلوده اش کردی . و دل تو چگونه آینه جهان نما است که بزک آلائش جهان مگردش داشتی . روح القدس و ملائکه آسمانها و علویات ترا احاطه کرده اند و توازشان غافل . یک گوشه از آینه را پاک از کد و رات کن تا نمونه جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائكة لخدامنا وخدام محبتنا ﴾

﴿ حکمت عرشه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین و تعین اول واسطه کبری و نبی مطلق و معوث شده بر کافه مخلوقات است . و رحمت کلیه کبری خدا است که خدا با و فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمين ﴾ و چون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان و زمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد . پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانی را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها و از آنها بنماید . و اسماء و صفات خود و ادله حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند . و چون آنها را هادی و راهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق و صاحب ولایت مطلقه برای بشنود و اندازد با ایشان بود آن صاحب ریاستین

که نور الله فی القربین والمشرقیین است والواقف علی الطنجین . در منزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل گردید برای ایشان بیان و تعلیم فرمود . و قرآن در آن عالم انوار نوری بود لامع و ضیائی بود ساطع . در هیئت انسانی کامل الشخص و در دست خویش عصائی از نور داشت . و اهل آن عالم جمله بدین حال و صفت بودند . و قرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن را شناختند . و فهمیدند بقدریکه استعداد داشتند و بهر گونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس از آن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق و کتب مهمی نیز بعالم ارواح آمدند . و تا این عالم معنی آیت کریمه ﴿ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ﴾ بر امت مخفی بود . تا آنکه آن روح جمله ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود و بیان کرد و تعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه الیابان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقی دیگر با آفریدن خدای واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست و بر آن معلم الهی ما خلقت اذ خلقت تواند گفت در انسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی و بیان را بر او تعلیم و یاد میدادی که انسان را مالک و مملک گرداند و مقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که مجزئه آن واسطه نخستین الهی است اگر بک نادانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بگوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از خلق انسان باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع بر خلقت انسان است . و الحاصل تدبر در معنی مذکور نموده بعالم ارواح مناسبت جوی و درست بفهم که مقصود من از این تفسیر در آیت کریمه چه بود ﴿ و ما هو بالهزل ﴾

پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خود را از علم کتب برداشتند . در منزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح و عالم ذر

دویم آمدند در آنجا نیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای آنها بیان فرمود . و قرآن در این عالم نوری بود سبز برك اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی . و پس از این عالم انسان بکون ناری در مرتبه چهارم نازل گردید و قرآن در آن عالم نور اخضر بود . که از شدت صفای حرث چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند و قرآن نیز برك آن عالم نوری بود لامع تا بعالم خاک و جهان صورت و مثال آمدند . و آن حقایق کامله در این خاک تیره که آخر منازل است مستور و مودوع شدند . و قرآن در این عالم برك نور اخضر و مایل بسیاهی ظاهر گردید *

﴿ سیاهی گردانی نور ذاتست ﴾ بتاریکی درون آبجیات است ﴿ و چون هر مرتبه از مراتب راسکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن مینماید . و همان ظهور آخری پیدا و ظاهر بود . این است که قرآن راشش بطن و شش باطن در این مرتبه آخری موجود گردید . چون در آن هنگام که انسان بعالم ترابی رسید و معنی آیت کریمه ﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴾ تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود و کواکب در شرف خود شان بودند . و طالع دنیا سرطان بود . و در آنوقت آفتاب در وسط السماء بود و هنگام ظهر بود و مقام ظهور الهی بود . و جمله اهل آن عالم در آن محشر حاضر و قائم بودند . تا آنکه بقدر عز و جلال از حرکت افلاک و گردش کواکب و پیشی گرفتن شب ظلماتی بر روز روشن و تحقق اقا ایم و حصول بعد کامل از خط استوا . تغییر در خلقت انسانی حاصل آمد . و آن فطرت بآلایش پذیرفت و متبدل شد . و در او ظاهر گردید اطوار اختلاف و ایستلاف و خفا و ظهور و قوت و ضعف و مرض و صحت و لاغری و فربهی و کوچکی و بزرگی . و همه اینها بر آن خلقت بسبب مشتهیات و خواهشهای ظاهری آنها راه یافت اگر چه برخلاف خواهشهای حقیقه آنها بودی . و بدینوجب عرضها را حکم غالبیت در ایشان ظاهر آمد و آنگونه

امراض مختلفه در ایشان ممکن شد . و در آن حال قرآن عظیم
الشان برای هدایت و ارشاد در قالب الفاظ و عبارات و حروف و کلمات
و اوضاع و دلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشید . زیرا
که جهانیان را در آن حال آلودگی یارای تحمل از نور اقدس و فیض
مقدس لطف الله علی العالمین و خیرة الله فی السموات والارضین علیه
الصلوة والسلام نبود . بعلمت اینکه اضحلال و تباهی در آن صورت
بر وجود ایشان راه مییافت و ممکن نبود که آن نبی مطلق بغير صورة
عالم ایشان ظاهر گردد . زیرا که حکمت الهیه باطل می گردید مانند
اینکه نقطه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر از پس برده و از وراء
حجاب . و بدین جهات آن هادی کل هر دو وحی الهی را از پس
برده بجهاتیان میبایستی برساند . این است که قرآن نیز از پس برده
بر حسب اقتضای زمان و مکان منشعب و متفرع گردید بر **صحف**
آدم و **صحف** نوح و **صحف** ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی
بطوریکه طبایع اهل هر زمانی در اقتضایات حال و لسان مقتضی
میشد *

تا آنکه نور الهی آشکار شد و ظهور حق پدیدار آمد و بنیه جهان
نضج گرفت . بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم و نبی اعظم
صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم را توانستی کرد . و قرآن نیز
نازل گردید با او چنانکه می بینی بالفاظ و عبارات و اشارات
و تلویحات **که** بر حسب اقتضای عالم قشور و ظواهر است .

و در این مقام قرآن را هفت بطن و هفت باطن پیدا کردید *
و اما آنچه مفسرین در میان ظاهر الفاظ و معانی و اطوار فصاحت
و موارد کلام و حدود و قرانات آن که در گایهای تفسیر نوشته اند
و از بسیاری آنچه در همین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید .
پس تمامی آنها بقدر افهام و مدارک خود شان و بر حسب استعدادی
که داشته اند بیان کرده اند . و گرنه امر قرآن عظیم است پس
قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد و دیگر وجه را

شامل نکرد و یا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه
اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . و یا آنکه اختصاص بوقت
و زمانی یا اهل و مکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه
زنده است و مانند درخت میوه دار پاکیزه در هر آن ثمر میدهد باذن
خدای تعالی و سخن خدای را هر کس و تباهی روی ندهد *

لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حید *
ای برادران من این سخنان باریک را که از قلم من بخوانید از من نیست
بل از مکاشفات اعیان و از فیض روح قدسی است که روشنائی
بر توی از لمعات انوار الهیه بواسطه ایشانم بغیر استحقاقی رسیده است .
و محض اشارت بر آن مقامات عالیه نمونه کمی برای شمار را اینجا آوردم
اگر استعداد دارید و خواهان هستید اینک کتب و رسائل مقدسه
که علمای دین مانوشته و بیان میفرمایند . خصوصاً کتاب شرح
القصیده که از قلم سید سند بزکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله
شانه شرف ترقیم یافت و در شرح یکتی که ذیلا میسنوی در امر
قرآن قدیم بعضی از اسرار را بیان فرمود *

هذا الزبور و ذلك التوریه و ال * انجیل بل هذا القرآن المنزل *
قرآن یعنی همین الفاظ و آیات پاک نوری بود از انوار قدس در تحت
حجاب واحدیت و آن قدیم و سر قدیم است . و این همان نقطه
نورانیه الهیه است که در جمله عوالم و مقامات ظاهر و هویدا گردید *
قد طاشت النقطة فی الدائرة * ولم تزل فی ذاتها حائرة *
محبوبة الادراك عنها بها * منها لها جارية ناظرة *
سمت علی الاشياء حتی لقد * فوضت الدنيا مع الآخرة *

چون اهل این جهان تاریک بجز از عالم محسوسات ادراک معنیهای
باریک و لطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی
در قالب الفاظ مثالی بساویم که مطلب را با ادراک مانزدیک نماید . نمی بینی
درخت میوه دار بزرگی را که شاخ و برگ و میوه های آن را بعب آورد از یک
حصة تنجم است که در حال نخستین آن شاخ و برگ و ثمر را در آن توانی دید .

نمی بینی ماست و شیر و روغن و سرشیر و اقشام آنچه از شیر حاصل
کردد چگونه در غیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت
انسانی را در باطن نباتات و اوراق و برگها و میوه ها و درختها و حیوانات
و طباعها و در آنچه در دهان تو بجهت خوراك است و در كيلوس
و كپوس و در عروق و در كهها و در اعضا و اجزای تو تا آنكه منی شود
و نطفه در رحم مادر گردد و نطفه علقه و علقه مضغه پس عظام
شود پس از آن بمقام استخوان لحم رسد و آنكه بعد از ظهور در این
صورتهای گوناگون آن صورت الهیه پدید آید *

﴿ فَبَارِكْ لِلَّهِ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴾

الحاصل اگر در این نامه بشوایم کمی از اوصاف و مقامات کلیات
الهیة بیان کنیم نه ما را یارای چنان بیان است و نه زمان را اقتضای
آن و نه اهل را استعدادی بد آنگونه مشهود است *

ای گروه پروتستان و ای برادران هوهای نفسانی چرا زحمت کشیده
بیهوده اتلاف زندگانی را در تألیف کردن آنگونه کتابها میکنید .
پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید و مجانی مردم میدهید .
و اکتفا بر اینها نکرده ضعیفان را قاطع بمال دنیوی مینمایید .
معلمان و واعظان در اطراف می کارید بخیال اینکه یکمواجم بچاره را
غور و دهید و اصول بریند و بطریق خویش داخل کنید . چرا
مینویسید و توجه میکنید اینگونه کتابها را که مایه رسوائی خودتان
است . اعتقاد شما مگر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود
ساخت و آوردن مانند آن بسی آسان است . و میدانید که اعظم
معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . و میدانید
که اهل این زمان دائر و عالم و با قدرت تر از قرنهای گذشته است .
و میدانید که مردم بنسبگان درهم و دینار هستند . و می بینید
که دشمن ملت اسلام غیر از شما همه جای دنیا را فرا گرفته است .
و از بهر شکست دل من بسته صنی * یار از طرفی و روزگار از طرفی *
بدین همت که شما هستید و اکنون در عرض مدتی پانصد سال تقریباً

در همه جای دنیا بروز کرده و بهر ملتی دستی یافته آید . پس چرا
اتفاق نمیکنید بر اینکه چاره کار را یکدفعه نمایید . ملتهای مختلفه را
جمع آوری کنید و استعانت از آنها جویند یاری بشوایید از عرب
و از غیر عرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید يك سوره تنها از مانند
قرآن بیاورید . و دروغ آن پیغمبر را ظاهر سازید و حجت اسلام را
باطل دارید و نفس اسلامیان را قطع کنید . و دین محمدی را
رسوایید . و همینکه این کار شما صورت گرفت یقین بدانید
اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود و سایرین
بالتبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه
بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را يك كله و يك
كله بان نمی سازید . لکن این نکته را هم بشما بگویم که كله بانها
نمی گذارند شما کو سفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این كتاب نویس را در ابطال امر قرآن به بیند
که مینویسد مزد دار نام گفته است که ممکن است کسی مانند قرآن
کلامی بیاورد . حال آنکه مزد بودن مزد دار و اعتقادات سخفه
اورا که میگفته است خدای را دروغگوئی و کذب و مانند آن
جایز است خود میداند . و میداند که این تجویز گذشته از اینکه
مفسد بحال اونیت لازم نکرده است که مزد دار نسبت داده شود بل
خود او و برادران او مانند این سخن را نیز توانست گفت ولی گفتن
تا کردن دونا است . و مانند این است که مثل من کسی بگوید
من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یا آنکه مانند کلیم جویی را
از درها سازم و از سنگ خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووی
و چگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته است که مقامات حریری و مقامات
همدانی افصح از قرآن است . و مانند این سخنان که هیچ خردمندی
در مقام انصاف و حق شناسی تکلم با آنگونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست در فصاحت و انجاز قرآنی که حال آنرا با جلال دانستی
راه ابطال پیدا کند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالا پوش نبوت خاتم
الانبیاء علیه السلام است از یک هزار و دویست و هشتاد و هفت سال
پیش تا امر و زبندای فصیح و آشکار بمسمع جهان و جهانیان میرساند
و تحدی میکند که من برهان محکم و معجز بآنها بر آن صاحب ملکوت جهانم
که عیسی و یحیی مرده نزدیکی آن را آوردند هرگاه انکار از این
معنی دارند جمله جهانیان از جنی و انسی و از پیدا و پنهانی اتفاق
کنند و معاونت بپدید بکنند و یک سوره کوچکی از ما ندیم بیاورند
و چون نتوانستند و الی الابد بدوام ملک خدای نیز نخواهد آورد
و مقتصد نخواهد شد پس از پیروی هواها و شهوات نفسانی
خوبش اعراض کنید و از بیعت و تبعیت بشر بدوری جوید
و بیاید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالییه
برسانم و بیاید بسوی شریعت حقه و آیین محکم اسلام و آن
اتفاق و زحمات را که در مذاهب مختلفه خوبش دارید باتفاق
با اسلامیان در دین پاک اسلام تبدیل نمایند که بسبب این اتفاق
شما با ایشان دین خدای قوت گیرد و آن محکام بشیرد ادیان مختلفه
بت پرستان و مذاهب متوعه مشرکان از روی زمین برداشته شود
بی دینان و ملحدان را بازار کراهی و اضلال کساد گردد و جاهلان
و نادانان علم دین بیاموزند و بعلت این همراهی شما با اسلامیان
علی التدریج کار توحید و خدا شناسی و خدا پرستی بالا ببرد و علی
التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید و وظلمات و تاریکیها
مبدل بروشنایی و نورانیت شود ملکوت خدای چنانکه
در آسمانهاست در اقطار ربع مسکون انتشار و اشتها یابد و مورد تحسین
خدای و آفرین مقربان او شود و اگر باوصف دانستن شما حقیقت
دین اسلام و راستی شرع محمدی را از روی هوا و هوس و بمقتضیات
عادات و طبایع ناراست خوبش مخالفت بپاویزید و اعراض نمایند

و نزد و وبال دیگر کراهان جهان و جمله بت پرستان و بی دینان
و جاهلان بر او زار انکار و کفران شما افزوده شود و مع ذلک
از این مخالفت و انکار شما و از اصرار شما در عناد و لجاج خویش
ضرری بر حال من و بر حال اسلام و اسلامیان و برخدای اسلامیان
نیز متصور نخواهد بود *

و من کفر فان الله غنی عن العالمین *

معیار پنجم *

اما اینکه میزان حق پرورستانی در تفسیر آیت کریمه * اقربیت
الساعة و انشق القمر * و غیر آن وقوف و اطلاعات خود را بیان
کرد و خواست بگوید که در قرآن از معجزات نبویه مذکور نگردیده است
و این آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد پس سخنی است منافی با انصاف
و موافق با بی اطلاعی در صفحه (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد
و در تفسیر آیات مذکوره تحقیقات خود را بجای آورد و مزه کار
در این است که عبارت کشف را بتغییر و تا تمام ذکر کرد و بنداشت
که آنچه در تفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار
برد و ما عبارت کشف را تنها در اینجا نقل کنیم و باقی سخن را با درالک
هوشمندان محول داریم که تطویل کلام در این مقام برای امثال مؤلف
زاید است ترجمه عبارت ز محشری در کشف چنان است
که از بعضی مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است
که ماه در روز قیامت بدو نیم شود و قول خدای تعالی * و ان
یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر * آن سخن را مرود میسازد
و کافی است در رد بر آن قرائت حدیثه که وقدا نشق القمر گفته است
یعنی ساعت نزدیک شد و از علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق
ماه بدو نیم شد چنانکه کوئی * اقبل الامیر و قد جاء البشیر بقدمه *
امیری آید و بتحقیق مرده دهنده بدو آمد و از حدیثه روایت

شد که او در مداین خطبه خواند و گفت آگاه باشید که قیامت نزدیک گردید و بدوستی که ماه در عهد پیغمبر شما بدو نیم شد . تمام شد ترجمه زنجیری . اکنون اگر کسی بخواهد رجوع به عبارات میزان الحق مذکور نماید و به بیند چه میگوید و بفهمد چه القامیکند * ترجمه ظاهری و تحت اللفظی آیت کریمه و ما بعد آیات آشکار میگوید که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است و بهیچ وجه دلالت بر انشقاق قمر در روز قیامت نتواند داشت . زیرا که در تالی آیت است که میفرماید * و ان یروا آیه یعرضوا ویقولوا سحر مستر * در روز قیامت اگر از جانب خدای همچنان آیتی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض و انکار نتوانند کرد و لب بکفسار ناصواب نتوانند کشود و خدا را متهم با آوردن سحر مستر نتوانند ساخت . نمی دانم با اعتقاد من که بجهل خردمندان رانیز در این عقیدت با خود شریک میدانم چنان است . و اگر پروتستانها و رفیقان ایشان برخلاف ما گویند جواب آنها با خدای توانا است و ما را بجز این نیست که این سخن زور ایشان و نیز بسا سخن ایشان صطف کنیم و این مصراع را که در غیر این موضع است بخوانیم *

* کاین هم بر سر نمازهای لرستان *

بامزه تر این است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است در آن حال نیز مجری محمد نخواهد بود زیرا که نه در خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت محمد و وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش گفته است *

کاش یکی از این مردمی برسید که ترا باین پروتستانی خودت سو کنند میدهم هر کجا در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد و واضح و آشکار این معجزه دیگر معجزات آنحضرت را بتعداد میآورد . آیات و او را تصدیق مینمودی و میگفتی که چون صریح گفتند که شق القمر و معراج و سایه نداشتن و تأثیر نکردن اثر ای مبارک او در خاک

و در یک وجا کردن آن در سنگ خار و مانند آنها معجزات آنحضرت است و باید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنگونه میزان الحق هستی میدانم لکن از روی یقین شهادت میدهم بر اینکه کفار بدیدن آن آیات واضح و بدیدن معجزه بودن خود قرآن جمود و انکار کردند . کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چگونه ایمان آورند مگر آنکه عنایت غیبیه آنها را هدایت کند . و روح قدسی بدلهای ایشان بدمد و پرده را از دلهای ایشان بردارد و چشم و گوش ایشان شنوا و بینا گردد پس از آنکه کور و کر بودند *

* صم بکم عی فهم لا يرجعون *

در خصوص آیت کریمه * و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی * تفصیل دیگر در ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهر است که از چنین الفاظ غیر معینه نزد عاقلان و عارفان مجری محمد ثابت نخواهد شد . نهایت بنا بر مضمون احادیث مفسرین می نویسد که در غزوه بدر یا حنین محمد یک مشت و یک گرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان از در یک پر شده آنها هر عت فاش یافته بودند . و میگویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن با احادیث ما را چه کار مباحثه ما با قرآن است و بیان مجری با تفصیل و تعیین از قرآن خواست ایم نه از احادیث . تا آخر سخنان او که بر این بنیان سست خویش متفرع ساخته است *

و در صفحه (۲۴۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست در قرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی و عیسی و حواریان و غیرهم در توریة و انجیل بتفصیل بیان شده است *

اگر چه با وجود معین بودن حال انجیل و توریة محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدر را برای برادران ایمانی یاد آورده ایم . که این پیغمبر از وضع انجیلهای خودشان غافل شده اند و ندانسته اند که اگر انجیل حاضر را معتبر و صحیح توانیم دانست بمنزله احادیث اسلام

تواند بود . و همان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که با آنها یعنی با انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است شاهد صدق بر این مطلب است . و واضح است که **متی و لوقا و مرقس و یوحنا** و دیگران آنها را در بیان سرگذشت عیسی و تاریخ احوال و اطوار آنجناب نوشته اند . اقلانجیل مریم و عیسی را که از جمله هفتاد و هفت انجیل منسوبه بآنجناب و حواریان و تلامیذ و دعوت کنندگان راستین و دروغین بود و در میان این عیسویان بکلی متروک و غیر مصدق است می آوردند و استشهاد میکردند باز وجهی در این گونه اعتراض میتوانستند داشت *

در همین انجیل لوقا در فصل نهم **نوشته اند** که عیسی بدوازده حواری امر کرد که بد هکده هارفته انجیل را بایشان یاد دهند و تیشیر نمایند . و نیز هنگامیکه یحیی شاکردان خود را نزد مسیح فرستاد و از حال او خبر گرفت آنجناب در جواب رسولان یحیی گفت . انجیل را به بینوایان و عطف میکنیم . و در جاهای بسیار از انجیل حاضر از اینقبوله سخنران وارد است . پس واضح است که انجیل آسمانی و انجیل که مسیح آنرا تعلیم میکرد یا شاگردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیر این انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است . که بالاتفاق جمله آنها بعد از مسیح علیه السلام نوشته شده است . و یقینا در آن انجیل که عیسی را بود بیان احوالات حاضره خود مسیح یا مبعرات او نبود مگر بعضی از خطابات الهیه و وعده هایی که در خصوص او و ایمان آورندگان بآنجناب بود . و اخبار از گذشته و آینده و از قصص انبیای سلف و انداز از ترک دین و شریعت . و مواعظ و نصایح و آداب و احکام ظاهریه و باطنیه . و اطوار شریعت و تهذیب نفس و نهی از قبایح اعمال و بیان مشکلات آن قوم . و الحاصل جمله آنچیزی که بر حسب اقتضای اهل و زمان و وضع امور اسباب اصلاح امت توانستی بشود در انجیل اصل بودی . و این سخن را هیچ منصف آگاهی انکار نتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار اسم و کتب منزله بر انبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تا کنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند و اطوار امتهای ایشان و آنچه را که بسران کتابها آورده اند برای تویان کنند *

و الحاصل کلیه کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید و بیشتر اشعار بر آنها در بحث نسخ شریعت گردید **شش کتاب** است . که اینها اصول کتب سماویه است و آنچه بدیگران انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد و چهارده و یک روایت یکصد و سیزده کتاب است که نوشته اند . تمامی آنها توابع صحف و کتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان **آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد** علیه و علیهم السلامند و قرآن اصل واس واسطه قس است برای صحف و کتب مزبوره چنانکه بیانی از این مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن در بیان سخن ها بود که باید کتب آسمانی مجزات صاحب کتاب را بشمارد . و هیچ عاقلی این سخن را نمیکوید که پیغمبر حاضر مجزات بیاورد و کتابی که از جانب خدای یا از جانب پدر یا و میرسد مشتمل باشد بر بیان همان مجزات که بی دربی از او ظاهر میشود . باین معنی که خدا یا پسر خدا بگوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یا پسر کوید من در فلان وقت و در فلان مکان فلان نابینا را بینا نمودم . از اینگونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب و قیافت و وضع یال و کوپال و نطق و مقال این طایفه را یعنی متکران دین مبین را که می بینی و میشنوی واقعی و عظمی در مرحله نخستین از ایشان مشاهده نمایی . و چون تأمل کنی و تعقل و ردی همسانا قالب انسانی را دارند و پس . بعینه حکایت آن نسناس است . که ذکر کانش کلماتی چند یاد دادند و متاع تاجر بچاره را بردند و آن حیوان را ترک نمودند . و هر چه تاجر گفت این خدام

تو بجا رفتند آن حیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • بیزند
و به بیند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *
این بیچارگان بهمان تفصیل که مبین گردید کلماتی از گذشتگان بدست
آورده و نام آن را انجیل و توریة گذاشته اند • و بقول خواجه
نصرالدین آنقدر گفته اند که گویا بر خود شان نیز مشبه شده است •
و هر مطلبی که عیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زاده ساخته
خود شان میکنند • و بآن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان
در مطالب واهی خویش دلیل میکنند • که در فلان ایة فلان انجیل
یا فلان ایة فلان نامه فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا
بر سه گونه است مثلا • اسم است و فعل است و حرف زیرا که کلمات
بر سه قسم است • گاهی خدا را جسم کند گاهی کبوتر سازند
گاهی بدار کشند گاهی شراب مینامند و میخورند و گاهی نان میکنند
و هضم میدهند گاهی خدا را پسر یوسف بنجار میسازند گاهی تولید
اوراد را خور میکنند • و الحاصل از پریشانی ایشان پریشانی پیدا شد
و پریشان نوشتن و عذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند
که آخر شب است و اول صبح *

﴿ اطف السراج فقد طلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندگان از نخابه اسلام در آغاز دین
و عقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه و توحید او تعالی است
در غلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم و چون
در بنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که در امر
توحید تفکر و تدبر بسیار باید کرد و خدا را باید شناخت • تا آنکه
اطوار بعث رسل و ازال کتب و اصدار معجزات و جله اوضاع دین
و آیین دانسته شود • و از این است که بزرگان دین مبین فرمودند *
﴿ اول الدین معرفه و کمال معرفه التوحید له ﴾

﴿ کلمه توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان و زمین فانی و خاتم پیغمبران و حامل
هیئت الهیه بر تمامی موجودات حبیب خدا و عبد خدا • چهار تبار را
دعوت بر آن فرمود و برای اثبات و استقرار آن دعوت هر گونه
محنت واذیتها را از جهال و معاندین تحمل نمود و غلبه الامر چنانکه
مقرر بود شمشیر جهاد و قتال را بر آنها نهاد همسانا کلمه توحید بود
که فرمود *

﴿ قولا لا اله الا الله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمه طیبه را میفهمیدی و بی تحقیق و ارواح میردی •
و بیانات اهل حق را درک مینمودی با جرات کوبی که بیانات در این
کلمه مبارکه از چند وجه است • یکی • در ترتیب حروف
و کلمات این کلمه است و در آوردن استثنا و خصوص همین هیئت
تألیفیه و تعیین جزء مقدر که آیاموجود است یا ممکن و یا مستحق للعباده
و یا غیر اینها • دوم • در خصوص حروف این کلمه است و بیان
بودن حروف آن بعد معین که دوازده است • سیم • در بیان
اصول این حروف در این کلمه طیبه است که آن سه حرف است
(ل ه ا) و باقی دیگر تکرار آن سه حرف است و بیان اینکه علت
آن چیست و وجه آن کدام است و تکرار هر کدام بطور مخصوص
از چه راه است • چهارم • در بیان فرق مابین لا اله الا الله و لا اله
الا هو • پنجم • در بیان باطن و سر این کلمه مقدسه است
• ششم • در بیان ظاهر ظاهر آن است • هفتم • در تبارک آن است
• هشتم • در باطن باطن و سر سر آن است • نهم • در خصوص
حقیقت لام و سر آن و حقیقت الف و اطوار آن است • دهم •
در بیان لفظ جلالة الله و آنچه متعلق بر آن است و آنچه بدان اضافه
داده شود • و در این کلمه طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع
بر بحثهای مذکوره است و این اوراق را که بجایش پسان و تفصیل
آنها نیست *

﴿ فاصف عنهم و قل سلام فسوف یعلمون ﴾

بالجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب
باین زمان نرسیده که حال آنها و حال روایات آنها نیز هنوز موقع صحت
تواند یافت . و سخنان بسیار در خصوص خود ایشان و روایتهایی
که کرده اند هست . و در خصوص وسایط و سند های روایتهای
ایشان از هزار و هشتصد و هفتاد و سال پیش از این تا این زمان
و در خصوص نسخه های اصلیه آنها که هیچکدام از نوشتهجات
ایشان در دست نیست . و در خصوص اصلاحات و تصحیحات
که در زمان سلاطین عیسویه در قرنهای نزدیک به عیسی برای برداشتن
اختلافات و دیگر مقاصد و منظورات که داشتند کردند . و همچنین
در باب ترجمه های آنها خصوصا در ترجمه های پروتستانها که باتفاق
بجمله عیسویان و اسلامیان محل وثوق و اعتماد نتوانست بود .
و در خصوص انجیلیهایی که بنهسان کرده اند بعلمت اینکه
اختلافات عظیمه در میان آنها و باین انجیلها پیدا بود و در سایر
اطوار و اوضاع این انجیلها و فروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را
در این نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو باز است که یکی
از این اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است .
عجب از این است که در معجزات عیسی باینگونه روایات در این مدت
طولانی با آنهمه انقلابات و با وجود داخل شدن معلمان دروغ کوی
و مسیحان کاذب در میان ملل عیسویه و با وجود دشمنی مانند یهود
که غالب و قاهر و محیل و تباه کننده دین خدای بودند و بد آنگونه
اختلال ظاهری و باطنی انداختن را در طریقه و کتب عیسی اقتدار
داشتند . چنانکه در حق شخص مسیح از هر گونه فساد کوتاهی
نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد و خبر های مرسل
و منقطع السند کذابی را باید قبول کرد . و از این طریق معجزات باهرات
خاتم پیغمبران را که همان آداب و شریعت طاهره او و اطوار توحید
و یسائات خدا شناسی . و اوامر و نواهی او بی برهانی از خارج
بزرگترین دلایل و براهین بر حقیقت آنحضرت و راستی شریعت

طاهره و مستقیمه و دائمه او است . و جمله آن معجزات با اتصال سند
از ثقات و معتمدین پیدا شد در این زمان نزدیک بی وقوع صدمات
و انقلابات بدست ما رسیده است باید انکار کرد و دلیل بر انکار را چنان
باید آورد که چون طائفه تو ظهور پروتستانی یا مانند آنها بعضی
از رسائل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یا خود معلوم الاحوال را
انجیل نامیده اند . و معجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح
و تبیین شده است و قرآن اسلام میان که بمنزله انجیل است مانند انجیل
معجزات محمدی را علیه السلام بد آنگونه تفصیل بیان نکرد . پس
معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلمت اینکه کتاب آسمانی باید
معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه
انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را و بیفهمی آنچه را که با جلال
برای تو میگویم یا آنکه محتاج بتفصیل و شرح و بسط هستی *

آیات بینات و معجزات باهرات که از حضرت فخر الدین خلاصه
موجودات علیه السلام و از خلقای راشدین و آل طاهرین و اصحاب
کبار و مؤمنین و متقیان و علمای اعلام و رؤسای شریعت مقدسه
آن قادر ترین مخلوقات . در هر جزء زمان و در عهد و اوان ظاهر
کردید و ظاهر است و ظاهر خواهد شد . در نزد اهل بصیرت
و ایمان کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار است . و اما نسل
شریر و زنا زادگان چنانکه مسیح گفت علامات و معجزات آسمانی را
نخواهند دید و قبول نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی بهودان
چه گونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم گیرد و در انکار
خود بر معجزات پیغمبر ما بر اطلاعات خویش بیفزاید *

در خصوص معجزات در این مختصر زیاده بر این سخن را محتاج نیستیم .
در قرآن عظیم الشان بجملا و مفصلا بعضی از آیات و معجزات بیان
شد . و در احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد . و اگر از مجزات دیگر انبیا چیزی باقی نماند
مگر روایات و حکایات بحمد الله تعالی اعظم مجزات بنفسمبر ما
علیه الصلوة والسلام حاضر و موجود و وحی و ناطق است *

❖ میفرمایند ❖

وان كنتم فی رب مما زنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا
شهادتكم من دون الله ان كنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
لایأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للی هی اقوم و یشر المؤمنین الذین یعملون
الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

❖ معیار ششم ❖

پروتستان صاحب کتاب سخن دیگر در این مقام آورد که ضعفای
نادان را بلکه مغرور دارد و حاصل آنکه گمان است که اخبار
قبل الوقوع در قرآن نیست . و تحقیقات غیر منصفانه خود را
متهمی میسازد بر اینکه در هر کلام وقوع سستی و ضعف در لشکر اسلام
در غزوات آیاتی را که دلالت بر غلبه اسلامیان میکرد میآوردی
که بد آن سبب دل آنها را قوی گرداند همچنانکه هر جنگجوی
لشکر کشی از این گونه تدبیرها در هنگام قتال و جدال بکار میرد *

این مطلب نیز راجع بمطلب مجزات است و ندانستن سبک دین و کتاب
واللهامات الهیه و یا خود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن و گفتن
این گونه سخنان و اداسن . اخبار قبل الوقوع باجمالات و از کارهای
عمده در قرآن است . و بتفصیل در احادیث معتبره و صحیحیه که جهة
صحت آنها را گفتیم متدرج است . اقتضای حکمت خدا و امرار الهیه
و مصالح تکلیلات و سنت امتحان و اختیار در تمامی از منته و اعصار
در مخاطبات خدای بایه پیران خویش چنان بودی . که از امور معظمه

و یا از واقعیاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی
که نیز یکجهت ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنین که در توریة
و انجیل حاضر نمونه آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله
آینده ها و وقایع از منته مستقبلیه را یکان یکان به تعداد بیاورد و مشروح
دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی و سنت امتحان بندگان
که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میشستی . آیاتمی
بینید در میان اقوام و ملتها و طوایف اهل ادیان و مذاهب چه
قدرها اختلاف و تباین پدید شد . و نبود مگر از تأویلاتی که در کلمات
واللهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست
بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *

ای پروتستان برای تو مثالی از کلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه
بوی از عالم معانی بمشام تو برسد *

❖ در آخر فصل انجیل یوحنا ❖ عیسی در حق یوحنا به بطرس
گفت که اگر من بخواهم که او تا آمدن من باقی بماند تو را چه
کار است . او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد
آنکه این مطلب در میان برادران شایع گردید *

❖ پیلی ❖ نام پروتستان کتابی در خصوص اسناد نوشته و آنکتاب را
در سنه (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحه (۳۴۳)
میکوید . غلط دوم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است . که آنها
امید و از برز دیگری قیامت بودند و من يك نظیر دیگر قبل از اعتراض
بیاورم و آن این است که رب ما در حق یوحنا به بطرس گفت .
تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب گفته است و اثبات سهو و غلط را
بر حواریان و تلامیذ عیسی کرده است *

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنك است و اقبال بر سخنکوی
بسبب موانع و مشاغل ناموجود و در آنچه نوشتیم از باب الباب را
کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر گفتیم بیاد دار که ادراک هر چیزی را مدرک یعنی آلت ادراک از جنس آن مدرک باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشوند و دلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

ثم درهم فی خوضهم یلعون *

اما اینکه گفت بجهت قوی داشتن دلها در هنگام جنگ آیات آورده میشود این سخن نیز ظاهر البطلانست زیرا که اگر چنانچه پیغمبر بر حق مأمور بجهاد و جنگ شود و وحی آسمانی وعده فتح و نصرت را بر او دهد بجز جاهلان و برادران شریر آن وحی واقع و آن الهام صحیح الوقوع را بدانگونه تأویلات ناشایست و توجیهات تالیق تأویل نیاورند *

مکر از توریه خود نان آگاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینگونه اخبار داله بر فتح و نصرت داده شد مکر در فصل (۲۶) سفر لاویان به بنی اسرائیل گفته نشد که بر دشمنان غلبه خواهد کرد و در پیشروی شما از شمشیر شما را فتند و پنج کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند و صد کس از شما هاده هزار کس از آنها را مغلوب سازند و نیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما را فتند . اکنون اگر کسی بگوید که موسی خود اینها را ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد و در جنگ مستقیم شوند . جواب صاحب کتاب چیست هر چه از روی انصاف در جواب گویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم و غالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنی خبر داده شد میگوید . از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود . جواب این سخن نیز از مزاجعت بکتاب مصدقه خود شان که از آنگونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد . از عیسی که مہجرات خواستند و گفت * بر من مہجرت داده نشده است مکر علامت ذواتون یونس * در آنجا گفت که شما قراین استدلال بر صافی هوا و خوبی آن بیاورند کی خواهید کرد یعنی اگر مہجرات بیاورم و از آینده

خبردهم خواهید گفت که از روی خورده بینی وحدسیات است * ومع ذلك قرآن عظیم الشان از مغیبات و از وقوعات آینده بخسوی خبر داد که هیچ خردمند صاحب ادراک آنها را بر حدسیات محمول نتواند داشت *

یکی در هنگام فتح مکه معظمه است که يك سال پیش آیت کریمه نازل شد و تفصیل آن در کتب تواریح و احادیث و تفسیرها مضبوط است میفرماید * اندخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین مخلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون * هر آینه بخواست خدای البتہ بر مسجد الحرام داخل میشوید و سرهای خود را امیرا شید یعنی اعمال حج را بجای آورید و حلق و تقصیر میکنید پس از آنکه در سال اول محرم

شدید *

در آیت دیگر از فتح خیبر خبر داده شد آنکه نظر بظاهر اسباب فتح خیبر از تمتعات بودی و از غنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان رسید و آیت و مہجرت که در آن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که عبارت از کیفیت فتح خیبر است پس از مایوس شدن اصحاب از تسخیر آن قلعه های استوار آگاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند * لا عطين الزایة غذا رجلا یحب الله ورسوله و یحبہ الله ورسوله * و در آن روز حبیب خدای و حبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه التحیه والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرماد * *

اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح و نصرت را کدام سعادتمند حامل خواهد بود . که ناگاه آنحضرت از راه رسید و در چشم مبارک ایشان رمی بود . و از آب دهان مقدس نبوی شفا یافت و برق اسلام را بر دوش پالک نهاد . و بدان تفصیلی که شنیده در خیبر را که عظمت و بزرگی آن را میدانی از جای برکنند و بر هوا انداخت . که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بر زلزله افتاد . و آنکه مصرع

باب رآن باب مدینه حکمت و علم بقوت ید الهی گرفت و در میان خندق در هوا ایستاد . و لشکر اسلام را بد انسوی گذار داد . این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای از آن سرور ظاهر گردید *

چنانکه میفرماید *

لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیاعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم واثابهم فتحا قریبا و مغنم کثیرا یاخذونها و کان الله عزیزا حکیم و وعدکم الله مغنم کثیرة یاخذونها ففعل لکم هذه و کف ایدی الناس عنکم و لتکون آیه للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما *

آیات بر مؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت بر آن کردیم . و اینکه فرمود و کف ایدی الناس عنکم مقصود همسو کردن اهل خیر است که طایفه بنی غطفان و بنی اسد بودند *

در آیت دیگر در خصوص قافله شام و حجاز بود که فرمود *

و اذ یعدکم الله احدی الطائفین ان یهاکم و تودون ان یردکم الشوکة نکون لکم و یرید الله ان ینحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین *

که غیر ذات شوکه قافله شام بودی و آن وعده الهیه در حق آنها انجام یافت *

در آیت کریمه *

الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم *

آنها سرخ فرمود بر اینکه روم در ادنای ارض یعنی در زمین عرب مغلوب شدند . و پس از آن در مدت زمانی بر فرس غالب آیند . چون فرس در آن زمان مجوسی بودند و رومیان عیسوی بودند و مغلوب شدن اینها بمشركان بیکه رسید خوشحالی کرده یمنان گفتند که شما و عیسویان اهل کتاب هستید و ما و فارسین ایمان هستیم و کتاب نداریم و بزودی ما . نیز بر شما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما برادران شما غالب آمدند . و آنکه که اسلامیان را اندوه

بیداشت آیت کریمه نازل گردید که *

من بعد غلبهم سیغلبون *

تا آنکه فرمود *

و یومئذ یفرح المؤمنون *

و چون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفه نخستین تعرض جست که این کذب است و بیابا تو کروگان بنیدیم . که اگر این کار تا سه سال دیگر واقع شده نفر شترماده من بتو دهم و کر نه تو بمن عطا کن . صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی کروگان با ابن ابی خلف داریم . فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است و بدینوجب آنجناب بر یکصد نفر شترماده نه ساله بایسرانی خلف رهان بست . و او پس از بر کشتن از غزوه احد قوت کرد و در سال هفتم غلبه رومیان بر فارسین اتفاق افتاد . و خلیفه صدیق از واران ابن ابی بن ابی خلف شتر را گرفت و بامر پیغمبری آنها را تصدق کرد *

و از اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آیه قریب الوقوع آشکار بود و اکنون نیز در نزد اهل ادراک و آگاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود . و همچنین از خبرهای کلیه و وقایع عظیمه در آن کلام مجر نظام لایعد و لا یحصى است *

و وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکن لهم دینهم الذی ار نضی لهم و لیبذلهم من بعد خوفهم امننا بعدونی لایشرون بی شیئا *

همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست و خلیفه ها و جانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم و صاحبان ولایت و سلطنت الهیه . و برقرار و استوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان تا آخر ترجمه آیات . و اگر کسی در خصوص هجرات و آیاتی که دلالت بر اخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله و تواریح مضبوطه که در بیان هجرات خاتم انبیا و جانشینان آنحضرت است نماید . و علی الاجمال باید دانست که هجرات از اهل عناد و لجاج احدی از خرد مندان در حقیقت اسلام و کلیه هجرات

حضرت فخرانام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *
قدتین الرشید من الخی *

معیار هفتم *

میزان الحق در او آخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت و دوزخ و مانند آنهاست آورده و گفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است . بدان طریق که هر لذت و عیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل بآن کند در آنجا یافت میشود . و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش بای قلوب و نیکی افکار بازداشته بخوا هشتای نفسانی قوت و قدرت میدهد . و اینگونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست . و در این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات و بیانات الهیه و بی خبری از موارد کلام و رموز مخاطب و مدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات و غفلت از معانی حقیقه و روحانیه آنها آورده است *

و همچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه و ناراست خویش استدلال بر مطالب خود نمیدک که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینه بر خود او مردود است *

اگر چه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ و کلمات قرآنی که جهان و جهاتیان از او ردن مانند آن عاجز هستند و بودند و خواهند بود گفته شد . جواب تمامی اعتراضات او است و با وصف آن محتاج به هیچ گونه جوابی خاصه بر منکر معاند نتوانیم شد . ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق و سزاوار بخدا نیست و تقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد و برای فهمیدن کلیه مقصود مجلا بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیاء که در شریعت اسلام و در کلام الهی است با کتاب طالموت و کبرا و انجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن و قدح بر شریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود . اگر طالموت و کبرا یعنی شرح مسنا و مجموع شرح و متن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بمحض انتساب بطسابقه یهودان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوه حقانیت و شعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود و شرجهای کتب مقدسه با اعتقاد آنهاست که میگویند از جانب خدای در کوه طور توریه بموسی داده شد و این روایات نیز با و اعطا گردید . و موسی بهرون تعلیم کرد و بیوشع و الیماراز آموخت و از ایشان بانیان رسید . و بدایید رسید بیهودا حق دوش یعنی مقدس * و او در قرن دوم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد که اکنون در نزد یهود معمول و معظم است . و این کتاب مسنا را دوش شرح نوشتند یکی را در بیت المقدس در قرن سیم و دیگری را در بابل در قرن ششم از میلاد عیسی و نام این شرحها را * کبرا * نامیدند یعنی کمال که مقصودشان کمال یافتن توریه است بسبب آنها و چون متن و شرح در یکجا مجموع و مضمّن شد آنرا * طالموت * گویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند و عده سبب در این دشمنی علاوه بر دلالتی که در این مطلب دارند این است که شمعون نامی که میگویند صلیب مسیح را او برداشت و بدست او گرفتار شد در طریق روایت و سلسله سند آن روایاتی که ماخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید بیک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد . و چون چگونگی بهشت و فرشتگان و سؤال قبر و هفت طبقه بودن جهنم و خبر اعراف و شهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر کاهان

بنی آدم و همچنین آداب غسل و تیمم در جایی که آب نباشد و روزه داری . و تبیین خیط ایض از خیط اسود که برای روزه و نماز صبح وقت قرار داده شده است . و همچنین بعضی از حکایات و قصص انبیا که عیسویان با آنها معتقد نیستند و در قرآن تصریح بر آنها شده . و مانند اینها که در اسلام مسلم شده در کتابهای مذکوره یهودان نیز هست . پس باید قرآن و اسلام را انکار کرد بعلم اینکه با خیالات و اوهام مامواقت نکردند و با کتابهای یهودان که مارا با آنها عداوت و دشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیاید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید و از معانی و ارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد و لجاج است که هرگونه فساد و تباهی را در روی زمین و در هر قرن از قرون در میان طوایف و ملل احداث کرد . و همان استنکار ظلمت مر نور را موجب ساری بودن که ورتها و ناوانیها و مرضهای ظاهری و باطنی در جله جهانیان شد و دین الهی مستور ماند و راه خدا متروک و انبیا و اولیا محبوب و مظلوم و مقهور شدند . اگر این گونه عنادهای و انکارها نمیبود و پرده های بنی انصافی و اعتساف را بر چهره مقصود الهی نمی کشیدند . و کار را بجایی نمیرسانیدند که جهارا شرك و الحاد و جهالت فرا گیرد رجة للعالمین را با شمشیر چه کار بود . به بینید و آگاهی جویند از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چه کردند . یهودان آنگونه کتابها را در مقابل عیسویان با اخبار و روایات صحیح و ممزوج کرده موافق اوهام و افکار ناقصه خودشان تألیف کردند . عیسویان و معلمان دروغگوی و کراه کشند کان بامید ریاسات و بزرگیها علم دعوت را برافراشتند . و در آن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . و انجیلها ساختند و نامها نوشتند و هنگامها بر پا کردند . مجوسان در این بین که این اختلاف عظیم را در میان اهل کتاب دیدند بر قص در آمدند و خشتودیهها کردند . و از آنطرف مشرکان و بت پرستان و دیگر طوایف غیر

کتابیه آنها همه هرج و مرج آنها را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند . تا کار بجایی رسید که از دین و شریعت بجز از اسم چیز دیگر باقی نماند . و آنکه هنگام پیداشدن ملکوت آسمان بر حسب بشارت یحیی و عیسی رسید و ناچار از شکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

✽ فوق الحق و بطل ماکانوا يعملون ✽

✽ بطرس وصی عیسی در رساله خود میگوید ✽ همچنانکه در میان قوم پیغمبران دروغگوی بودند در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطله مستحق بر لعنت رابه پنهانی اذخال کنند و بر خود شان هلاک عاجل را بیاورند و جمعی بیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند و شما را از روی طمع با سخنان ساخته خود شان بجای امتعه گذارند *

مبنای کار اسلام در امر دین بمخاصمه و عناد شخصاتی نیست . و معلومست که در کتب و روایات اهل کتاب بل در کتب دیگر اهل ادیان سخنان حق و صواب هست که موافق با الهامات الهیه است . پس جله آنها را مصدق و مقبول باید داشت . و آنچه را که مخالف با آیین توحید حقیقی و نالایق بحضرت احدیت و مقربان درگاه الهی است که بهوهای نفسانی و از آنار و حیهای شیطانی است چنانکه میفرماید ✽ و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ✽ جله آنها را مردود و غیر مقبول باید دانست *

✽ کلام ربانی ✽

لنوم تناسب مدرک را بامدرک اساس ادراک خویش کن و از این یک باب هزار دراز علم را بر روی خویش کشوده دار *

کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفه الله علی العالمین پیغمبر مبعوث بر هدایت جله کائنات در میان امت و دیعت الهیه است . بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند . و اطوار و آداب شریعت مقدسه را

توضیح میباشد و از اطوار دنیا و عقوبت و از اوضاع بهشت و دوزخ آگاهی میدهد *

يك كله جامعه سخن میگوید و شتوندگان بلغتهای کونا کون هر کسی بلسان خویش معانی آنرا درک نمایند و اهل ادراک را در این معنی عجب افزاید *

آنچه در * باب دوم * از اعمال حواریان از انجیل در عید الخمین شنیدی که روح القدس بواسطه لمعان آتش محبت از اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . و آنها را پر نمود و بسخن گفتن آغاز کردند . و هر کس از حاضران سخنان ایشان را می شنید و حیران و عجبناک میکردید . و در این باب سخنان می گفتند و بیگانگان استهزا میکردند و نسبت مستی را بایشان میدادند . جمله اینها ظهوری بود از آیات قرآنی که در آن زمان بحواریان مسیحی جلوه گر شد *

* هر دم بلباس دگر آن ماه برآید *

ای برادران چرا چشم پاک روحانی را باز نمی کنید که حال منکران قرآن را و استهزا کنندگان بر آن را مشاهده نمایید . و بدانید که ایشان همان استهزا کنندگان بروح القدس و حواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس و صدای آسمانی بظهور دیگر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیشی گرفتن واپس روند و بسی از عقب ماندگان پیشی گیرند *

* حضر علی میفرماید *

ایبلبلن بلبلة و تنفر بطن غریلة و لتساطن سوط القدر حتی یصبر اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و یسبقن سابقون کانوا قد قصروا و یقصرن قاصرون کانوا قد سبقوا *

کول نخوری که اینها عیسی و انجیل و حواریان را بطاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن در حق کلام خدای اذعان

آوردند *

* وکل یدعی وصلا بلیلی * ولیلی لاتفرلهم بذاکا *

الحاصل چون (میزان الحق) سخن از بیانات قرآنی که در خصوص بهشت و دوزخ و مانند آنهاست بمیان آورد و لازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی در این نامه آورده شود . لیکن حیف از آن معانی است که بکوش مستمع بی انصاف برسد و موجب مزید حیرانی و جهالت او گردد بل بر تفسیر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنهائیک لغت را در خصوص آیتی از آن کلام حق و قیوم برای توبیسا و ریم تا آنکه بدان روح القدس از منطق حواریان چگونه بیانات کونا کون را آشکار کرد *

بجایزه مؤلف از اسلامیان شنید که قرآن هفت یا هفتاد معنی باطنی دارد . و چنان دانست که اگر يك معنی را بکیرم معانی دیگر غیر مقصود خواهد بود . و ما سابقا اشعاری بر این مطلب کردیم و اکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آنرا کفیم . واضح است که جمله معانی غیر متناهیه قرآن که کلیات آن بر حسب طبقات موجودات هفت و بالا حظه ظهور اطوار عشره در هفت هفتاد شود مقصود است و اگر اینگونه نباشد کلام حق و قیوم نیست *

اگر چنانچه آیتی در حق يك قوم و یا يك امری نازل گردد و بعد آن قوم بمبرد و یا آن امر بانجام رسد و آن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یا گذشتن آن امر بلامعنی و بلا حکم بماند . قرآن حق و قیوم نخواهد بود . ولیکن قرآن حق است و شجره طيبة الهیه است که اول آن بر آخر آن جاری است *

* توتی اکله ساکل حین باذن ربها *

در آیت کریمه * و السماء رفعها و وضع المیزان * يك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بیخ از لفظ را نمی فهمند زیرا که کفیم تناسب در میان مدرك بامدرك لازم است ولی در نزد اهل حقیقت و روحانیان قواعدی در تفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تا چه رسد بآنانی که از لفظ و لغت و حدود کلمات آن آگاهی ندارند . و نمی دانند اطوار آنرا از محکم و متشابه و مطلق و مقید و خاص و عام و مجمل و مفصل و اضمحار و اظهار و کلمات و اشعارات و حقایق و مجازات و مقدمات و مؤخرات و منقطع و معطوف و حرفی را که بجای حرف دیگری است و الفاظ عمومی که معانی مخصوصه از آن مقصود است و بالعکس . و مطالب و مقاصدی را که بعضی از آنها در یک سوره است و بعضی دیگر در سوره دیگر . و اطوار ناسخ و منسوخ و آیاتی که نیمه از آنها منسوخ است و باقی آن غیر منسوخ . و آیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است و نصف دیگر بدیگران . و آیاتی که از قبیل *یا ایها الذین آمنوا* است و آیاتی که لفظ آن برای قومی وارد است و معنی آن برای اقوام دیگر و آیهائی که لفظ آنها مفرد و معنی جمع است و بالعکس . و آیاتی که مخصوصا در حق یک سرور از سروران دین و آیاتی که عمومیت بر دیگر جانشینان پیغمبر دارد . و آیاتی که در حق ظالمان و منکران و اطوار آنها تاهنکام ظهور دولت حق و آمدن قائم آل محمد و مسیح کلمه الله و مانند آنها که تمام در ظاهر امور جاری است . و آیاتی که در حق کسی با وجود کوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید . مگر آنکه کوش حیوانی را فروخته و کوش مناسب با درک حقایق و ارواح الهیه بیاورد .

﴿ و السماء رفعها ﴾ سماء بیک معنی حقیقی آسمان پیغمبری و فلک نبوت مطلقه مخاطب لولا که واسطه ایجاد افلاک است علیه الصلوة والسلام . و خداوند تعالی باقتضای مصالح بسیار و اجرای آیین اختیار و امتحان آن آسمان نبوت الهی را از میان مردم برداشت و برتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا و مقام نقصان گرفت و آفتاب بود که بجهت تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه بجای و مسیح مرده آنرا دادند در عالم بشری ظاهر آمد .

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾
 ﴿ تا بکمال آورد پایه نقصان گرفت ﴾
 ﴿ و وضع میزان ﴾ در این جهان میزان دو کفه کتاب الله و عزت را گذاشت و بامر خدای سبحانه جهاتیان را مأمور بر عکس جستن بر آن میزان و مرا جمعست کردن بآن فرمود و فرمود *

﴿ انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عسقرنی ﴾
 ﴿ ان فضلوا بعدی ما ان تمسکنم بهما ﴾

مقصود از عزت و اهل بیت همانا سر و رهای بشارت داده شده بر ابراهیم است چنانکه پیشتر بیان آن را شنیدی . و اگر دل آگاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهت نمونه آوردیم و اگر مؤلف را استعداد شنیدن بودی در معنی آیاتی که برای بیان افهار اربعه بهشتی وارد گردیده است بیانات نفزو باریک را میا وردیم *

﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التي وعد المتقون فيها افهار من ماء غیر آسن و افهار من لبن لم یغیر طعمه و افهار من خمر لذة للشاربین و افهار من عسل مصفی و لهم فيها من کل الثمرات و مغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشند خدایی است و همه لذاذ جسمانی است که انسان را از سلوک حقیقی باز میدارد *

کاش این بجهت اقل صدر آیت کریمه را بنظر میا وردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التي وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر یا جسمانیان است باعلا درجه بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند . و پس از آن فرمودند ﴿ و مغفرة من ربهم ﴾ با آنکه در بهشت کلام نیست و بدین کلام اشارت بمعنی بار یکی آوردند . و اگر بخواهیم یکی یکی آیات را در اینجا تفسیر کنیم و ظاهر و باطن آنرا بقدر درک خود و مستعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم و مقدمات چند ترتیب دهیم . و جنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیا را که قرارگاه پدر ما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دوم سفر تکوین در خصوص آن گفت
 که خدا جنت عدن را در فلان جای گاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا
 گذاشت و نیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی
 در آنهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی
 مذکور داریم اگر چه بسکانه و انصیبی از ادراک آن معانی نباشد *
 * چهار نهر * در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل
 ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *
 * چهار نهر * معنوی و روحانی از چهار رکن قبه * بسم الله
 الرحمن الرحیم * جاری میشود بحریان روحانی *
 * نهر نخستین * ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است
 و در زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده و حوضها پر شده است *
 * نهر دوم * لبن یعنی شیر کوارا که طعم آن تغییر نیافته است
 و در اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *
 * نهر سیم * خمر است لذت للشاربین که از میم رحمن جاری است *
 * نهر چهارم * غسل مصفی از میم رحیم جاری است *
 عرش خدای سبحانه که بر حائیت خود بر آن استوار و استیلا دارد از چهار
 نور که مبداء جله انوارند ترکیب شده است * نور ابیض و نور اصفر و نور
 احمر و نور اخضر * که تمامی الوان اصولا و فروعا از آن چهار حکایت
 آوردند و مظهریت جستند - کلهها و ریاحین خاکیان را که در گلستانها
 و صحراها بینی از نهاییات آثار آن کلههای معنوی است *
 * قوس الله * که در هنگام تصفیه هوا با آمدن باران و میل آفتاب
 از وسط السماء بواسطه انعکاس آفتاب در آینه هوا بر حسب موقع ظاهر
 شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید و در شعاع آفتاب
 غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *
 حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهار کانه اطوار
 خلقیه است یعنی * خلق و رزق و موت و حیوة * چهار ملک است *
 جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل *

در قبه مقدسه * بسم الله الرحمن الرحیم * شده ملک رئیس است
 و قبه عرش را که محل و محل اجتماع آثار آن قبه مقدسه است چهار رئیس
 میباشد تفصیلی که ذیلا می نگاریم *
 * رئیس اول * روح القدس است که سروران دین در حق آن
 فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حلاوتها
 الباقوره *
 * رئیس ثانی * روح من امر الله است که در قرآن فرمود
 * یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی * *
 * رئیس ثالث * نفس الله است که عیسی گفت * ولا اعلم ما فی نفسک *
 هنگامیکه خدای فرمود یا عیسی تو گفتی که مرا و مادرم را دو خدای
 قرار دهی بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تودانسته
 باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی و من دانایستم بر چیزی
 که در نفس تست و سابقا معنی نفس الله و روح الله و ذات الله و بیت الله
 و مانند آنها بیان کرده ایم - و این نفس مقامش بالاتر از روح است *
 * رئیس رابع * روح علی ملائکه الحجب است که بیان این
 ارکان و رؤسای آنها و شرح اطوار و مناسبات و مقامات آنها در این
 مختصر مناسب نیست و در کتب علمای اسلام و بزرگان دین مبین
 مبین است و مخفی نمائند که رئیس کل و زعیم جله رؤسای اربعه
 مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از عین
 عرش است و اول کسی است که میوه نوری را از باغ اولیا در جنان
 صاقوره یعنی اعلی درجه بهشت چشید *
 * چهار نهری * که خدای بهشت خود را بد آنها مثل داشت در جله
 عوالم غیبیه و شهودیه بظهورات مختلفه و اطوار غیر متناهی ظاهر
 گردید - بعلم اینکه بهشت خدای ظهور مقامات و علامات
 الهیه است که در تمامی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها
 جلوه گر گردید *
 * و مقاماتک و علاماتک التي لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک *

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعظم الهی است در هر عالمی از عوالم وجود لفظاً و معنای و ذاتاً و صفة باطوار کونا کون ظاهر گردد انهار جاریه از کلمات چهار گانه آن نیز بتعدد مراتب موجودات و اطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت .
و همین چهار است که سر آن در موجودات و اشیاء جاری و بهمه جای ساری گردید *
ارکان عرش و حاملان عرش و الوان ارکان عرش که مبداء جملہ انوار و روشنائیها و اصل همه الوان و رنگها است . چهار است *
بیت العمور که در محاذات عرش رحمانی و مظهر آثار فیوضات ربانیه است و مکان روح الله عیسی است . مربع الارکانست *
خانه کعبه که مطاف آدم ابوالبشر در محل آن شد و بتعلیم جبرائیل اعمال و مناسک حج را با آداب اسلام در آنجا بجای آورد و آن صنی الله در صفا و مرثیه در مرثیه ایستادند و در عرفات همد بکر را شناختند . و آن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء و المرسلین و اسمعیل پدر پیغمبر آخر الزمان بنا کرده شد . و اکنون قبله اسلامیان و مطاف طوایف ایمانیانست .
مربع الارکان است . و آن خانه خدا در محاذات بیت المعمور است *
اساس دینی خدا که اسلام است . کلمات چهار گانه است که از ﴿ تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله *
والحمد لله * و لا اله الا الله * والله اکبر *
ارکان دین و ایمان حقیقی چهار است ﴿ توحید ﴾ و نبوت *
و ولایت * و تولا و تبرأ ﴿ لا اله الا الله ﴾ محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اولی من والوا و اعادی من عادوا *
همچنین است اطوار ظاهریه که در این عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * و چهار بودن طبایع * و چهار بودن فصول سال *
و چهار بودن کلیات ریاح * که صبا و جنوب است و دبور و شمال *
توحید خدای سبحانه بر چهار گونه است که ذیلاً مینگارم *
﴿ توحید ذات ﴾ از آیت کریمه ﴿ لا یلهی عن الله شیئاً من دونه ﴾ و لا یلهی عن الله شیئاً من دونه

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کثله شیء و هو السميع البصیر *
﴿ توحید افعال ﴾ هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون *
﴿ توحید عبادت ﴾ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً *
راهبی از راهبان نصاری نجران از یمن باتفاق زن راهبه خدمت سرور هفتین ابو ابراهیم موسی روحی له القدا ﴿ آمد و برای شرفیابی از حضرت ایشان استیذان کرد و بفردای آنروز رخصت قبول یافت . پس بخدمت آنجناب رسید و از مسائل و مطالبی که داشت سؤال کرد و آخر چیزی که پرسید این بود . که خبرده مرا از چهار حرفی که در آسمان است و از تفسیر کننده آنها و از چهار حرفی که بر زمین نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقاء آل محمد ﴾ نازل گردد و تفسیر کننده آنها اوست و نازل شود بر آنچه بر پیغمبران نازل نکردید . و اما چهار حرف دومی را برای تو بیان کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لا اله الا الله است باقیاء ﴿ و دومی آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ و سیمین از آنها ﴾ خلفاء و اولاد پیغمبر است ﴿ و چهارمین آنها ﴾ ایمان آورندگان و تابعان ایشان است . که ایشان از ما هستند و ما از رسول خدا و رسول الله از خدای سبحانه است . پس راهب بهمان چهار کلمه ایمان آورد و شهادت داد و در حق مؤمنان بطهارت و پائی گواهی کرد و گفت .
و انهم المطهرون المستبدلون و لکم عاقبة الله و الحمد لله رب العالمین *
پس آنجناب ایمان او را پذیرفت و یکدست لباس مر آن راهب را خلعت داد . یعنی جبهه از خز باقیمت و پیراهنی از پارچه قوهی و یک طبلسان و یک چکمه و یک کلاه سر که در حدیث بعبارت قلنسوه وارد است .
آنکا نماز پیشین را بجای آوردند و مر راهب را فرمود خسته نمایی عرض کرد اختیاری سابعی . و چون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
 و از این فقره آخری واضح است که امر خسته در میان خواص عیسویان
 معمول بوده است اگر چه بعثت تغییر دادن معلمان دروغگوی
 که در شریعت موسی و عیسی بدعتها نهادند متروک شده بود *
 الحاصل بیان جمله * اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی
 از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد در این مختصر نخواهد
 گنجید * و جمله * این انهار در هر مقامی از مقامات مثالی از برای
 بهشت خدایی است که در حق آن فرمودند *

❦ فیها ما لا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ❦
 پس بهشت خدا را منحصر بیک گونه بهشت نباید کرد * که هشت
 درجه بهشت در عالم جسم است و مطابق عالمهای هشتگانه که انسان
 مختصر از آن عوالم است و آنها * فؤاد است * وعقل * ونفس *
 وروح * وطبیعت * وماده * ومثال * وجسم *
 چون اهل دوزخ را از مرتبه فؤاد که آیه الله است نصیبی نیست
 وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم
 هفت گونه شد اما ذل الله منها *

و این تفصیل در سلسله * عرضیه در مقام اجسام است و اگر نه از مراتب
 سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید و نه بیان آنرا توانیم کرد
 و بهشت آنجا از ادراک حواس ظاهره و باطنه ماها بالاتر است *
 بعثت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر و مقام مؤثر را
 آثار درک نکنند * که میان مدرک و مدبر از وجود مناسبتی
 ناچار است * و آنچه در عوالم سفلیه دیده شود از قبیل حکایت و نمونه
 خواهد بود * و بیان سلسله * طولیه و عرضیه را با جلال در معیار
 ششم از میزان اول آوردیم و در کتب مفصله * ایمانیان بتفصیل
 آن آگاهی توانی یافت * ولیکن اینقدر باید دانست که همان انهار
 از بعضی در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعثت اینکه معطی
 فاقد نتواند شد و این مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجا است *
 بالجملة معنی آیات را هر کسی بقدر ادراک خویش و در خور استعداد
 حواس خود تواند فهمید * و بلغتهای مختلفه و زبانهای گوناگون
 سر ملک و ملکوت و جبروت را و اطوار احکام ناسوت را از یک کلام
 بیان میفرماید و متکبرانش استهزا میکنند و نسبت صرع و مستی
 بوی دهند *

❦ ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة ❦

❦ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا ❦

برادر من تو که از عالم اجسامی و هنوز تکمیل نشدی چون خدای
 نخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینکه از عالم ادراک تو سخن
 گوید راهی نیست * و اگر غیر این باشد خلاف حکمت خواهد بود *
 همانا مانند تکلمات پدر است بلا تشبیه که با طفل خویش کند و او را زبان
 او و بانداز ادراک او تلطیف و تربیت نماید و از عالم او با او رفتار و گفتار
 آورد * چون بخواهد او را رفتار آموزد دست او را گرفته
 بلهجه و حالت او را و ❦ تی تی پایی ❦ گوید و چون قدری
 بزرگ شود و خواست که او را بتعلیم علوم و فنون ترغیب نماید بوعده ها
 و امید واریها از عالم او سخن گوید و لبها سهای رنگین بوی وعده کند
 و بوی پوشاند پول میدهد و خواهشهای ناقصانه او را تماما
 اجرا میکند *

طفل شیر خواره که هنوز دندان نیاورد و قوای او قوت نکرده
 غذاهای لطیفه را نتواند خورد * مادرا و غذاها را ترجمه کند یعنی
 شیر نموده موافق طبع و قوای او سازد و بوی دهد *

❦ کلم الناس علی قدر عقولهم ❦ و ما ارسلنا من رسول الا باسنان قومه ❦
 پیغمبران و اولیا بمنزله پدران و مادران جهانند و رفتار ایشان با جهانیان
 مانند رفتار آیه و امهات و مرضعات با طفلان باشد * این است که اقوام
 و امم در فهمیدن مقصود از بیانات و رفتارهای انبیا و اولیا قاصر
 مانندند * و اهل تلبیس برای ابطال دین و شریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی از آنها را شنیدی مطلق العنان در اغوا و اضلال بودند هر گونه فساد و تباهی را در میان آن ناقصان شایع و ذایع کردند . و آنها را ضایع و گمراه نمودند و بدین خانه رنگین دنیا آنها را مغرور داشتند *

همه اندر زمن بتوان است * که توفیقی و خانه رنگین است پس هر خرد مندان را پو شنیده نیست که بیانات الهامیه الهیه در احسن ترتیب و اکمل بیان بجز در قرآن عظم الشان پیدا نخواهد شد . و اگر بخواهیم از سخنان ناشایست و نسبتهای غیر لایق و معمولاتی که از روی هواها و شرارتها در کتب متداوله در دست یهودان و عیسویان دروغین مندرج کرده اند تفصیل در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگر چه برخی از آن پیشتر مذکور شد ولی زیاد نیست که فقرات دیگر را که اکنون در نظر داریم بخواهیم در اینجا بیاوریم . نامعلوم گردد که آیا آن کتابها شایسته خدایی خدا هستند . و متناسب بعالم وحی و الهام آسمانی دارند . یا آنکه محض از روی هواها و شرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با نقاب رخنه آورده اند . پس در معیار دیگر مجلی از آنها را بنقلیم *

معیار هشتم

در معیار سیم از میزان سیم حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام را با دختران خود در حالت مستی شدید و اولاد آوردن آنها از پدر خودشان را از توریة شنیدی و میدانی که ممنوع بودن شراب نیز خصوصاً افراط آن در همین انجیل و توریة مصرح است و لوط را بطرس وصی عیسی در رساله (۲) خود چنان تمجید کرد که لوط صالحی که از معاشرت شهوات فاجرانه بیزار است و آن مرد صالح که در میان آنها بود و کردارهای حرام آنها را میدید و می شنید همه روزه بر خود جفا کشید و از آنها

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اور یا نام و آوردن او را بخانه اش و زنا کردن با او . و سهل است شوهر او را بمرکب جنگ یک بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو توشن که این مرد را بکشتن بده . و کشته شدن آن بیچاره بحیلة داود العیاذ بالله مفصلاً در معیار مذکور مذکور شد . نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی و ارتداد سلیمان علیه السلام را و مخالفت او را با امر خدای و ناپاکی دل او را که با کمال بی شرمی توشنه اند ذکر نمودیم *

در فصل نهم سفر تکوین توریة است که نوح شراب خورد و مست شد و در چادر خود برهنه خوابید و حام صورتین پدرش را دید . پیرادرانش گفت سام و یافث پوشای برده عقب عقب رفته او را ستر عورت کردند . نوح از خوار افتاد یافت و از این تفصیل آگاهی جست آنگاه کنعان پسر حام را لعنت کرد و گفت او بنده بشندگان برادرانش باد . و سام را دعا کرد و گفت کنعان مرا و او را بنده باد و ما بتداین سخن را در حق یافت گفت این است ملخص آنچه در فصل مزبور آورده اند * عجب است که گاه را حاکم کرد و کنعان پسر او ملعون و مطرود و بنده شد خوب عدالتی است آفرین بر اینگونه پیغمبر میدانم این توریة نویس چرا یک نکته دیگر را علاوه بر مقال نکرد که این دعا و نفرین نوح در حالت خمار بود و کره پسر را بکشاه پدر نمیکرفت . و این همان نوح است که در انجیل خودشان از قول بطرس او را واعظ را ستکاری نامیده است عجب را ستکاری و عدالت است آری شایسته خدایی آنگونه خدایی که اینان فهمیده اند اینگونه کتابها است و آنچه این پیغمبران است *

در فصل دوازدهم سفر مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام نزدیک بمصر شد بزین خود سواره گفت که تو زن خو بروی زیبا هستی و میدانم اگر مصریان بدانند که تو زن من هستی بطمع تو مرا میکشند تو بگوئی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان او را دیدند و پادشاه خبر بردند و سواره را پادشاه بحرم سرای خویش برد و ابراهیم

بخطرات او محبتها کرد و خدا بجهت زن ابراهیم بر پادشاه و خانه او بلاهای بزرگ انداخت و پادشاه از او دست برداشته بپراهمیم تسلیم کرد *
 به بینید چه میگویند و الهامات الهیه را چگونه میدانند . آیاتمانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس و غیرت داشته باشد میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولوالعزم است و خلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدر و شکونی امر کرد و او نیز دروغ گفت . و مانند این دروغ را بپراهمیم و ساره در جای دیگر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور * در فصل بیستم است * که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته در مابین سورو قادس سکنا کرد و در جرار اقامه نمود و در حق ساره گفت که این خواهر من است . ملک جرار او فرستاد و ساره را از او گرفت . و شبانگاه خدای در خواب بر ملک آمد و گفت بجهت این زن که گرفتی خواهی مرد یعنی مرگ ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است . تا آنکه ساره را بپراهمیم پس داد و ملک ابراهیم را مخبر کرد که در هر جای از ملک او نخواهد بنشیند . و ساره گفت اینک هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون ملک از ابراهیم پرسید چرا دروغ گفتی که این خواهر تست ابراهیم گفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بگیری این دروغ را گفتم و نیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارید از کتابی که * ولیم اسمیت * نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته و در سئ (۱۸۴۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است در هندوستان چاپ کرده اند . و چه مزخرفات در آن کتاب در حق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . و حال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بعثت اینکه در میان بت پرستان نشو و نما کرد و زیادی عمر او با آنها گذشت . و معلوم میشود که پدر و مادر او خدای حق را نمی شناختند . و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تا وقتی که خدا

بر او ظاهر شد و او را از ایشای زمان منتخب داشت و او را به بندگی خویش مخصوص داشت *

در فقره ابراهیم و ساره میگوید بسا هست که ابراهیم چون در دفعه اولی انکار از زوجه خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان گاهی را نخواهم کرد لکن بار دیگر بدام شیطان افتاد بعثت صفت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن ها جر گناهکار نباشد . زیرا که او خوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکر و اثبات آفرید و بدین جهت است که مرد پدر و مادر خود را ترک میکند و بزوجه خود التصاق میجوید و هر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که گاهی دیگر بکردن ابراهیم بگذارد . زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توبه است میدانست . که میگوید * خواهر خود را خواه از پدرت باشد و خواه از مادرت در خانه تو متولد باشد یا در خارج زنی قبول نکن * و نیز میگوید هر کس تزویج کند با خواهر خود که دختر پدرش باشد یا خواهر خویش را که دختر مادرش باشد و صورت آنها را بیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرگ و هر دو یعنی مرد و زن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل برسند . بجهت اینکه صورت برادر خود را کشف کرد پس گاه آنها بر سر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد و همچنین موسی گفت ملعون است کسی که با خواهر پدری و یا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را نمی دانم چرا از این گناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد . که بکلی جمله پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند . و آیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد . این کتابها را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرک و کفر و ناپاکیهارا

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت
در اجرای مقاصد و مفاسد نکرد . گذشتگان بپایان
ساختند و آنقدر بیکه توانستند کردند . و ایشان اکنون تکمیل آن بنا را
می کنند *

در میزان سیم کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران
خود و تولد مواب را از دختر بزرگ و تولد مواهسان . از او وزاید
شدن بن عمی از دختر کوچک و پدر شدن او بر عمایان شنیدی .
اکنون در نسب بعضی از اینها نظر کنیم و بدانیم که از کتب مقدسه
چگونه تقدیس انساب پیغمبران را میکند *

در آغاز انجیل متی که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن
ابراهیم است . و جد داود را عوید می شمارد و مادر عوید را عویش
موایه است . پس جده بزرگ داود از آنگونه نسل زنایی که پیغمبری
یاد ختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . و نیز در آن فصل
نسب مسیح رجعم بن سلیمان بن داود را آورد . که این رجعم را
نیز مادر عمایه بود چنانکه در فصل چهاردهم سفر ملوک
اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دو جهة
متهی باولاد زنا تواند شد . با آنکه مواهسان و عمایان بنص توریة
داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر اسحاق است یعنی
توریة متی و در فصل (۲۳) که هر کس عمای و مواهسان باشد داخل
جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل جماعت رب
نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . و چون
واضح است که در نسب نامه خصوصا در نسب مسیح بنص انجیل
انتساب مادری معتبر است . بعلم اینکه اگر مسیح از طرفی مادر اتصال
بداود و اسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود
این اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . و از کتب آسمانی
بر حقیقت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه در همان بزرگ عیسویان

در انقسام همین کیفیت ترتیب تشابه انجیل است . و در
فصل اول انجیل متی تصریح بآن کرده و صاحب میزان
الحق در صفحه (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح و بسط در این
مطلب داده و میگوید . خدا بآبراهیم گفت که عهد خود را با اسحق
و ذریه او ثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرگ و رهاننده موعود
از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس
انتساب مادری عیسی بداود و اسحق این همه شرافت را برای
او آورد و اینگونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا مواهسان و عمایان
داخل در نسب مسیح شوند و داخل در جماعت رب شوند بطوریکه
صکفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود
و سلیمان نیز با اعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله
وحید است *

سبحان الله چگونه شد که آنگونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول
آنها را در جماعت الهیه انکار کرد داخل بر آن جماعت مقدسه شدند .
بلکه پدر جماعت الله شد . بلکه پدر خدای شدند . بلکه خدای خود
داخل در آن جماعت زنا زاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید .
در فصل (۲۶) سفر تکوین مانند همان نسبتی را که در حق
ابراهیم علیه السلام در فقره انکار او زوجه خویش را گفت با اسحق
علیه السلام داد . و ولیم اسمت در کتاب خود در شرح این فقره گوید .
ایمان اسحق نیز لغزش و سستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود
گفت . پس از آن گوید افسوس دارم که این مفریان در نزد خدای
محتاج وعظ و نصیحت بوده اند . و در آنجاها سخنان شایسته بعالم
خود آورده است که مرا از ذکر آنها شرم آید *

در فصل بیست و هفتم نکو بن است که اسحق در حال پیری و ناپایدانی
عیسو پسر بزرگ خود را خواست و گفت پیر شده ام و نمیتوانم بی خواهر
مرد . بصره برو و شکار بکن طعامی بدخواه من ترتیب نمایی
که پیش از من بخواهم و در حق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

ایستاد را شنید و او را فرستاد و از کله دو بزغاله آورد و آنهار اطعمای
 ترتیب داد و از لباسهای عیسو و یعقوب پوشاند و چون کردن و دستهای
 یعقوب برخلاف برادرش موی دار و پشمین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند
 که اسحق را بغلط پندازد و یعقوب را از عیسو باز نشناسد و دعای
 خیر را که مقصود نبوت و مبارکی و سروری بود در حق او کند و
 و الحاصل اسحق را فریب دادند و آن دعای خیر را از دست او گرفتند
 و بدان دعا برکت زمین و آسمان و فراوانی کسب و شرب و بخدومی
 و مطامعی در میان طوایف و اقوام هر یعقوب را مسلم گردید و
 و از جمله دعا های پدرش این بود که تو مولای برادرانت باشی و
 و پسران مادرت برای تو رکوع کنند و لغت کنند کان بر تو ملعون
 شوند و مبارک کنند کان تو مبارک باشند تا آنکه عیسو از شکار
 باز آمد و در آنجا شرح و بسط در فریب خوردن اسحق میدهد و
 و آنکا بسیار متعجب شد و گفت برادرت بحالت آن دعا را از من
 گرفت عیسو التماس کرد که بمن هم دعا بکن مگر برای من از آن
 دعا چیزی نماند نداشتی تا آخر حکایت آنها که در اینجا بطور خلاصه
 آوردیم و اگر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

﴿ در فصل بیست و نهم سفر مذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچک
 لابان پس از تخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار
 میل کرد و برای مهریه راحیل که دختر کوچک بود هفت سال اجیر
 شد و بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهت برادری با من لازم
 نکرده است که بجهت ابرام خدمت کنی و آنکا یعقوب بجهت
 محبتی که ﴿ راحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندک زمانی
 بخدمت بسر آورد و وزوجه خود را از لابان خواست عروسی
 و ضیافت کردند و شبانکا بجای دختر کوچک که خو بروی و زیبا بود
 ﴿ لیا ﴾ دختر بزرگ را که نازیسا بودی و سستی و ضعف در چشمان
 او بود بوی داد و یعقوب با او خوابید و چون بامداد شد و دید
 بجاییش کرده اند لابان گفت این چه کار بود که در حق من کردی

چرا فریم دادی مگر من بجهت راحیل خدمت نکردم و لابان گفت
 متنافی با قانون مملکت است که دختر بزرگ در خانه بماند و کوچک شوهر
 کند تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل را نیز گرفت
 و هر دو خواهر را جمع کرد و حال آنکه جمع بین الاختین بلکه
 بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیر جایز بودی *

﴿ پروتستانها عذرهای عجیب از این کارها میگویند چنانکه
 ﴿ ولیم اسمت ﴾ در آنجا گوید که از این فقره استدلال بر جواز تعدد
 ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار با امر خدای یعقوب نشد *

﴿ عذر بدتر ز گناهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه و از الهامات مقدسه آنها چیزی
 میفهمی یا آنکه سر بر آفرین و تحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اگر چه هر گاه بخواهیم اینگونه تفاسیل ناشایسته و مزخرفات از کلام را
 بیکان بیکان بیاوریم باید کتب عهد عتیق و جدید را بعد از بیرون
 آوردن کلمات معذوره بسیار کمی از آنها را بالتام نقل کرده عمر
 عزیز را صرف بیانات آنها کنیم و با آنکه باعتقاد خودشان بعد از
 اصلاحات و تخریجات بسیار که در اصلها و ترجمه های آنها کرده اند
 با اینحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این گونه
 کلمات را نام از الهام و وحی بکناری و قرآن بدان جلالت شان
 و کلامی بدان پاکی و تقدس را مورد طعن و تعرض نالایق بسازی *

﴿ از بی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که در مقابل امر خدای استکبار
 آورد و با استدلال برخواست ﴾ خلقی من نار و خلقته من طین ﴿
 گفت و اطاعت نکرد که سخن او بظاهر بسی برتری بر سخنان بعضی
 از طوایف خدای نشناس تواند داشت *

و الحاصل بار صفت اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چند از کتب
 مقدسه ایشان بیاوریم تا بدانی که تمثیل قرآنی از بهشت با نهار چهار گانه

معلومه شایسته بخدای خداوند است . یایهوده سخنان بدان
درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است . پس
بکوش افسانی از خلاصه های آیات توریة و انجیل که از روی ترجمه های
خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجلی از مفصل
و کمی از بسیار را بشنوید *

در فصل سی و یکم سفر تکوین است *
راحیل * در هنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن بشم کوسفندان
خویش رفت پنهانی پدر خود را دزدید * و یعقوب * با هر چه
اورا بودی برداشته بی خبر از * لابان * فرار کرد و روزییم لابان
فرار کردن اورا دانست و برادران خود را برداشته هفت روز راه در عقب
او شتافت . و بوی رسید و گفت چه کار بود که تو کردی بمن
خبر نداده آمدی من که ترا با سرود و سرور و دف و طنبور روانه
میکردم در این کار احق نکردی . و نکذاشتی من دختران و پسران
خود را ببوسم میتوانم در حق شما بدی کنم لکن خدای پدران
شما شب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب و باید به یعقوب بگویی .
چرا خدایان مرا در دیدی و یعقوب نمیدانست که زنت آنها را
دزدیده است پس لابان هر چه در چادرها گشت خداها را بیدان نکرد .
بعلت اینکه راحیل آنها را در زرخود پنهان کرده بود *

و از مفهوم فقرات * فصل سی و پنجم * از سفر مذکور معلوم است
که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش و عبادت خویش
دزدیده بود یعنی علاوه بر بت پرستی دروغگویی بودی . و هم
یعقوب پیغمبر خدای از خانه خود نیز خبر ندانست . یا آنکه میدانست
برای مصلحت یا خواطر زوجه خویش دروغ گفت *

در فصل سی و دوم از سفر خروج توریة است * هرون امر
کرد بحاضر کردن زینت قوم و آنها را زینتها را آوردند و کوساله برای
آنها ساخت . بتفصیلی که این حکایت در حق سامری است نسبت آنرا
به هرون داده اند . با آنکه جلالت شان هرون و صاحب نبوت و ولایت

بودن او در جاهای بسیار از کتب سماویة خودشان مصرحت *

در زبور (۱۰۵) است * فرستاده خود موسی
و بر کزیده خود هرون را * و در زبور بعد از آن است *
و هرون قدیس رب . و مخاطبات الهیه در آیات سفر اعداد با هرون
در نزد آگاهان از آنها واضح است *

در فصل ثانی از سفر خروج است * غضب موسی بر خدای
شدید شد * تا آنکه گوید * از پیغمبری استعفا کرد بعد از آن
خدا بروی بشت غضبناك گردید *

شمسون * نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی و در جاهای
چند از توریة از نبوت او خبر داده اند که از جمله آنها
آیت (۴) و (۵) از فصل (۱۳) سفر القضاة است *

اکنون حذر کن از شراب و مسکر نخور و چیز ناپاك نخور زیرا
که اینک بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد
زیرا که او از رحم مادر رسول نذیر خواهد شد و اسرائیل را از دست
فلسطیان نجات خواهد داد * همچنان پیغمبری روایت توریة
که در فصل شانزدهم همان سفر مذکور است بغزه رفت . و در آنجا
بایک زن زنا کار جمع شدند . و نیز در صحرای سورا ق زنی بود دبلا
نام شمسون بوی عاشق شد . و نزد او میگرفت کافران از اهل فلسطین
دبلا گفتند از او بیس که چگونه فلسطیان بروی دست یابند و او را
می بندند بطوریکه نتواند بکشد . و او را و صده پول بی اندازه
دادند . شمسون چند بار بدروغی يك چیزی گفت و آنها او را
بدانگونه بستند و او بقوت خدای که داشت همه ریسما آنها و بندها را
بار میکرد . تا آنکه رفیقۀ او دبلا اصرار کرد و او را بتسك
آورد که بود عسوی محبت بامن داری و دل تو بامن نیست و سه بار
دروغ بمن گفتی و آتزن چند روز او را آرام نداد . تا آنکه او را
از آن سر آگاهی بخشید که اگر سر مرا ترا شینند قوت من میرود

و مانند سایر مردمان خواه بود . آنکه نزد بزرگان مردم
فلسطین خبر فرستاد و آنها را آگاه ساخت . پس سرشمون را
بر بالای زانوی خویش گذاشته او را خواباند و دلاکی خواست
و هفت زلف از سر او تراشید . بزرگان فلسطین که نفره ها برای
آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده و او را بستند در حالی که او
نمی دانست خدا از وی دوری جست . و چشمان او را در آورده
و در زندان کردند و با زنجیرها او را مقلول داشتند . و چندی گذشت
بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحه بزرگ قرار دادند
و قربانیها کردند و بشکرانه برخاستند . و در هنگام شادی
شمون پیغمبر را حاضر کردند که برای آنها بازی و رقص آورد .
کنند و او را از زندان آوردند که برای آنها بازی و رقص آورد .
تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست و بر آن تکیه کرد .
و آن خانه پرازین و مرد بودی و در بالای بام بقدر سه هزار کس
مرد وزن بودند که تماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند .
و موی سر او هم قدری بلند شده بود از خدا درخواست کرد
که ای خدا این یک بار نیز بر من توانایی ده که انتقام دو چشم خویش را
از فلسطیان بخواهم . پس دو ستون مبیانی آن خانه را حرکت
داده و گفت یاعلی غرقش کن من هم بجهنم که ستونها را
بر انداخت و جمله کسانی که در آن خانه و بالای بام بودند و خود
او هلاک شدند . و شماره هلاک شدگان در آن روز زیاده بر کسانی
بود که او در مدت عمر خود کشته بود . و او را برادران و خویشاوندان
وی برداشتند و در قبرستان متوح پدر وی مدفون ساختند و او مدت
بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد *

نگایان در حق داود که جد مسیح علیه السلام است قانع نشدند بدگر سخنانی
که در سفر تگوبین آوردند . و تا کید کردند سخنان نالایق خود شان را
بدا نجه در فصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفر ملوک ثانی نیز
نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبر او را تکذیب و تصحیح نمود که چرا امر

خدایی را تحقیر و عینالک کردی . در نظرگاه من کار زشت را ابرنگاب
و رزیدی . اوریای حیثانی را کشتی و زن او را گرفتی و زن خویش
نمودی او را بشمشیر عماتیان کشتی تا آنکه گفت بلایی بسر
تو بیا ورم و در پیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیک تودهم
که در روشنائی آفتاب باز زنهای تو بخوابد . تو پنهانی کردی اما من
این کار را در حضور همه اسرائیلیان در روز روشن خواهم کرد .
داود بنیثان گفت بخدای نگاه کردم ناثان گفت خدا نیز از نگاه
تو گذشت و هلاک نشوی . لیکن چون در این کار سبب سبب
و شتمانی شدی که دشمنان خدا را دست آور و شتمانی کشتی بسرت
که مقول شده است خواهد مرد *

گویا ثمره این لغزشهای داود و خطاب و عتاب الهی است که در سلیمان
نیز ظاهر گردید که او زنان از دختران بت پرستان و زنان اداکان از مواییان
و عماتیان و ادومیان و صیدانیان و حیثانیان . و آنانی که خدای
بنی اسرائیل را از آمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر
و رضای الهی ترویج کرد . و او را هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز
از آن طبایفه های مرده بودی و دل او را فریفتند . و سلیمان را
تعلق خاطر بر آنها حاصل آمد و او را در حق خدایان بیگانه خود شان
گمراه کردند . و دل او ناپاک شد و تابع خدایان صیدانیان و عماتیان
گردید . و بتخانها برای صنم موایی و عمتانی در کوه بیت المقدس
ساخت . و همچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کار را کرد .
و خدای بروی غضبناک شد که چون تو عهد مرا باطل کردی و اوامر
و وصایای مرا حفظ نمودی عصای ملک و سلطنت ترا در هم شکستم
و آنرا یکی از بندگان تودهم *

تفصیل داود تا تمام ماند به بنیم العیاذ بالله زد و خورد خدای باوی بکجا
رسید و چگونه انتقام زن او را را از او کشیدند *

در سفر صموئیل ثانی است که خون پسر بزرگ داود با نامان
خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد . و او بیرون آمده و فریاد

بر آورد و داود شنید و بر او سخت ناکوار آمد و لکن هیچ کدام
متعرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

در سفر مذکور در فصل شانزدهم در آیت (۴۲) است *

برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت با پدر داشت چادری
در سطح بام برپا کردند و ابی شالم داخل شد بر زنان پدرش در پیش روی
بنی اسرائیل و این کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت
و پس از آن باید پدرش جنگ کرد و از بنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت
و این جنگ در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونه بیانات از کتب مقدسه اینان همیشه درها
برای تو کافی است . و یا آنکه این نامه را زیاد تر از این
آلایش بیالایم . اگر شعور باشد تنها یکی از این حکایات
بس است و اگر مزید بصیرت را طالبی اینک کتابهای مقدسه آنها
که بهر زبانی ترجمه کرده اند و تخیلات خودشان نشر اسباب
هدایت را نموده اند *

پس هرگاه مرد خدا شناس موجد از روی بصیرت و ادراک در کتب
عهد عتیق و جدید تأمل کنند . و بیانات و عقاید اهل کتاب
و پروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای و تعیین آیین
الهی هیچ محتاج بزحمت از خارج نخواهد بود *

در اثبات بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات و مطالب انجیل را
که هر گز شایسته بخداوندی خدای و توحید باری تعالی و مناسب حال انبیا
و حواریان نتواند بود شنیدی . و اگر خود همان انجیل را بخوانی
البته آگاهی کامل از آیین ادراک آنها حاصل توانی کرد . خصوصا
در حق بی ادراکی و نقصان حواریان و تلامذ عیسی سخنانی آورده اند
که در قواعد و عقاید اهل توحید هرگز روا نتواند بود * بولوس *

نام که نامه های او را جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند و بقدر
ثلث انجیل تقریباً رساله های او است و او خود صاحب رأی بود .
که بی اذن خدای نیز گاهی در شریعت مداخله داشتی . چنانکه

در * باب هفتم * رساله اولی که بقونسطوس بیان نوشت و تصریح
کرد که امر از خدا ندارم و حکم نهی از طلاق را یکمان بیان
نمود و گفت که ظن من این است . و همین * بولوس * است
که در خصوص خسته سخن رامشیه گفت و امت را بغلط انداخت .
تا آنکه عهد خدای را باطل شد و بدعت ابدی در جای میثاق ابدی الهی
که با ابراهیم و اولاد و ذریت او داشت استوار گردید . و این
بولوس است مقدس عیسویان و بنده مسیح موهومی ایشان .
که در حق وصی نخستین واعلم و افضل در میان جلف عیسویان تعرضات
آورد . و در نامه خود که جزو انجیل است در * باب دوم *
بفلاطیان مینویسد که بجهت استحقاق بطرس یعنی * شمعون الصفا *
بر تگدیر و تویخ رو بروی چهره شدم و مقاومت با او نکردم . که پیش
از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازند یقان معاشرت داشت
و چون آنها آمدند از خسته شدگان رسیده از زند یقان دوری جست .
و دیگر یهودان نیز با او مدارا میکردند . همچنانکه * برناباس * نیز
از مدارای آنها کول خورد . ولی چون باقتضای حقیقت انجیل
رفتار ناراست و غیر مستقیمانه آنها را دیدم در حضور همه به بطرس
شمعون گفتم که اگر تو با وصف یهودیت مانند زند یقان رفتار کرده
و با آداب یهودان راه نمبروی دیگر چرا زند یقان را مجبور بر رفتار
یهودان میکنی . مابالطبع یهودیان هستیم از کاهکاران زند یقان
نیستیم *

* متی در حق بطرس در فصل شانزدهم انجیل خود گوید * مسیح
بوی گفت دور شو از من ای شیطان تو اسباب لغزش و معرث
من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را
میفهمی *

این حواریان که اقدم و افضل واعلم و اعدل ایشان بطرس بود .
باعتماد عیسویان و بقول پروتستانی چنانکه در میزان الحق خودشان
نیز نوشتند و دلایلها آوردند بضمیران بودند . بل افضل از موسی و دیگر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . و روح القدس و خدا و پسر خدا
با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه
خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعده حکمت نیز
چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد و افسردگی غالب شد . از خدای تعالی
درخواست میکنم که ما را . بنکارش و روایت این سخنان نالایق
بمقربان درگاه احدیت و تقدس او نکیرد *

❖ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدینا وهب لنا ❖

❖ من لدنك رحمة انك انت الوهاب ❖

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب
و بیاناتی که در این نامه پاك آوردم باندك نامی واضح شود و بطلان
آن سخنان باطل آشکار گردد . نخواستم که بعضی از سخنان او را
که در نهائات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم . و هیچ
سخنی در کتابها و زبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این
مختصر نامه بتصریح یا تلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را
از آثار الهامات حقیقه الهیه که بتوسط الهامات ناطقه بر ما
رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

❖ معیار نهم ❖

از سخنان متفرقه و پربیشان کوپی میزان الحق که از روی بی انصافی
و عناد در نهائات آن کتاب گفت . و از احادیث طریقین و فرقه‌های
اسلام و مسائل مختلف فیها بیان کرد . و سخنانی را که شایسته بر اهل
علم و دانش و لایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند
با ادب نیست آورد بهتر این است که با غماض بگذریم و مقابله بمثل
نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . و اینک شمشیر ما
که کرد نهائات آن سخنان مزور را از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند . اینک عصای موسی که ریسمانهای ساحران را
فرورد و آنها را دعوت کند بخدای ❖ ابراهیم و موسی و عیسی و محمد
ابن عبدالله ❖ و خدای جله پیغمبران نیک ذات و نیک کردار که از همه
نقایص پاك بودند . ای ساحران که سخنان مزور را در نظر
جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه و عامه . برادرانه
نصیحتی کردم که بر حال ساحران فرعونی اقتدا جوید . و از تعصب
و عناد تبرا کنید و بر خدای سجده آورید *

ای مؤلف توهنوز در گرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی
ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار و احادیث ایشان چه رجوع *
بجنان تو که کوسفتندان اسلام و توحید داخل در کلاه شرك و تثلیث
و بت پرستی و الحاد نشوند . مگر از کوسفتندانی که بغلط در میان کلاه
اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند و در انجیل بیان
لفظ آن را شنیده افتاده باشند *

❖ تا کر برد هر که بیرونی بود ❖

ای مؤلف محرف توهنوز در استخلاص جان خویش از ورطه
تحریفات انجیل و توریة خودت بی خس و خاشاک تاویلات و کتابهای
کهنه میکردی . ترا با قرآن و اختلاف قرائتهای آن . یا سخن ضعیفی
که طایفه از اسلام در کم کردن آن گفتند چه کار . بجنان
تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اگر تحریف او ممکن بودی
آوردن مانند آن آسانتر بودی و چون نیست پس نیست *

❖ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم جید ❖
توهنوز معنی اب و ابن را نفهمیده معسایب این نسبت را در حق مسیح
و در حق خدای مسیح ندانستی . ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران
و واسطه ایجاد لوح و قلم چه کار . اگر عقل و ادراک همراه باشد
این سخن را نتوانی گفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی
آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش و خطوط و السنه و لغات
بایستی آگاه نباشد *

❖ حفظت شیئا وغایت عنك اشیاء ❖
 کائن اول و موجود نخستین که فرمود ❖ کنت نبیا و آدم بین الماء والطين ❖
 در هنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم و خطوط ❖ و مالک ممالک
 ملک و ملکوت ❖ و عالم بر تمامی اشیاء و کل ذرات بود ❖ چگونه میشود
 که معطی چیزی آنرا فاقد باشد ❖ و چگونه تواند بود که معلومات از علت
 پنهان شوند ❖ چگونه میشود که روشنائی و اشعه سراج از شعله غائب
 کردند ❖ از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش
 احساس وجود یاک او را کرد ❖ و در پیراهن خون آلود او که نام آن را
 کلام الله گویند نوشته شده است این اسماء مبارک است ❖
 ❖ انا رسولک شاهد و مبشر و نذیر و داعی الی الله باذنه و سر جانی ❖
 جهان ایجاد از بعض جود او است شاهد وجود و آفرینش موجودات
 وجود مقدس او است ❖ علم لوح و قلم جزوی از علوم آن مدینه علم
 و حکمت خدا است ❖

❖ فان من جودك الدنيا و ضررها ❖ و من علومك علم اللوح و القلم ❖
 اینکه شنیدی آنجناب امی بود آنرا معنی چنان است که خوانده
 میدانست ❖ و نوشته می خواند ❖ و خدای باین حبیب خویش
 عطا فرمود چیزهایی را که مسیح در هنگام بشارت از مقدم او گفت
 سلطان این جهان می آید و مرا نیست چیزی از آنچه او دارد ❖
 و باینکه من کلمه الله ام و روح الله ام و رسول از اولو العزم و حامل عرش
 الله اعظم و رکن اقوی در این جهانم ❖ در هنگام موازنه کالات
 من با آنجناب مالک بر چیزی نیستم ❖

آینه که حکایت از زید متجلی کند او را بحال و کمال نماید و واضح است
 که صورت در آینه را چشم و ابرو و دست و پای و جمله اعضا
 مانند زید تواند بود لکن اگر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند
 که آیا تو چشم را مالک هستی گویند ❖ و اگر پرسند که دست داری
 گویند ❖ اما ❖ گویند چیزی از زید متجلی در تو هست گویند ❖
 ❖ با وجودش زمن آواز نیاید که منم ❖

هرگاه آن صورت مشرک شود و بگوید آری من نیز کسی هستم و آنچه
 او دارد من نیز مسلم است ❖ کین منم طاووس علیین شده ❖ آنکاه از او پرسند ❖
 ❖ باینک طاووسان کنی گوید که لا ❖ پس نه طاووس خواجد بوالعلاء ❖
 بزبان دیگر گویم ❖ که مالک نبودن زید آینه را در مقام نسبت بذات
 متجلی چیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی ❖
 قائم بودن هر چیزی با چیزی دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست ❖
 قیام صدوری است ❖ و قیام ظهوری ❖ و قیام تحقق که در کنی نیز
 گویند ❖ و قیام عرضی ❖ و سخن در این قیامات بسیار است
 ولی باجمال در اینجا بذکر آن پردازیم ❖
 ❖ قیام صدوری ❖ در میان اثر و مؤثر است یعنی قائم بودن اثر را
 با مؤثر صدوری گویند مانند قیام کلام با متکلم و شعاع با منبع و صورت
 در آینه با شخص مقابل ❖ ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثر را بذات مؤثر
 نه در صدور و نه در قیام و نه در بقا و ثبات بوجهی راهی نیست ❖
 پس مؤثر که گوئیم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است ❖ اگر
 در اینحال صورت در آینه دعوی تمامیت و استقلال را کند مؤثر قطع
 توجه و مواجهه از وی کند و او فوراً معدوم گردد ❖
 ❖ و من یقل عنهم انی اله من دونه فذلک ❖
 ❖ تجزیه جهنم کذلک تجزیه الظالمین ❖
 ❖ و قیام ظهوری ❖ مانند قائم بودن تجلی و اشراق زید است
 با صورت در آینه ❖

❖ ظهور تو بمن است و وجود من از تو ❖
 ❖ و است نظهر لولای لم کن لولاک ❖
 ❖ قیام تحقق ❖ مانند قائم بودن مرکب است با اجزا چنانکه
 سکنجین پیدا نشود و تحقق نکردد مگر بسر که وانکین ❖
 ❖ قیام عرضی ❖ قائم بودن اعراض است با جواهر و مانند
 قائم بودن الوان است با محل آنها ❖ درست بفهم چه میگویم و این
 سخنهای حکمتی را باز بجهت اطفال مدان ❖ این سخنان بگوش

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان و کارهای خدا را بچشم حقیقت
بین دریاب *
کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی
از آیات تورات و انجیل با مضامین آیات قرآنی منافق و مغایر است .
اگر چه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های تورات و انجیل
و محبت تحریف و دیگر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت گفته شد .
که بنا بر آن بیانات تورات و انجیل را یکبار دیگر باید تصحیح و اصلاح
حسابی کرد . و چون سخن حقیقت در میان قرآن و آن کتابها
باقی ماند و حال عدم صحت آنها معلوم گردید پس قرآن کلام خدا
و وحی خدا است . مع ذلك کلام آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل
آورد . نفهمیده معنی کرد و بخلط افتاد . و آن خلط را منسوب
باختلاف در میان قرآن و انجیل حاضر داشت *
از آنجمله در مکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند
در بیت اللحم و در اصطبل یعنی آخور تولد یافت . و قرآن گفت
در زیر درخت خرما با عالم وجود آمد *
به بینیم قرآن و انجیل در این باب چه گفته اند و این مرد چه فهمیده است
قرآن فرمود *

فاجاءها المخاض الى جذع النخلة قالت
يا ليتني مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا *

در دهنگام ولادت مریم را ناچار کرد بر تنگی کردن بر درخت خرمایی
و گفت کاش می مردم پیش از این و بکلی از فراموش شد کان میشدم .
یعنی چون حال تولید نزدیک شد در زیر آن درخت این سخن را گفت .
بعلمت اینکه بجهت بیکی وضع جل مشاهده کرد حال شهادت
و سرزنشهای قوم را و آرزوی مرگ را کرد . از بجای این آیت
که بعد استدلالات بر وقوع تولد عیسی در آنجا کردی . اگر چه
در واقع مکان ولادت با سعادت روح الهی در زیر درخت نیز باشد
لکن آیت مذکور صریحا دلالت بر این مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحا بر تولد آنجناب در آخور ندارد . و عبارت
مذکور در * فصل دوم لوقا * چنان است *
در دهنگامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدت حل اوتلم شده بود
و پسر بیشتر زاییده شده خود را بدینا آورد و او را بقونداغه بسته
در اصطبل خواباند که در خانه برای آنها جای نبود . پس توانیم
گفت که در این مطلب نیز کتاب نویس انجیل را غلط معنی کرد و قرآن را
نفهمید . و در میان دو خلط اختلاف موهومی در میان قرآن و انجیل
ثابت نمود که اگر آن اختلاف واضح ثابت گردد نتیجه عمده نیز
از آن حاصل نخواهد شد . و همه اینگونه سخنان وی برای تظلم
افهام ضعیفی ناس و مغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام
و غیر اسلام است *

زیاده بر آنچه را که در این اوراق بجمع ما و متفرقا در بیان احقاق حق
و از هاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم
و فی الواقع برای مرد بصیر ساعتی در آنچه نوشتیم کفایت است *
من همه راست نوشتم تو اگر راست نخوانی *
چرم بجای نیباشد که توشطریج ندانی *

معیار دهم *

معیار آخرین از جمله * معیار * میزان الموازین * است . و ما را
در امروز که روز پنجاهم ایام خمین از فصل چهارم سال است عید
الخمیسین روحانی تواند بود . اینک آخر سال عربی و شمسی است
امیدوارم که طالبان آکا ، پس از مطالعات معانی لطیفه و مطالب شیرین
که بقدر قدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم
تجدید سال خویش کنند . و عیسوی خداجوی این عید الخمیسین
معنوی و روحانی را بجای عید الخمیسین جسمانی دانسته . و بدین
پنجاهه حقیقی تمسک جسته . از پنجاهه بدعی فراغت گیرد *

از خداوند سبحانه و تعالی کتب که در روز ماه و سال ما را بفرست
و بدینتی سازد *

یا محمول الحول والا حوال * حول حالتانی احسن احسن
برادر روحانی من از کلمات صحیحۀ توریۀ و انجیل . و از بیانات عقلیه .
و دلائل قطری . و پراهن حکمتی . حال نخستین انسانی را دانستی
و فهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی
آفریده شده بود بجه مرتبه پای و درجه درجه طهارت و کمال
و قدرت بود . و چگونه مظهریت اسماء و صفات ربوبیت را داشت
و قادر بر حکومت در عوالم سفلیۀ ایجاد بود . و چون صنایع حکیم
کامل توانا برای اکل صنع خویش . و اتمام قدرت کامله خود
و برای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید . و همچنانکه
خود را بوی شناساید شناسایی آفریدگان را نیز در وی بدید کند .
و آنچه را که در وی بالقوه بود بالفعل نماید و از مقام جبروت
و ملکوت در مقامات و مراتب سافله تنزل داد . و آن مخلوق مکرم
که در صورت خدای یعنی باقضاء قدرت کامله خدای تمام و کامل
آفریده شده بود در عوالم بسیار سیر کرد تا به عالم اجسام و مقام نقش
و ارتسام رسید * پس ای برادر چون از آن عالم بالا روی باین جهان
خاک آوردی از بیست منزل عبور کردی . و در هر کدام از آن منازل
عالیه باقضاء اسباب و مسببات بلطف حکمت سبحانه توقف
و سکنا نمودی . و آیات و علامات و حکمتها و مصالحی که در آن عوالم
بود همه را یاد گرفتی . تا آنکه منتهی بعنا صر کشتی طبایع چارگانه
در تو کار کرد و اجزای تو بعضی در بعض دیگر مضمحل و درهم
شد و این مقام آخر مرتبه نزول تو در سفر خویش کردید *
از این مقام ترا ندای بازگشت رسید . صعود کردی . و در نبات استخوان
یافتی و در حیوانات و میوه ها شدی پس در غذاها آمدی و ازها صمه
گذشته از نفس کیلوس و تعفین کیلوس صاف و خالص گردیدی .
و آنکه از صلب پدر بیطن مادر بیرون آمدی و نطفه تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . و پنج چهار گانه بدستاری چهار
ملک یعنی * دیور و جنوب و صبا و شمال * بتصرف جبرائیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل * بر تو وزیدن گرفت قوای اربعه
از * جاذبه و هاضمه و دافعه و ماسکه * که مطابق با * هوا
و آتش و آب و خاک * از جهت طبیعت است برای تو حاصل و مقدر شد
تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه گانه رسیدی . و ناسوتی
شدی پس از آنکه ملکوتی و جبروتی بودی . و در این مقام که باین
دنای بست رسیدی نسیان از عوالم علویه آوردی . و فراموش
کردی عهد و موافق آلهیه را *

عهد ها کرده ام باشه خویش * هیچ از آن عهد ها وفا نکنیم *

بزرگان دین چنان میفرمایند *

آنچه را که در عالم ملکوت و جبروت میدانستی یا آنکه یاد گرفته
بودی و جمله احوال و اوضاع آن عوالم را و همه علوم و معارف
و اسرار و حقایق و انوار را فراموش نمودی . و این فراموشی
باجهت مخالفت اعراض و غرایب مقصده بود که ترا فاسد کرد .
و آنها همه از عالم اجسام و کدورات بر تو پیوست . یا آنکه از صدمات
در رحم مادر و یا از راه عدم التفات تو بر مراتب عالیه خود و یا خود
بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مر آنها را بود .
تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارگی و هنگام فطام و ایام
صباوت تو اتمام پذیرد و متحد نمیز و مرا هفت برسی *

پس در آن حال بساهست که از عالم دوم یعنی عالم ملکوت بوی بری
و بد آنجا اتصال جویی . و در آن مقام خدای تعالی انیس و اورسل
و جانشینان ایشان را محض از روی رأفت و رحمت خویش بسوی تو
فرستد . که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول با وی بستی دعوت
کنند . که نظرها از بیکانه باز گیر . و التفات باین خانه رنگین مکن
و باز گرد بسوی خدا هم چنانکه از آنجا آمدی *

فاسر با هلك بقطع من الليل ولا یلتفت *

چون حکم احمد و امضوا حیث تو مروی *

هرگاه در انفعال امر خدای را اجابت آوردی . و پیرو داعی حق
شدی و اطاعت امر را ورا کردی سعادتمند شستی *

﴿ قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم ﴾
﴿ داعی حق و نبی مطلق ﴾ در هر زمانی از هر زمانی که خواهد
میفرماید . اگر خدای را دوست دارید تبعیت از من جوید و تابع
و متاسی بر من شوید . تا آنکه خدای شما را دوست و محبوب دارد .
و گاهان شما را که از عوالم اعراض و جسمانیات همراه دارید بواسطه
من بیامرزد . و بر حسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلم این ناسی
گاهان من که شماها و اعراض شماهاست بحسنات مبدل شوند .
و اولاد صالح من باشید . که وجودات امت اعمال آن واسطه کبری
و نبی مطلق خداست چنانکه در این مقامات بعضی از بیان را در این
نامه شنیدی . و چون دانستی که در مقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت
ظاهریه داده شد . و هر نوری را ظلی است مقابل و هر حق را باطلی است
بر آن مماثل . و هر آنچیزی که در خزائن علویه هست در خزائن
سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است . و در مقابل ملائکه مؤکلین
بر هدایات و علوم حقه . شیاطین مؤکلین بر خنثیه های شرور
و تلیسات هست . و مانند انبیا و اولیا و علماء حقه . رؤسای شرور
و ابالسه یعنی شیاطین انسی و دعوت کنندگان دروغین چنانکه احوال
بعضی از آنها را با جمال شنیدی در هر زمانی با تسلط تمام چهارا فرا
گرفته اند . زیرا که اکنون در این عالم ناسوت تا بوم موعود و هنگام
ظهور ملکوت کلیه خدای بطور اکمل در جله جهنان . سلطنت
و استیلای ظاهری رؤسای باطل نیز داده شد . لهذا در امر دین
خویش با بصیرت و هوشیاری باش . و اهل تلبیس را بشناس .
و تدبر و تعمق در کار دین و امر بازگشت بسوی رب العالمین بکن .
و بر خدای اعتماد بسیار این تن خای را زبونی ده . دل خویش را
که جایگاه خداست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾

﴿ کعبه حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته را فراموش نکن * که در امر دین بی راهمندی و راهبری
که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید . و این راه باریک را
در این شب ظلماتی تاریک بی روشنائی جمال هادیان طریق الهی
باخر نتوانی برد . و این همه زنگ آلاش و کدورات عالم ناسوت را
بی واسطه شفاعت شفیع از آینه دل خویش نتوانی زدود .
و تا بطواف خانه مربع الارکان دین مبین اسلام که در قرای مبارکه
الهیه است . بتوسط قرای ظاهره که سیرت و در آنها مقرر است
فاز نکردی . خدا را زیارت نتوانی کرد . و بخطاب سیر و اقیها
لیالی و ایام آمین * عامل نتوانی شد . و نادست ارادت بدامان
پاکان نرسانی از مایش جهانت تباه کند . و ابالسه و شیاطین
ترا کراه سازند *

﴿ و زنوا بالقسطاس المستقیم ولا تبخسوا الناس ﴾

﴿ اشیائهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن را بپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنهاست *
و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله و صحبه
و علی المؤمنین المسلمین المسلمین البهم و الجارین علی منوالهم *
و نبیره البهم من اعداء الدین . و منکر ی آیات الله فی کل حین .
و الله حسبنا و نعم الوکیل . و نسئل الله حسن الخاتمة . و شفاعة
محمد شفیع المذنبین . و الحشر تحت لواء آل الله الطاهرين آمین *

﴿ و اتفق القراع لمنشیها الحقیر ﴾ ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾

التبریزی بمحروسة قسطنطنیه . فی الیوم الثامن
والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهر
سنة (۱۲۸۷) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ و السلام ﴾

قد طبع فی دار الطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الاولی من سنة (۱۲۸۸)

à Sga meza zefi

Handwritten signature or scribble.

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with some words underlined. The text is written on aged, yellowed paper.

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۰
 ۱۰۰
 ۱۰۰

1845